

باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت: ۲۹۳۵۱

رده‌بندی دیویی: آ ح / و ۳۹۴ ش ۲۹۷٫۳۴۲۲ مرجع ☐

سرشناسه: شرابیانی، محمد بن فضلعلی، ۱۲۴۵ - ۱۳۲۲ ق.

عنوان قراردادی: وسیلة النجاة. حاشیه

عنوان: رساله...

شرح پدیدآور:

کاتب: تاریخ کتابت:

محل نشر: [بی‌جا] ناشر: [بی‌نا] تاریخ نشر: [بی‌تا]

صفحه شمار: ۲۱۸ ص. مصور☐ درسی☐ گراور یا افست☐

زبان: فارسی ابعاد: ۲۱×۱۶٫۵ نوع خط: نسخ

روش تهیه: وقفی☐ اهدایی☐ خریداری☐ ارسالی☐

واقف: اشرف السلطنة تاریخ ثبت: ۱۳۲۴

یادداشتها: معلق به حواشی که مطابق است با فتاوای آخوند ملا محمد کاظم خراسانی

عنوان دیگر: رساله سوال و جواب نامقرار آخر

موضوع(ها): ۱. فقه جعفری - رساله عملیه. ۲. فقه جعفری - پرسشها و پاسخها

الف. مسئله گو، حسین، گردآورنده

شناسه(های) افزوده: ب. آخوند خراسانی، محمدکاظم بن حسین، ۱۲۵۵ - ۱۳۲۹ ق.، محشی. ج. اشرف السلطنة، واقف. د. عنوان. هـ. عنوان: رساله سوال و جواب. و. عنوان: وسیلة النجاة. حاشیه

فهرستنگار: [illegible] تاریخ فهرستنگاری: [illegible] بهمن ۸۷

رسالهٔ جناب مستطاب ملاذ الانام ملجاء الخاص والعام کهف الارامل والایتام حجة الاسلام مروج الشریعة اخوند ملا کاظم خراسانی مدظله

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین الی یوم الدین اما بعد این مجموعه ایست موسوم بوسیلة النجاة مشتمل بر مسائل شرعیهٔ متفرقه که محل ابتلاء عامهٔ مکلفین بوده از جناب خلد مآب حاج سید حسین آقا قدس الله مضجعه در زمان حیاتش سؤال و جواب شده و معمول بها ما بین مقلدین میبود بعد از وفات ایشان اقل السادات سید حسن التبریزی الشهیر بمسئله کو عفی الله عنه و عن والدیه بنظر مبارک جناب مستطاب افقه الفقهاء الراشدین و اعلم العلماء و المجتهدین رئیس الانام و کهف الارامل و الایتام حجة الاسلام جناب الاخوند ملا محمد کاظم آقای خراسانی ادام الله ظله رسانیده ملاحظه فرمودند و در هر مسئله که با رای شریف ایشان مخالف داشته در حاشیه قلمی و یا اشاره فرموده بودند اینجانب حسب الخواهش بعضی از مقلدین بجهة سهولت امر بر ایشان اقل السادات و را تغییر داده باین معنی که حاشیها را در خود متن بجای جواب اصل متن ثبت و درج نموده جواب مسئله قرار دادم و بعد او را بنظر شریف بجناب رسانیده بتصحیح فرمودند بخاتم شریف خود مختوم و مزین فرمودند امید از کرم و رب رحیم آنکه همین را وسیله نجات

اقل السادات کرده اند **سؤال** اجتهاد واجب عینی است یا واجب کفائی **جواب** واجب کفائیست نه عینی باین معنی که اگر از اجتهاد بکفر یا اجتهاد جمعی کفایت امور دینیه همه مؤمنین بر حاصل آید وجوبش از دیگران ساقط میشود و جایز میگردد در بارهٔ ایشان تقلید **سؤال** بیان فرمائید که مقلد چه شخصی باید باشد **جواب** کسیست که بمرتبه اجتهاد نرسیده خواه عامی محض بوده باشد و خواه کسی باشد که بهره از علم داشته باشد **س** شخصیکه جایز التقلید است شرایط و اوصافش را بیان فرمائید **ج** شرایطیکه در آن معتبر است اول آنکه بالغ باشد دوم آنکه عاقل باشد سیم آنکه ایمان داشته باشد باینمعنی که اثنی عشری باشد پس اگر کافر باشد یا بعض ائمه علیهم السلام را امام بداند و معتقد بعض دیگر نباشد تقلید او جایز نیست چهارم آنکه عادل باشد پس تقلید فاسق جایز نیست اگرچه از قول او علم حاصل شود بصدق او در اخبار از رای خود پنجم آنکه ولد الزنا نباشد ششم آنکه حفظ او از متعارف مردم کمتر نباشد هفتم آنکه مجتهد باشد پس جایز نیست تقلید کسی که قوه اجتهاد نداشته باشد چه جاهل باشد بحکم شرعی و چه عالم باشد هشتم آنکه حی بوده باشد پس تقلید میت جایز نیست **سؤال** باقی ماندن در تقلید میت جایز است یا نه **ج** جایز نیست **سؤال** تقلید اعلم واجب است یا نه **ج** بلی حضر تقلید اعلم را واجب میدانم **س** معنی اعلم را بیان فرمائید **ج** اعلم یعنی استاد در بیرون آوردن حکم الله و فهمیدن آن از ادلهٔ شرعیه **س** اجتهاد بچه چیز ثابت میشود **ج** ثابت میشود اجتهاد اول بعلم دوم بخبر دو عادل از اهل خبره یا جمعی از اهل خبره که قول آنها مفید علم باشد **س** اعلمیت بخبر عدل واحد از اهل خبره و بشیاع ثابت میشود یا نه **ج** با عدم تمکن از علم مطلق ظن کافیست چه از قول عدل واحد از اهل خبره حاصل شود و چه از شیاع و چه غیر اینها **س** هرگاه مکلف دستش باعلم نرسد چکند **ج** مخیر است ما بین تقلید غیر اعلم با رعایت الاعلم فالاعلم و عمل باحتیاط بشرط اینکه احتیاط مستلزم تکرار در عمل نباشد **س** معنی الاعلم فالاعلم چیست **ج** یعنی هرگاه پنج مجتهد یا زیاده یا بیشتر

تقلید السید ...

هرگاه قلت حفظ مانع از استنباط نمی شود مضر نخواهد بود مدظله العالی

مکرر ... مستلزم تکرار ... باشد علی الاقوی ... مدظله

که هستند هر کدام از اینها که علمش بیشتر است و استادتر است در فهمیدن حکم خدا از دیگری
باو تقلید کنند پس هرگاه اصلا دستش بمجتهد نرسد نه اعلم و نه غیر اعلم چکند جواب
عمل باحتیاط کند پس هرگاه طریق احتیاط را نداند چکند جواب بپرسد از دو نفر عادل از
اهل خبره یا یک نفر از اهل خبره پس هرگاه تقلید غیر اعلم نمود بعد متمکن شد از تقلید اعلم
عدول واجبست یا نه جواب بلی واجبست عدول باعلم پس معنی تقلید چیست جواب
یاد گرفتن مسائلست بقصد عمل از مجتهد که در وقت حاجت بان عمل کند اگرچه عمل
نکرده باشد پس طریقه یاد گرفتن مسائل را بیان فرمایید جواب طریقه آن بر سه قسم
است باید مسائل را از خود مجتهد اخذ کرده یا از ناقلی که عادل باشد یا از کتابیکه فتوای
مجتهد در او باشد چه علم بصحت او باشد یا ظن سؤال اگر دو مجتهد که فقاهت ایشان
در شیاع مساوی فهمیده شود و بعد از فحص اعلمیت هیچ کدام معلوم نباشد پس
در اینصورت تکلیف چیست جواب مقلد مخیر است در تقلید هر یک پس آیا جایز است
که یکی از این دو مجتهد که مساوی هستند بعضی مسائل را از این تقلید نماید و بعضی را
از آن جواب بلی در مساوی بودن فقاهت مجتهدین جایز است تبعیض پس در صورت موافقت
مجتهدین در رای تعیین احدهما لازم است یا نه جواب بهتر تعیین است پس عدول از
مجتهد حی بحی جایز است یا نه جواب جایز نیست مگر باعلم پس عمل جاهل قاصر را بیان
فرمایید جواب جاهل قاصر عملیکه کرده است مثل نماز و صحیح دانسته است و قربة الی الله
بجا آورده اگر عملش برای مجتهد حی اعلم که در آن زمان باید باو تقلید کرد مطابق افتاده
عملش صحیح است و الا فلا پس معنی جاهل یعنی چه جواب جاهل قاصر کسی را گویند که در
جائی بوده که تقلید را نفهمیده پس صحت و فساد عمل جاهل مقصر را بیان فرمایید جواب
اگر فرض شود که عمل را بقصد قربت کرده و با رای مجتهد حی اعلم مطابق افتاده تمام
صحیح است و اگر مطابق نیفتاده عملش باطلست پس جاهل مقصر چه کسیست معنی او

چیست جواب مقصر اینست که تقلید را شنیده و تقلید نکرده و عمل باحتیاط هم ننموده پس
اعتماد بقول عدل واحد در اخذ مسائل کافیست یا نه جواب قول عدل واحد کافی است
سؤال عدالت حسن ظاهر است یا ملکه جواب عدالت ملکه است نه حسن ظاهر بلکه حسن
ظاهر کاشف از ملکه است بشرط حصول ظن پس مقصود از عدالت چیست جواب عدالت
عبارت است از آنکه اجتناب از گناهان کبیره کند و اصرار بر گناهان صغیره ننماید بجهت
ترس از خدا پس اصرار بر صغیره چه معنی دارد بیان فرمایید جواب اصرار عبارتست از
آنکه مداومت نماید بر آن گناه صغیره که کرده هرچند دو دفعه باشد و اگر یک دفعه کرده
باشد و عزم دارد که مرتبه ثانیه آن گناه را بکند بمجرد عزم اصرار متحقق نمیشود سؤال
اگر کسی شک کند در اصل تقلید که آیا تقلید کرده یا نه تکلیفش چیست جواب
اگر پیش از عمل در شک باشد بنا را بر نبودن تقلید میگذارد و در باقی اعمال تقلید
میکند و اگر بعد از عمل باشد اعتنا بشک نبایست و عمل گذشته اش صحیح است و اگر در اثنای
عمل باشد مثل نماز اعاده نماید با تقلید پس اگر مجتهد بمیرد و مقلد مطلع بر موت او
نشود مگر بعد از مدتی تکلیف او چیست جواب اعمالیکه در آن مدت از او بر طبق رای آن
مجتهد صادر شده همه صحیح است و قضای آنها لازم نیست اگر آن اعمال مطابق بوده با
رای مجتهدیکه بعد از فوت مجتهد اول تکلیفش رجوع کردن باو بوده پس دو مجتهد
اگر یکی اعلم باشد و یکی دیگر اوثق در فتوی تقلید کدام یکرا مقدم بدارد جواب اعلم مقدم
است بر فرض تساوی در علم اوثق مقدم است سؤال اگر اعلم با غیر اعلم موافق باشند
در فتوی آیا در اینصورت جایز است تقلید غیر اعلم یا نه جواب بلی در صورت موافقت
جایز است تقلید غیر اعلم بلکه جایز است در صورت عدم علم بمخالفت مگر با علم اجمالی
بمخالفت هم بطریق شبهه محصوره که در اینصورت فحص و تحصیل علم بموافقت لازم است
پس نیت تقلید شرطست در عمل یا نه جواب شرط نیست پس اجتهاد و تقلید در مسائل

فرعیه است یا نه ج اقوی اینست که از احکام فرعیه است س آیا واجبست بر مقلد اینکه بشناسد
مذهب مجتهد شرا در معنی تقلید یا نه جواب لازم نیست س کیفیت تطهیر نجاسات را باب
قلیل و کر و جاری و باران بیان فرمائید ج اگر متنجس بول است در آب قلیل دو مرتبه شستن
واجبست و غساله اولی و ثانیه نجس است اما در کر و جاری در غسله اولی پاکست و غساله
هم ندارد و غایط و منی یا خون با آب قلیل بعد از زایل شدن عین نجاست یکمرتبه شستن کافی
است و بهتر شستن دو مرتبه است و غساله اولی نجس و ثانیه پاکست اما در کر و جاری بعد از
زایل شدن عین نجاست پاکست و آب باران مادامیکه میبارد حکم آب جاری را دارد بشرط اینکه جریان
داشته باشد س بدن تماما یا بعض بدن هرگاه نجس باشد داخل در آب کر مثل خزینه یا
جاری مثل چشمه شود بعد از ازاله نجاسه بیرون مدن از آب میخواهد یا نه ج ازاله نجاسه
از بدن کافیست و احتیاج بخارج شدن از آب ندارد بهتر خارج شدنست س اشیاء
متنجسه مثل لباس و غیره در آب قلیل یا کر یا جاری فشار دادن لازم است یا نه ج بعد
از ازاله عین نجاست فشار دادن لازم است در آب قلیل دو مرتبه اگر بول باشد و بغیر بول
یکمرتبه اما در کر و جاری فشار دادن لازم نیست بهتر فشار دادنست س لباسیکه بنیل
یا بقم یا بغیره رنگ شده در تطهیرش مادامیکه رنگ پس میدهد پاک میشود یا نه جواب
اگر آب رنگین بیرون بیاید که از خود نیل در آن نباشد و آب را مضاف نکند پاک میشود و اگر
از خود نیل در آن باشد پاک نمیشود و همچنین اگر آب را از اطلاق بیرون کند و مضاف نماید
س اگر شخص دستهایش نجس باشد بول و غایط هم کرده باشد و آب باشد لکن کمتر از
کر و ظرف هم نباشد که آب را بردارد بجهة تطهیر نجاست تکلیفش چیست ج اگر ممکن است
آب را بدهن خود بردارد بریزد بدستهایش تا ازاله نجاست نماید و بعد دست را ببرد بمخرج
غایط و بدست دیگر آب بریزد بدست و بمحل مخرج بول و غایط ازاله نجاست نماید اگر
بول است دو مرتبه مخرج بول را بشوید و اگر مخرج غایط است بعد از زایل شدن عین یکمرتبه

بشوید و بهتر دو مرتبه شستن است و طریقی نماید که غساله نجس با آن آب کر کمتر از کر است نرسد
والا او را نجس میکند س طفل شیرخواره یعنی پسر که هنوز غذا خوار نشده و شیر خنزیر و
کافر هم نخورده بول بجائی بکند مثل فرش یا لباس یا زمین یا غیر اینها بر نجس اینکه بر آنها
غلبه نماید کفایت میکند یا نه س چیزهائیکه قابل فشار نیست مثل چوب سست و برنج و گندم
و شبه اینها هرگاه نجس شوند یعنی آب نجس بجوف آنها برود تطهیرشان بچه نحو است ج
اگر بخواهند که هم ظاهر و هم باطنشان پاک شود بگذارند بخشکد بعد هم در آب کر یا جاری
فرو برند تا اینکه آب در جوف آنها نفوذ بکند پاک میشوند و تعدد هم لازم نیست بهتر
تعدد است س هرگاه حب یا کوزه یا شبه آن مثلا آب نجس بجوف آنها برود چه باید کرد
ج اینها را نیز بخشکانند بعد از آن در آب کر یا جاری بگذارند که آب در آنها نفوذ کند
پاک میشود س فرش یا لحاف یا حصیر که ریسمان دارد اگر نجس شود داخل آب کر یا جاری
کنند بعد از ازاله نجاست یا احتیاج بلگد و فشار آن هست یا نه ج بعد از زایل شدن
عین نجاست احتیاج بفشار و لگد زدن نیست اما اگر فشار بدهند و لگد بکنند بهتر است
س هرگاه مغز هندوانه و خربزه و مانند آن نجس بشود با آب کر یا جاری ممکنست تطهیر آنها
ج بلی پاک میشود بکر یا جاری قطعا و اما با آب قلیل پس اگر آب بریزند که مستولی
و مستوعب بر جمیع اجزای متنجس بشود و انفصال غساله نیز گردد در اینصورت طاهر
میشود و ضرر ندارد بقاء بعضی از آب غساله در آن و همچنین است حال در بقاء از
مثل لحاف و جامهای پنبه دار و اما صابون و میوه و پنیر و امثال اینها هرگاه ظاهر
آنها نجس بشود نیز پاک میشود با آب قلیل و کثیر بشرط عدم نفوذ نجاست در جوف آنها
و اما اگر در جوف آنها نفوذ کرده باشد باید بخشکانند و بعد در کر یا جاری بگذارند
تا آب بجوفش بکشد پاک میشود س هرگاه آجر یا کوزه از گل نجس ساخته باشند
تطهیرش بچه نوعست ج داخل در آب کر یا جاری نمایند تا آب بجوف ایشان برود

بنحوی که آب بجمیع اجزا مستوعب بشود آن وقت پاک میشود س در ظروف لازم است که
سه دفعه شسته شود از هر نجاستی یا نه بلکه یک دفعه یا دو دفعه کافیست ج در مطلق
نجاسات با آب قلیل سه مرتبه باید شست علی الاظهر الاحوط اما اگر در آب کر یا جاری
زایل شدن عین نجاست کافیست و بهتر دو مرتبه شستن است س ظرفیکه آب در او است سگ
در او ولوغ نماید یعنی بطرف بان بیاشامد حکمش چیست ج تطهیر آن اینست که اول
آن را یکمرتبه خاک مال نماید و بعد از آن دو مرتبه با آب بشویند پاک میشود اظهر آنست
که یکمرتبه دیگر با آب خاک مثل گل نمالد سؤال هرچیز که در آن ولوغ شده نماید خاک
مالیدن میخواهد یا نه ج بلی واجبست در ظروف و از این قبیل است هاون و جاون
و مانند اینها س تطهیر حوض نجس با آب قلیل و ظرفهای بزرگ که نصب نموده باشند
مثل ملاش پزی و قنادی و خم رنگرزی و آنچه از این قبیل باشد از چیزهائیکه
ممکن نیست شستن آنها در میان آب چه باید کرد ج تطهیر آنها باین قسم است که آب
از اطراف آنها جاری نمایند چنانکه همه اطراف آنها را بگیرد و بعد آب غساله که
در ته آن جمع میشود از آن بیرون بیاورند سه مرتبه همچنین نمایند تا پاک شود
و اگر ته آن سوراخ باشد که در هر دفعه تمام غساله از او خارج شود یا ظرف را کج کرده
غساله را بریزد هم پاک میشود اگر از آب غساله در وقت بیرون آوردن چیزی در
آن ظرف بچکد ضرر ندارد و ظرفیکه غساله با آن بیرون میاورند باید پاک باشد و هرگاه
همان ظرف را بخواهد دوباره داخل در ظرف نجس شده نماید احتیاج بشستن دارد و
دست شخصی که آب را بیرون میاورد و ملاقات با آن نموده پاکست و بهتر شستن است
س زغالیکه از چوب نجس حاصل میشود اجتناب لازم است یا نه ج در زغال آن
چوب نجس وجوب اجتناب معلوم نیست بلی احتیاط است س بخار یا دود یا شعله که
از نجس یا متنجس برخیزد پاکست یا نه ج بلی طاهر است س بعد از جدا شدن غساله

بنحو متعارف رطوبت و آبی که باقی میماند در محل پاکست یا نه ج بلی پاکست س برنج و کرد
روغن بخار آن از آب گرچه صورت دارد ج تطهیرات حاصل نمیشود س اگر بجهة نبودن
آب یا بسبب عذر دیگر میت را تیمم بدهند نجاست او رفع میشود یا اینکه نجاست بر حال
خود باقیست و مس نمودن آن نیز موجب غسل است یا نه ج نجاست مرتفع میشود و مس هم موجب
غسل نیست بلی احتیاط در اجتناب و غسل است و هرگاه بجهة ممکن نشدن اینکه مسلم
غسل بدهد کافری بفرمان دادن مسلم غسل داده باشد آن نجاست باقیست و در
مس او غسل لازم است و بهتر اجتناب از میت و غسل مس میت کردنست بسبب مس نمودن
آن هرگاه سدر و کافور یافت نشود و هر سه غسل را با آب قراح داده باشند اگرچه
اظهر وجوب اجتناب و عدم لزوم غسل است س اگر شراب بر گردد سرکه شود بخودی
خودش یا بعلاج مثل اینکه نمکی داخل آن مکنند یا غیر آن طاهر است یا نه ج جواب در
صورت استحاله بسرکه بخودی خود پاکست و اما در صورت ثانیه هرگاه عین انعلاج
باقیست بهتر اجتنابست س اگر آب انگور و غوره را قبل از جوش بیاید و دو ثلث
برود و یکثلث بماند پاک میشود یا نه جواب بلی پاک میشود بهتر اجتنابست سؤال
اگر کسی شک داشته باشد در انگور بودن و غوره بودن آیا در چنین حال بمجرد جوش
آمدن حرام و نجس میشود یا نه ج بلی پاکست نه نجس میشود و نه حرام س آب انگور که بجوش
بیاید پیش از ثلثان بچیزی از اجسام مثل به و سیب و کدو و مانند اینها در آن بیندازند که
نجس میشود یا بعد از ثلثان بالتبع پاک میشود یا نه ج بلی پاکست و حلال اما بهتر
اجتنابست س هرگاه کشمش و خرما را توی روغن سرخ کنند یا سرخ نکرده بیالای
پلو بگذارند چه صورت دارد ج در هر دو صورت پاک و حلالست س هرگاه کشمش
و خرما را در میان آش یا طعامها داد بگذار بجوشانند یعنی مغز آن بجوش آید چه صورت
دارد ج پاکست و حلال اما بهتر اجتنابست و احتیاط در کشمش زیادتر است سؤال

هرگاه انگور را در میان شراب بگذارند که سرکه شود چه صورت دارد ج اگر بنحوی
شود که دانهای انگور در میان شراب ریخته شود از هم نپاشد پاکست و حلال و اگر
غیر اینطور باشد مشکلست س هرگاه انگور را در میان سرکه شیره گذارند و بجوش
نیاید چه صورت دارد ج پاکست و حلال امّا اگر بپزند بطعام و بجوشانند اجتناب
کنند س هرگاه انگور را سرکه بگذارند و در میان آن اشیائی مثل به یا سیب یا خیار
یا کدو و مانند اینها بگذارند و بجوش بیاید و بعد برگردد سرکه شود چه صورت دارد
ج بالتبع پاک میشود و بهتر اجتنابست س خمره که روغن پس بدهد در میان
آن انگور یا خرما را سرکه بگذارند بعد از سرکه شدن روغن در بالای سرکه دیده شود
پس در اینصورت آیا سرکه پاکست یا نه ج بالتبع پاک و حلالست و بهتر اجتنابست س
هرگاه مرغ منقار و شرابی بخاست خورد بعد از زوال عین پاکست یا نه ج بلی بعد از زوال عین
مطلقاً پاکست امّا احتیاط لحصول طهارت بدهد بهتر است س آب نجس شده زراعت
و درخت آبیاری کنند که آب متنجس بعروق آنها داخل شود آیا پاک خواهد بود آن
زراعت و آن درخت یا نه و آب که از آن بیرون میاید پاکست یا نه ج بلی پاکست و این
آب از قبیل انتقالست چنانکه گذشت س هرگاه زیر ناخن چرک باشد و دست نجس
شود یا زیر چرک قبل از آنکه چرک نجس بوده است بچرک باب قلیل یا کثیر بتبعیت دست
پاک میشود یا نه ج در صورت اولی پاک میشود و در صورت ثانیه باید ازاله کند
چرک را در مقام تطهیر والا تطهیرش اشکال دارد س طعام متنجس را بخورد کافر یا
مخالف میتوان داد یا نه ج نمیتوان داد س چیزهای صیقلی مثل شیشه و شبه
آن اگر نجس شود بخون یا غایط بر زمین بمالند یا با آب هر عین را ازایل کنند پاک
میشود یا نه ج پاک نمیشود مگر باب س خوردن و آشامیدن نجس یا متنجس چه
صورت دارد ج جایز نیست بلکه حرامست س آیا شرطست در صحت صلوة که

مکان مصلی طاهر باشد یا نه ج پاک بودن محل سجده مصلی از هر نجاست مسریه و
غیر مسریه شرطست در صحت صلوة و امّا محل و مکان سایر اعضا مصلی طهارت شرط نیست
مگر در صورتیکه نجاست سرایت بثوب و بدن مصلی نماید در اینصورت اجتناب لازم است
س اگر مسجد را نجس ببینی آیا ازاله نجاست و پاک کردنش واجبست یا نه ج بلی واجبست
با تمکن و نجس کردنش حرامست امّا لباس نجس را هرگاه در مسجد بگذارند و نجاست را سرایت
نکند عیب ندارد یعنی جایز است و همچنین سایر اشیاء نجسه و متنجسه را س مشاهد مشرفه
یعنی روضات ائمه علیهم السلام در حکم مساجد است یا نه ج بلی در حکم مساجد است مثل حرم و
رواق و امّا صحن ظاهر اینست که داخل در حکم مساجد نباشد س حیوان غیر ماکول اللحم
قبول تذکیه میکند بنحوی که حکم شود بطهارت جلدش مثل خال حنوه یا نه ج بنابر مشهور
قبول تذکیه مینماید بشرطیکه نجس العین نباشد و جلدش نیز طاهر است بعد از تذکیه بلی
مستحبست پرهیز نمودن از آن پوست بعد از تذکیه و پیش از دباغی نمودن نماز و
مانند آن از اشیاء طاهره و این حکم ثابتست در خصوص پوست حیوان حرام گوشت و امّا
در پوست حیوان حلال گوشت پس اشکالی در جواز استعمال آن در هیچ حالی بعد
از ذبح شرعی نیست چه دباغی شده باشد یا نه س پوست نجس بدباغی پاک میشود
یا نه ج پاک نمیشود بدباغی و اشکردن هم س جلود بکه در بازار مسلمین و در
دست ایشان یافت میشود و اطلاع از تذکیه شدنش ندارم حکم بطهارتش هست یا نه
ج بلی پاکست اگرچه علم بتذکیه او حاصل نباشد س نجس یا متنجس بچه چیز ثابت میشود
ج اول علم بهم رسانیدن دوم خبر دادن عدلین یا اخبار ذی الید یعنی صاحب مال
و با شک یا مظنه ثابت نمیشود و اعتبار هم ندارد مگر در لحوم و جلود و در غیر اینها
هم اگر عادل واحد اخبار از نجاست بکند و با ظن اطمینانی بنجاست حاصل بشود احوط
اجتنابست س بعد از علم بنجاست طاهر شدن او بچه چیز حاصل میشود ج اول تغییر

برفع آن یا خبر دادن عدلین یا اخبار ذو الید و بشک یا مظنه ثابت نمیشود س لباس
نجس بعد از تطهیرش اگر خورده اشنان و نخوان در آن مانده پاکست یا نه ج پاکست مگر
آنکه آب نجس در جوف آن رفته باشد ظاهرش پاک و باطنش نجس است مگر آنکه آب
طاهر نفوذ کند بجوف آن بانمقداریکه آب نجس نفوذ کرده بود و اگر تطهیر با آب قلیل
کرده باشد و اشنان هم خیسیده باشد بحیثیتی که فشرده شود هم پاک میشود س لباس
نجس را هرگاه وکیل تطهیرش کند پاکست یا نه ج اگر اطمینان بان داشته باشد طاهر است والا
حکم بطهارتش مشکلست س خون مشتبه بنجس پاکست یا نه ج بلی پاکست س زمین
بازار و غیره پاکست یا نه ج تا علم بنجاستش نباشد پاکست و در صورت مظنه و شک
بنجس شدن آن اعتبار نیست اما بهتر اجتنابست خصوصا در صورت ظن قریب بعلم
که احوط در اینصورت اجتناب نمودنست س در غوره انگور هرگاه دانه شیرین شده باشد
که آب او را بگیرند مسهل شود در جوش آمدن نجس میشود یا نه ج نجس نمیشود هرگاه
در عرف بگویند آب غوره است س هرگاه خرمای نارس در طبخ بجوش آید چه صورت دارد
ج حلالست س کسی میبیند فرش یا لباس شخص نجس باشد یا رطوبت سرایت کننده غیری بر
او وارد شود و بر بالای آنها بنشیند یا استعمال کند مثلا بر صاحب خانه لازم است او را
اعلام کند یا نه ج لازم نیست لکن خودش با آنها مباشرت نکند س جمعی طعامی میخورند
یکی از آنها فضله موشی در آن طعام دید واجبست دیگران را اعلام کند یا نه ج واجب
نیست تا خود آن شخص نخورد بلی اگر بعد احتیاج بمباشرت با ایشان دارد اعلام کند که هر چه نجس
شده تطهیر کند س حنا نجس را اگر بریش یا بسر ببندند چه صورت دارد ج اگر چیزی از
عین آن حنا بماند بعد از شستن نجس است و اگر رنگ یا جای آن باطاهر بجمیع اجزای حنا نجس
شسته شود طاهر و پاک میشود و اگر عین آن زایل نماید رنگش پاکست س هرگاه بناخن کسی سنگی
یا چیز دیگر بر خورد و خون در زیر آن بمیرد بعد سوراخی بهم رسد آیا آن خون پاکست یا نه ج

بلکه اگر بشوید آن را بعد از آن و تطهیر کافی است و لو اطمینان از آن هم نباشد ظ مدظله الخراسانی

علی الاحوط کما ... الخراسانی مدظله

اگر آن

اگر آن خون استحاله شده است مثل خاکستر پاکست و اگر صدق خون میکند نجس است و هم
چنین است در غیر ناخن س زمین که بعضی از آن نجس و بعضی پاک شخص راه رفت از آن و رطوبت
بر کفش یا پای او سرایت کرده حکمش چیست ج پاکست مگر علم بنجاست آن رطوبت بهم رساند س اول
از دو ظرف که یکی شیره و یکی سرکه بود شخص برداشت و مخلوط بهم کرد پس فضله موشی در آن
دید و نمیداند که از کدام بوده چکند ج باید از هر دو اجتناب کند س نجاسات چند چیز است
ج نجاسات دوازده چیز است اول و دوم بول و غایط از هر حیوان حرام گوشت که خون جهنده
داشته باشد خواه در اصل نوع حرام گوشت باشد یا بواسطه امر خارجی حرام شود چون حیوان
نجاست خوار یا حیوانیکه آدمی او را وطی نموده و بول و غایط حیوان حلال گوشت پاکست و
فرقی در انواع حیوانات نیست چه حیوان پرنده باشد و چه غیر آن و خفاش که آنرا در عرف
عجم شب پره و شبکور میگویند حرام گوشتست لکن پرستوک حلال گوشت و فضله اش
پاکست سیم منی از هر حیوانیکه خون جهنده داشته باشد نجس است خواه حرام گوشت باشد
یا نه و منی هر حیوانیکه خون جهنده ندارد پاکست چهارم میته حیوانیکه خون جهنده باشد
و همچنین هر جزئی از آن که زندگانی در آن قرار گیرد و آنچه از حیوانات زنده جدا میشود
و حیوه در آن حلول مینماید نجس است بلی پوستی که از لب یا جوشش بدن یا سر کچل یا
بدن جرب دار جدا میشود پاکست و همچنین جزئیکه از بیخ مو وقت جدا شدن آن بواسطه
شانه زدن جدا میشود پاکست و نافه مشکی که از آهوی زنده جدا میشود پاکست و اما
اگر از آهوی مرده باشد پس اشکالست و بهتر اجتنابست لکن نافه که از دست مسلم گرفته
شود پاکست اگر چه قطع حاصل نشود که آن از آهوی زنده منفصل شده است و جزئیکه
در آن حیوة حلول نمیکند مانند شاخ و استخوان و مو و غیر اینها پاکست و تخمیکه از
شکم میته مرغ و نحوان بیرون آید پاکست اگر پوست روی او سخت شده باشد خواه
از حرام گوشت باشد یا غیر آن بلی هرگاه ملاقات نموده باشد با میته در حال رطوبت

اگر احتمال تأثیر بدهد بطهارته الخراسانی مدظله العالی

در بول و خرء حیوان حرام گوشت اگر پرنده باشد اشکالست ظ الخراسانی مدظله العالی

درچنین

در چنین وقتی شستن آن لازم است و آنچه که در شیردان بره و بزغاله است پیش از آنکه
چیز خورده بشوند باشیر مایه که در او است پاکست اگرچه بهتر اجتنابست و اگر ملاقات با میته
نموده باشد در حال رطوبت نجس است و بستن با لته مشبوه و شیر در پستان میته اجتناب
از آن لازم است خصوصاً در شیر غیر ماکول اللحم و امّا نجس العین مثل کافر و سگ و خوک
پس هیچیک از آنها پاک نیست خواه در حال حیوة و خواه در حال ممات چه از اجزائی بوده
باشد که حیوة در آن قرار گرفته و چه غیر آنها باشد پنجم خون حیوانی که خون جهنده دارد
هرچند از رگ نباشد و خون ماهی و خون هر حیوانی که خون جهنده ندارد پاکست و خون
پشه در جیبی که از بدن انسان میخورد و هنوز جزء بدن پشه محسوب نیست احتیاط در او
لازم است و همچنین پاکست خونیکه از غیر حیوان مانند درختی معروف که در روز عاشورا
از آن خون میاید و از این قبیل است خونیکه در واقعه جناب سیّد الشهدا دیده شده و همچنین
خونیکه از جملهٔ آیات حضرت موسی بن عمران بوده پاکست و امّا خون علقه که منشاء صورت حیوانست
نجس است و خون تخم مرغ محکوم بنجاست است و جوب اجتنابست و خونیکه بعد از تذکیه حیوان
ماکول اللحم یا غیر ماکول اللحم در بدن میماند هرگاه بعد از بیرون رفتن خون بقدر متعارف باشد
پاکست بشرط آنکه در جزء حلال آن باشد چون گوشت امّا آنچه در غیر آن باشد چون سپرز
پس آن محل اشکال است و بهتر اجتنابست و هرگاه خونیکه عادت به بیرون آمدن در وقت تذکیه
قرار گرفته از آن خارج نشود نجس است و بسبب مخلوط شدن با خون دیگر آنرا هم نجس میکند و
بهتر اینستکه از خون باقی مانده در بدن غیر ماکول اللحم بعد از خروج خون متعارف اجتناب
نماید و در طحال خون بچه که در زمان تذکیه در شکم مادر بوده اشکال است و بهتر اجتنابست
چنانکه طحال آن خونیکه در حال جاری شدن خون از محل ذبح داخل شکم حیوان آمده بو شده
و در آنجا مانده محل اشکال است بلکه اجتناب از آن لازم است و هرگاه حال خون از بابت طهارت
و نجاست مشتبه شود مثل اینکه حال مشتبه بشود که از صاحب خون جهنده است یا غیر آن یا اینکه

مشتبه بشود که از خون باقی مانده در بدن حیوان بعد از بیرون رفتن خون تذکیه است یا غیر آن
پاکست و بهتر اجتنابست از آن ششم و هفتم سگ و خوک هرگاه آبی نباشد پس هر جزئی از آنها
حیوة در آن حلول بکند یا نه مانند مو و ناخن و همچنین لعاب دهن و شیر و سایر فضلات آنها همه
نجس است و امّا سگ و خوک آبی پاکست هشتم شراب از انگور باشد یا غیر آن پس هر مست کننده
که در اصل روان باشد نجس است امّا بنگ و چرس و مانند اینها از هر چیزیکه در اصل روان نباشد
هرچند او را ممزوج با آب کنند پاکست اگرچه با آب بجوشد و آب انگور که بجوش بیاید خود بخود
یا باتش یا بغیره طهور نشراب است نهم فقاع و آن شرابی مخصوص است که غالباً از جو او را است
و مست کننده نیست و او را میگذارند تا در آن غلیان و جوششی حاصل شود و آن غیر ماء الشعیر
است که معمول اطبا است دهم کافر و آن کسیست که بر غیر دین اسلام باشد مانند یهود و نصاری
و مجوس و دهری یا آنکه با اختیار اسلام انکار ضروری دین اسلام نماید یا صادر شود از
او کفتار یا رفتاریکه آن اقتضای کفر او نماید مثل سوزانیدن قرآن لعیاذ بالله یا ناسزا گفتن
بیکی از اهل عصمت علیهم السلام و جمیع اقسام کفار از حربی و ذمی و خارجی و غالی و ناصبی و مرتد
خواه فطری و خواه ملی و غیر ایشان نجس میباشند یازدهم عرق جنب از حرام است خواه
در وقت حصول جنابت باشد یا بعد از آن خواه از مرد باشد و خواه از زن از زنا باشد
یا لواط یا وطی بهیمه یا غیر اینها از آنچه حرمت آن ذاتیست بلکه اظهر عدم فرقست ما بین
حرمت ذاتیه و عرضیه مثل وطی حایض و وطی در روزه ماه مبارک مثلاً دوازدهم عرق
شتر جلّال است و احتیاط نمودن از عرق هر حیوان جلّال خوبست اگرچه واجب نیست و
نجاسات منحصر در این دوازده چیز است بنابر اصح و غیر اینها مانند روباه و خرگوش و
موش و چلپاسه و عقرب و سوسمار و ولد الزنا و مخالفین پاکست و بهتر اجتنابست از
جمیع و آهن پاکست بی اشکال و مستحبست بعد از استعمال آن در ناخن گرفتن و سر
تراشیدن اینکه محل را با آب مسح نماید سؤال مطهرات چند چیز است جواب مطهرات

پانزدهٔ چهارم است **متن** احکام مطهرات را مفصلا بیان فرمائید **جواب** اول از انها آب است و آن یا مطلق است یا مضاف انچه مضاف است نه رفع حدث میکند و نه خبث یعنی غسل و وضو با او نمیشود و نجاست را هم پاک نمیکند و نجس میشود بمحض رسیدن نجاست با و اگرچه بقدر کر یا زیاده تر باشد و اما آب مطلق پس آن پاک میکند هر چیز را مگر انکه قابلیت پاک شدن را نداشته باشد مثل میته و نجس العین و شبه انها دوم زمین و آن پاک میکند کف پا و زیر کفش را خواه از چرم بوده باشد یا از چوب یا غیر اینها اگر براه رفتن ازاله عین شود یا بمالیدن بزمین یا بغیر اینها پس بهر قسمیکه عین زایل شود پاکی حاصل میشود و هرگاه پیش از راه رفتن و مانند ان عین نجاست زایل شود بهمین مس نمودن بزمین کفایت نمودن در تطهیر مشکل است بلکه لابد از مشی یا مسح یعنی مالیدن بزمین و همچنین است حکم نجاست غیر جرمیه که از اصل عین ندارد مثل بول و آب متنجس که بر زمین باشد و فرق نیست در زمین ما بین خاک و سنگ و غیر اینها از چیزهائیکه زمین گفته میشود و معتبر است پاک بودن زمین و اینکه تر نباشد بقسمیکه رطوبت از ان بکف پا و نعل سرایت نماید و اندک نم داشتن ضرر ندارد اگرچه بهتر انستکه زمین خشک باشد و اگر کسی بپشت پا یا بدو زانو یا بکف دستها راه برود حکم کف پا را دارد و همچنین هر چیزیکه حفظ دست یا زانو یا ان نماید پس در باره صاحب ان حکم کفش را دارد و زمین انرا پاک میکند و نعل چهارپایان و نه چوب را اگر بریده پا بجای پا می بندد زمین پس از زوال عین او را پاک میکند و نه عصا کور یا سر نیزه انکه بعضا نصب مینمایند بزمین پاک نمیشود و انچه از اطراف پا که حقیقة پشت پا است لیکن نزدیک از کف پا و حواشی ان است زمین انرا پاک میکند و انچه در این باب لازم است زوال عین نجاست است در نجاست عینیه مثل غایط و اما غیر عینیه مثل بول که خشک شده باشد انچه لازم است همین مشی یا مسح است چنانکه گذشت و اجزاء ریزه که غالبا بغیر آب رفع نمیشود بر طرف کردن انها

واجب نیست هم چنانکه حکم استنجا بغیر آب نیز این است و بهتر زایل نمودن انها است و همچنین چیزیکه از اجزاء زمین که در کف پا و زیر کفش باقی میماند بعد از راه رفتن و مانند ان ازاله ان لازم نیست احتیاطا نمودن بهتر است سیم افتاب است و ان پاک میکند زمین و عمارت و در و پنجره را و درخت و میوه و گیاه و مانند اینها از هر چه منقول نباشد حتی ظروفیکه نصب نموده باشند در زمین و شبه ان و پاک نمیکند از منقولات غیر حصیر و بوریا را و فرقی در اعیان نجاسات نیست پس هر چه از مذکورات که عین نجاست در ان نباشد و افتاب انرا بتابد و بخشکاند پاک میشود و همینکه گفته شود که محل با فتاب خشکید کفایت در تطهیر ان میکند هر چند وزیدن باد و گرمی هوا را در ان مدخلیت هم داشته باشد و بهتر انست که چنان بخشکد که هیچ اثری از رطوبت باقی نماند و اگر در زمین نجس مثلا رطوبتی که بدست سرایت نماید نمانده باشد و افتاب بران بتابد و باقی رطوبت انرا بخشکاند پاک نمیشود و بایست در زمان تابیدن افتاب بران رطوبتی در ان باشد که سرایت بغیر محل نماید و مدار بر صدق عرفی است اگر عرفا بگویند که افتاب او را خشکانیده کفایت میکند و خشک شدن بگرمی افتاب که بر نزدیکی محل نجس تابیده باشد و همچنین افتاب زمانیکه ابر یکه مانع از تابش ان باشد کفایت نمیکند و پس از انکه افتاب ظاهر زمین را بخشکاند انچه را که از باطن متصل بظاهر باشد و در این تابش افتاب بخشکد پاک میشود و همچنین است حال در مثل دیوار و شبه ان و هرگاه باطن متصل بظاهر نباشد مثل پاره از دیوارها که صندوقه مینامند پس خشکیدن طرفی که افتاب بر خود ان نتابیده لکن بواسطه تابیدن بر طرف دیگر خشک شده انرا پاک نمیکند و منقولاتیکه در اصل از زمین بوده لکن بالفعل نقل شده از ان مثل کوزه و تسبیح و مهر و نگین با افتاب پاک نمیشود و انچه از زمین است و از ان شمرده میشود چون دیگ و پاره سنگ و مانند انها از هر چه قابل نقل باشد لکن بالفعل از غیر منقولات شمرده میشود با افتاب پاک میشود چهارم از مطهرات استحاله است

و از عبارتست از اینکه جسم نجسی بر گردد بیکی از اشیاء طاهره پس هر نجسی که بسوختن
خاکستر یا دود یا بخار شود پاک میشود خواه آن نجس ذاتی و اصل نجس باشد یا بسبب ملاقات
با نجاست نجس شده باشد و بخاریکه از هر چیز نجس برخیزد پاکست اگرچه آن بسبب سوختن
با آتش نباشد و عرقیکه از آن بهم رسد نیز پاکست و هرگاه چوب نجس بسوختن ذغال شود
یا خشت خام نجس بپختن آجر شود یا سنگ نجس بپختن آهک یا گچ شود هیچیک پاک نمیشود
و بر نجاست خود باقیست و پاک بودن درد ذغال خالی از قوه نیست و هر حیوانیکه از نجس
بهم رسد مثل کرمیکه از غائط انسان متولد شود پاکست و همچنانکه حیوانیکه اصل او از
خون و منی بوده پاکست و اگر آب نجس را حیوانیکه حلال گوشت بخورد و آن آب منقلب
ببول یا عرق یا لعاب شود پاک میشود و سبزی و خیار و هندوانه و شبه اینها هرگاه با آب
نجس بعمل آمده باشند پس همه پاکست و سگی که در نمکزار بیفتد و نمک شود پاک میشود پنجم
ذهاب ثلثین یعنی آب انگوریکه بجوش بیاید دو ثلث آن برود و یک ثلث آن بماند
و اعتبار آن یا بوزن یا بکیل است خواه با آتش و خواه با آفتاب باشد پاکست و مدار در آنچه
ذکر شد از رفتن دو ثلث بر صدق عرفیست پس همینکه عرفا بگویند که دو ثلث آن
رفته است کفایت در حکم بحصول طهارت میکند ششم انتقالست پس هرگاه نجس اصلی
یا عارضی در حیوان پاکی یا غیر حیوان قرار گیرد چه از اجزاء آن بشود یا نه بسبب انتقال
پاک میشود و از این قبیل است آب نجسی که بول حیوان ماکول اللحم شده یا در ختها و مانند
آن کشیده شده باشد پس همینکه بول حیوان پاک یا آب خیار و خربزه و هندوانه گفته
میشود پاکست و اگر پس از انتقال نسبت داده نشود بآنچه در او قرار گرفته مانند خونی
که از زالو نمکیدن از بدن انسان میکشد که آنرا خون زالو نمیگویند در اینحال نجس است
و همچنین لازم است احتیاط از خون پشه در حال مکیدن از بدن انسان و همچنین نجس است
هرگاه شک در نسبت حاصل شود هفتم اسلام آوردن کافر است پس او را پاک میکند و

در طهارت آن اشکال است و احوط اجتناب است ظم الحرائری مدظله العالی

همچنانکه اگر غذاء نجس بخورد و سرگین شود پاکست و از این قبیل است میوه

بنا بر نجاست آب انگور بجوشیده ظم الحرائری مدظله العالی

و فرقی در اقسام کفار نیست مگر مرد مرتد فطری که اسلام او را پاک نمیکند بخلاف مرد
مرتد ملی و زن مرتده از فطره اسلام بلی توبه مرتد فطری در باطن قبول میشود نسبت بخودش
در باب صحت نماز و نحو آن و کسانیکه از مسلمین شمرده میشوند لکن انکار پاره از ضروریات
نموده اند بجهت پاره از شبهاتیکه با علم بفساد و معتقد خود مانند طوائف جبریه و مفوضه
و صوفیه حکم مرتد فطری برایشان جاری نیست و اگر توبه کنند یعنی رجوع بسوی اعتقادات
مسلمین و عدول از عقاید فاسده نماید سبب پاک شدن از برای احکام خود و سایرین میشود
و اسلام پاک میکند مو و ناخن و آب دهن و شیر و سایر رطوبات فضلیه صاحب خود را هرگاه
قبل از اسلام بدن او ملاقات با نجس دیگر نکرده باشد در سبب شدن اسلام از برای پاک
شدن نجاست عرضیه اشکالست مادامیکه عین نجاست باقیست و اگر عین نجاست باقی
نیست اظهر اینست که پاک میشود و آنچه را قبل از اسلام با رطوبت ملاقات نموده هرچند
جامهای بدنش باشد با اسلام آوردن پاک نمیشود بلی در جامه بدنش هم حکم بطهارت
خالی از قوه نیست اگرچه احوط اجتنابست هشتم تبعیت است مانند تبعیت طفلی که پدر
یا جد یا مادر او اختیار اسلام نموده باشند پس آن طفل نیز پاک میشود و همچنین پاک
میشود طفلیکه او را مسلمی اسیر کرده باشد و پدر یا مادر یا یکی از اجداد و جداتش
با او نباشند و پاک میشود بتبعیت کار چاهی که آب آن نجس شده و آب نجس را کشیده
باشند پس آنچه از اطراف چاه و ریسمان و دلو و بدن آبکش و رخت او که بجهت آب کشیدن
نجس شده باشد بعد از پاک شدن آب چاه پاک میشود مگر آنکه آب چاه که بمواضع مذکوره
رسیده باشد پس بنجاست متغیر شده باشد پس در اینصورت اقوی عدم جریان حکم
تبعیت است و ظرف شراب پس از سرکه شدن آن بالتبع پاک میشود و همچنین ظرف آب
انگور و آنچه در شراب و عصیر پیش از پاک شدن ریخته باشند پس از پاک شدن آنها
نیز بالتبع پاک میشود و بهتر اجتنابست از بدن و جامه شیره پزی هم چنین آلات

شیره پزی بعد از ذهاب ثلثین پاک میشود و نیز پاک میشود آلات غسل دادن میت
از تخته که در زیر او است و کهنه که بر آن میاندازند و جامهائی که در آنها او را غسل
داده باشند و دست غسل دهنده و بهتر اینست که حکم غسل دهنده در غیر آن جاری
نیست پس اگر رخت غسل دهنده یا بدن او نجس شده باشد آنرا تطهیر نماید و عرق
از شتر جلال پیش از استبرا بیرون آمده بعد از استبرا پاک میشود بشرط اینکه
منفصل از او نباشد و حکم در تبعیت مخصوص نیست بآنچه ذکر شد بلکه در هر چه
سرایت قطعیه بآن قائم شده جاریست هشتم زوال عین نجاست از بدن حیوانات
زنده مطلقا خصوص باطن انسان چون سوراخ بینی و فضاء دهن و مانند اینها
دهم غیبت پس هرگاه بعد از یقین بنجاست بدن انسان یا نجاست رخت یا فرش یا
ظروف یا سایر چیزهای متعلقه باو آن انسان غایب شود و احتمال این برود که پس از
غیبت آن نجس را پاک کرده باشد حکم بطهارت آن میشود خواه آن شخص بمبالات در
امر دین باشد یا نه بلکه اقوی آنستکه کفایت میکند با غیبت مجرد احتمال پاک شدن
اگرچه آن شخص عالم بنجاست نباشد اگرچه احوط اعتبار علم بنجاست و صدور استعمال
از او است بر وجهی که علامت طهارت بشود و فرقی نیست ما بین آنکه غایب شونده
عاقل و بالغ باشد یا نه نظر بمذهب خود یا فتوای خود یا بتقلید مجتهد آنرا نجس بداند
یا نه و در صورت ثانیه احوط اجتناب است و از این قبیلست غیبت سنی که قائل بنجاست
پاره از نجاسات نیست با علم بملاقات او با آن نجاست و احتمال طهارت و احوط اجتناب است
و حکم غیبت در نابینا و کوری و غایب شدن شخص از رخوت و توابع خود جاری
نیست بلی هرگاه فرش یا ظروف و از توابع شخص دیگر هم محسوب شود در حین
وقتی بغیبت آن شخص حکم بطهارت میشود و از این بابست فرش و ظروفیکه
در تصرف زن و خدمتکار است پس بعد از غیبت ایشان و احتمال تطهیر حکم بطهارت

میشود یازدهم سنگ و کهنه استنجا و نحو آن و تفصیل آن در استنجاء مخرج غایط خواهد
آمد دوازدهم استبراء و بآن حکم بطهارت رطوبت مشتبهه ببول و منی میشود و اگر
استبراء نکرده نجس است سیزدهم جدا شدن غساله و آن پاک کننده است رطوبتی را که
باقی میماند بعد از فشردن چهاردهم بیرون آمدن خون از محل ذبح کردن حیوان یا
محل نحر نمودن شتر بقدریکه متعارفست از آن رفته باشد و بآن حکم بطهارت خون
باقی مانده میشود در حیوان ماکول اللحم و در حیوان غیر ماکول اللحم احوط بلکه اظهر
نجاست خون باقی مانده است لکن در اعضاء غیر ماکوله مثل سپرز احتیاط خوبست
واجب نیست پانزدهم استبراء حیوان جلال که در اصل حلال گوشت باشد پس همینکه
از نجاست خوردن آن زمانی گذشت و از نجاست خوار نگفتند بول و فضله اش پاکست
اگرچه بهتر است با زوال اسم جلال استبراء بخوابانند در مدتیکه در اخبار از برای
هر یک از حیوانهای نجاست خوار وارد شده است سؤال احکام بیت الخلا رفتن
و آداب آن را بیان فرمائید جواب واجبست در حال تخلی بلکه در جمیع احوال پوشانیدن
عورت از هر بیننده محترمی غیر از زن و کنیزی که در حباله دیگری نباشد چه آن
بیننده مسلم باشد چه کافر عاقل باشد یا دیوانه بالغ باشد یا طفل ممیز و کفایت
میکند پوشانیدن عورت بدست و نحو آن از هر چیزیکه حاجب بشره آن بوده باشد و
بهتر پوشانیدن از ناف تا زانو است و از آن بهتر پوشانیدن تا میان ساق و از آن بهتر
پوشانیدن مجموع بدنست در حال تخلی یعنی در مکانی باشد که هیچکس او را نبیند س
آیا جایز است نظر کردن بعورت زن خود و کنیز خود که آنرا شوهر نداده باشد یا نه ج
بلی جایز است بلکه از برای زن و کنیز نیز جایز است نگاه کردن بعورت شوهر و آقای خود
س نگاه کردن هر مکلفی بعورت غیر جایز است یا نه ج حرامست اگرچه آن غیر مکلف و شناسای
عورت خود نباشد مثل دیوانه و نحوه بلکه جایز نیست نگاه کردن بعورت طفل ممیز پس

یا بر عورت طفل غیر ممیز جایز است نظر کردن یا نه ج بلی جایز است س عورت عبارت از
چیست ج عورت مرد عبارتست از ذکر و خصیتین و دبر و عورت زن عبارتست از فرج و
دبر و غیر آنچه مذکور شد از عورت نیست حتی رانها و آنچه ما بین دبر و بیضتین است و موی
که بر کنار عورت می‌روید عورت نیست س نشستن در حال تخلی رو بقبله یا پشت بقبله
چه صورت دارد ج حرامست بلکه در حال استنجا و حال استبرا علی قول اگرچه او جه
در اینحال عدم الحاقست س آیا فرق هست در حرمت استقبال قبله و استدبار آن
ما بین صحرا و غیره یا نه ج ابدا فرق نیست در محل س تطهیر مخرج بول چه بخواست ج
معین است در حال استنجا شستن مخرج بول را با آب و واجبست که از دو دفعه بشوید اگرچه
تجاوز نکرده باشد از محل بلکه عادت بر بجس شدن آن قرار گرفته است و بهتر آنستکه سه
دفعه بشوید و همچنین لازمست در حال شستن آب بیشتر مستولی بر بول شود که رطوبت
مستهلک شود س آیا فرقی هست در حکم مذکور میان مرد و زن و خنثی یا نه ج بلی
فرقی نیست همچنانکه فرق نیست میان زنی که اگر بول ایشان از سوراخی غیر سوراخ معتاد
عامه ناس بیرون میآید چه این سوراخ اصلی باشد چه عارضی س کسیکه ختنه نشده
و پوست سر حشفه او را گرفته باشد چکند ج اکتفا بدو شستن آن پوست میکند بیرون
آوردن حشفه هم لازم نیست اگرچه متمکن هم بوده باشد از آن س تطهیر مخرج غایط را
بیان فرمائید جواب مخیر است میان آنکه آب بشوید یا بسنگ و کلوخ و کهنه و امثال اینها
بشرط آنکه نجاست از محل معتاد تعدی نموده باشد لکن آب شستن افضلست س
اگر نجاست از محل معتاد تعدی فاحش کرده تکلیفش چیست ج معین است شستن
با آب و غیر آن مجزی نیست س آیا حدی از برای شستن غایط هست یا نه ج در غایط
حدی نیست مگر اینقدر بشوید که محل از نجاست پاک شود و اثری از اجزاء غایط نماند
اما باقی ماندن رنگ و بوی آن در محل عیب ندارد س استنجا بسنگ و مانند آن عدد

بیان تطهیر مخرج بول و غایط است

چند چیز است ج باید سه عدد باشد اگرچه بکمتر از آن پاک شود س هرگاه محل بسه عدد
پاک نشود چکند ج اینقدر زیاده استنجا کند تا پاک شود س هرگاه سنگی سه پهلو
باشد یا کرباسی که در هر دفعه یک گوشه یا یک پهلوی آنرا استعمال کند کفایت میکند
یا نه ج بلی اقوی عدم کفایت است س آیا در استنجا بغیر آب باید نمودن عین نجاست کافی
یا نه ج بلی کافیست و اجزاء ریزه که بعد از دفع قطره ماندن آن معلوم میشود ضرر ندارد
س آیا معتبر است پاک بودن جسمی که بآن استنجا میکند یا نه ج بلی اگرچه بشستن آن
باشد و جایز نیست و این باب استعمال اعیان نجسه چون قطعه از پوست میته مثلا
و هرگاه استعمال کند معین میشود شستن محل را با آب و استعمال سنگهای پاک
و امثال آن بعد از این کافی نخواهد بود س جایز است استنجا با استخوان و سرگین یا نه
ج جایز نیست و اگر استنجا کند موجب طهارت محل نمیشود چنانچه جایز نیست
استعمال اجسام محترمه مثل تربت مشاهد مشرفه و اوراق کتب شرعیه و پاره از جامه کعبه
معظمه و مانند آن و گاه میشود که در بعضی از صور کفر میشود س اگر اقدام بر معصیت
نموده و استعمال کند محل پاک میشود یا نه ج بلی پاک میشود اگرچه عاصی بوده که
موجب کفر شود س کیفیت آداب سنن و مکروهات تخلی را بیان فرمائید جواب
مستحبست که در وقت داخل شدن پای چپ را پیش گذارند و در بیرون آمدن پای راست
و سنتست بسم الله گفتن و بهتر از آن چیزیست که در اخبار وارد شده و سر پوشیدن
و استبرا و دعا خواندن نزد استنجا س مکروهات تخلی را بیان فرمائید ج مکروهست
نشستن تخلی در کنار راه و کنار نهر و چشمه و محل افتادن میوه‌ها و منازل و در زیر درختها
رو بآفتاب و ماه و رو بباد بول کردن و در زمین صلب در سوراخ حیوانات و در آب
ایستاده و جاری و در جائی که باعث لعن کردن شخص بشود و خوردن و آشامیدن در
حال نشستن و مسواک کردن در حال تخلی و استنجا کردن بدست راست و دست چپ

اگر انگشتری در آن باشد که نقش آن اسماء الله باشد و سخن گفتن مگر بذکر خدا و خواندن
آیة الکرسی و بلند کردن مرد بول خود را یعنی رو ببالا بول کردن و از بلندی مثل بام بول
کردن و تخلی میان قبرها یا قبور نمودن و در باد نشستن در خلا و با خود داشتن نقره سکه
دار مگر اینکه بسته باشد س آیا آبیکه در حال استنجا از محل جدا میشود پاک است یا نه
ج بلی پاک است بشرط تعدی نکردن از محل که عادت برآلودگی آن قرار گرفته و فرقی نیست در
حکم مذکور ما بین غساله استنجا از غایط و غیر آن س آیا جایز است با آب استنجا وضو و غسل
یا نه ج جایز نیست اما ازاله نجاست بآن میتوان کرد همچنانکه جایز است وضو ساختن
حایض و غسل کردن از غیر احداث بآن و معتبر است در حکم بطهارت آب غساله استنجا دو چیز
اول آنکه متغیر بنجاست در بو و رنگ و مزه نجاست نشده باشد و اجزاء نجسی که در زمان
استنجا با آب از محل جدا میشود آبرا نجس نمیکند مگر آنکه آبرا متغیر نماید دوم نجاستی از
خارج بآن نرسیده باشد و از این قبیل است نجاستی که از محل تعدی کرده باشد و اگر
ملاقات نماید با آب غساله یا با چیزی در چنین صورت اجتناب از آن لازم است س اگر
غایط از مخرج تعدی نکرده لکن در وقت استنجا با حجار و کلوخ تعدی کند چه صورت دارد
ج اگر در غالب الغیر همین نحو استنجا میسر نباشد و دور نیست که تعدی ضرر نداشته باشد
و الا مشکل است س آب طاهر هرگاه مشتبه شود بنجس آیا رافع حدث و خبث هست یا نه جواب
اگر شبهه محصوره باشد رافع هیچیک نیست مگر آنکه خبث را بهر یک از دو آب مشتبه بشوید
س اگر مشتبه شود آب مطلق بمضاف رافع حدث و خبث هست یا نه ج رافع نیست مگر آنکه مکرر
کند عملرا از آن در حالتی که بغیر این آب متمکن نباشد از جهة حدث س اگر مشتبه شود آب
مباح بآب غصبی چه صورت دارد ج حرامست استعمال آن در صورت انحصار و رافع
حدث هم نخواهد بود اگرچه مکرر کند لکن اگر مرتکب شود در ازالة خبث طهارت بآن
حاصل میشود اگرچه ضامن است س آیا واجبست در تطهیر مخرج بول دست مالیدن

یا نه ج واجب نیست مگر آنکه آن بول خشک شده باشد یا آنکه مخلوط بمذی یا ودی شود
که در اینحال باید دست مالید تا علم بازاله بهم رسد بلکه در صورت شک در خروج مذی
یا ودی نیز دست مالیدن احوط است س آب قلیل مطلق بمجرد ملاقات نجاست نجس میشود یا نه
ج بلی نجس میشود بمجرد ملاقات نجاست مگر آب بر بول و نحو آن در حال ریختن بر چیز
نجس و چیزیکه متصل بجزء وارد بر نجس در حال ورود بشرطیکه ورود بطریق تسنیم
باشد یا تسریح شبیه بتسنیم س آب کر اگر متغیر شود رنگ یا بوی یا طعم آن بحلول
چیزی در آن که عین نجاست در آن چیز حلول کرده نجس میشود یا نه ج بلی نجس میشود
بشرطیکه تغیر از نجاست باشد نه از متنجس س آیا استبرا کردن بعد از بول یا خارج شدن
منی واجبست یا نه ج واجب نیست بلکه مستحبست لکن خاصیت آن اینستکه اگر بعد از
بول یا خارج شدن منی استبرا کرد رطوبت خارجه که مشتبه شود و معلوم نباشد که بول
است یا غیر آن پاکست و ناقض طهارت نیست بخلاف رطوبتی که پیش از استبرا بیرون
آید که محکوم ببولست مگر آنکه یقین نماید که از بول چیزی در مجرای آن باقی نمانده بود
پس در اینحال آنچه بیرون بیاید پاکست س بلل مشتبهی که زده بود یا از کسیکه در خواب
است پیش از استبرا بیرون بیاید پاکست یا نه ج محکوم بنجاستست و فرقی نیست در
اشتباه حال بلل آنکه اختبار نماید و تشخیص ندهد یا آنکه متمکن از اختبار آن بواسطه
تاریکی یا غیر آن نشود س آیا استبراء ساقطست در حق حال کسی که بسبب باد حرکت نمودن
و طول زمان قاطع شود که در مجرای بول چیزی باقی نمانده است یا نه ج سقوط آن
بعید نیست س کسیکه حشفه او را بریده باشند یا آنکه تمام ذکر او را بریده باشند
استبرا از آن ساقطست یا نه و بر فرض عدم سقوط بچه نحو باید استبرا نماید و آیا شرطست
در استبرا مباشرت خود شخص یا نه بلکه بفعل غیر هم حاصل میشود ج استبرا ساقط
نیست از کسیکه حشفه یا تمام ذکرش را بریده باشند پس احکام استبرا نیز در حق او ثابتست

در بیان استبراء

بلی اگر حشفه را بریده باشند بدل فشار دادن حشفه همان سر ذکر را سه دفعه بنحو مذکور
فشار دهند و اگر تمام ذکر را بریده باشند اکتفا نمایند بجهت مسح نمودن ما بین مقعد
و ذکر به سه مرتبه و اقوی عدم اعتبار مباشرت است بلکه بفعل غیر مثل زن و کنیز نیز استبرا
حاصل میشود مس اگر کسی بول کند بعد غسل نمود بعد از وضو بللی ظاهر شود نداند
که بول است یا غیر آن و شک دارد که آیا استبرا نموده بود بعد از بول یا نه چه صورت دارد
ج حکم کند که بول است مثل غیر مستبری دیگر وضو باید بگیرد و نماز را بعمل آورد و همچنین است
هرگاه در اثنای نماز بلل مشتبه ظاهر شود بالجمله در صورت شک را استبرا باید حکم کند که
استبرا نکرده است مس استبراء در حق زنان نیز ثابت است یا نه ج استبراء در حق زنان نیست مگر
اینکه سزاوار است بعد از بول قلیلا بالجمله آرام گیرند و تنحنح نمایند فرج خود مطهر عرض گشاده را
دهند و بلل مشتبه خارجه از ایشان پاک است مطلقا و ناقض طهارت نیست اگرچه رعایت امور مزبوره
ننمایند مس کیفیت استبرا از بول را بیان فرمایید ج استبرا کردن بر سه قسم است و بهتر از اقسام
قسم اینست که از دم سوراخ مقعد تا بیخ تخمها سه دفعه دست بکشد بقسمیکه آنچه در میان
مانده بمجرای ذکر داخل شود و بعد انگشت بزرگ را پشت قضیب و انگشت وسط را زیر قضیب بگذارد
و بقوت سه مرتبه تا سر قضیب بکشد و بیاورد تا آنچه در میان آن مجری باشد حرکت نماید بعد
از آن سه دفعه حشفه را فشار داده آزاد نمایند و شاید بقوت بکشد تا هرچه در حشفه رطوبت
بوده باشد بیرون بیاید مس اموریکه واجبست وضو در آن چند است ج چهار چیز است
اول نماز واجب در حکم آنست اجزاء منسیه و سجود سهو و نمازهای احتیاطی دوم طواف
واجبست شرطست وضو در صحت هر یک از این دو بلکه شرطست وضو در صحت هر یک از
مستحبی نیز سیم مس کتابت قرآن و اسم جلاله و اسما و صفات خاصه خدا که واجب است لاصالة
باشد مثل درآوردن از چنگال فرنگی یا از غرق به نعوذ بالله یا بالعرض مثل نذر و شبه آن
چهارم نذر و عهد و قسم مس موجبات و مبطلات وضو چند چیز است ج دوازده چیز است

در بیان وضوء

اول بول دوم غایط سیم ریح چه با صدا باشد چه بی صدا پس ضرر ندارد بادیکه از
فرج زنان بیرون بیاید چهارم خواب که غالب شود بر چشم و گوش پنجم دیوانگی ششم
بیهوشی هفتم مستی هشتم رطوبت مشتبه که بیرون بیاید از حشفه در حال استبرا نمودن از
بول یا پیش از آن چه فاصله در میان بول و رطوبت باشد یا نه نهم استحاضه خواه قلیله
باشد یا کثیره یا متوسطه دهم حیض یازدهم نفاس دوازدهم مس میت و اما جنابت
اگرچه ناقض یعنی شکننده وضو هست لکن موجب غسل فقط است بان غسل نماز و نحو
آن را بعمل میاورد بدون وضو و اما در هر یک از استحاضه کثیره و متوسطه و حیض
و نفاس و مس میت اگرچه لازم است غسل لکن بغسل تنها نماز نمیتواند بکند بلکه لازم
وضو نیز از برای نماز و نحو آن مس آیا واجبست تقدیم وضو بر اغسال مزبوره یا مخیر است
در تقدیم و تاخیر ج تقدیم وضو بر غسل واجبست علی الاحوط بل الاظهر مس
آیا مدار در حصول هر یک از نواقض مذکوره بر علم است یا بر ظن ج مدار بر علم است
لکن بهتر در صورت ظن بلکه در شک باطل کردن وضو و اعاده کردن است مس
حقیقت وضو را مفصلا بیان فرمایید ج حقیقت وضو شستن روی و شستن دستها
و مسح سر و مسح پاها است اما روی پس واجبست شستن آن بحسب طول از اول
رستنگاه موی سر تا آخر زنخ و بحسب عرض آنقدریست که فرا گیرد آن را انگشت بزرگ
و انگشت میانی و هرچه داخل در این حدود باشد شستن آن لازم است و آنچه بیرون باشد
واجب نیست خواه از دو طرف شقیقه باشد یا از عذار که آن آخر شقیقه است بلی
لازم است داخل نمودن قدری از خارج حدود را تا یقین بشستن تمام رو حاصل
شود بلکه اندکی از باطن دماغ و مطبق شفتین یعنی ظاهر لبها را بشوید و داخل چشم
از بواطن محسوبست و شستن لازم نیست و مدار در رستنگاه موی و در انگشتان بر
مستوی الخلقه است و واجبست در شستن شروع باعلا نماید و هرگاه آب بر روی خود

از پایین بالا اجاری شست و در نیت خود قرار داد که اول شستن روی از اول سرازیر
شدن از اول پیشانی باشد وضو صحیح است و همچنین بی عیب است هرگاه تمام روی را
بیکبار در حوض و مانند آن فرو کند لکن در قصد خود ابتدا رو را اول شستن قرار
دهد و ما بقی را در عقب آن و واجب نیست شستن بشره که موی ریش آنرا پوشانیده باشد
مگر موی تنکی که بشره از زیر آن نمایان است در اینحال لازم است شستن و حکم ابرو و شارب
مگر ریش است در شستن دوم واجب است شستن دستها از مرفق که محل اجتماع استخوان
بازو و دست است و محل جمعشدن این دو استخوان باید شسته شود بلکه لازم است داخل نمودن
چیزی از بازو تا یقین بشستن تمام مرفق حاصل شود و واجب است ابتدا نمودن بشستن
مرفق بنحویکه در ابتدا شستن رو ذکر شد و همچنین لازم است با شروع نمودن از بالای
مرفقها اینکه سرازیر بشوید و هرگاه عکس نماید وضو باطل است و کسیکه بعضی از دست
او را بریده باشند اکتفا مینماید بآنچه باقی مانده از آن و هرگاه از مرفق بریده باشند که
چیزی از آن باقی نمانده باشد اکتفا مینماید بشستن سایر اعضا و بهتر است تمام بازو را
بجای دست بشوید و کسیکه در زیر مرفق او دست دیگری باشد یا آنکه زیاده بر خلقت
اصلیه انگشت داشته باشد یا آنکه گوشت زیادی بر دست او روییده باشد همه را میشوید
و احوط شستن موی دستها است و واجب نیست پاک نمودن زیر ناخن اگر از قدر متعارف
صحرانشینها بلندتر نباشد و اگر چرک ظاهر بشره را گرفته باشد بواسطه گرفتن ناخن آنرا
پاک مینماید و واجب است شستن هر یک از دو دستها اینکه باقی نماند مقداری از
آن اگر چه بقدر جای موئی باشد مس آیا واجب است رفع چیزیکه مانع از رسیدن آب
ببشره باشد یا نه ج بلی زایل نمودن آن مانع لازم است یا آنکه حرکت دهد آن مانع را
از مکان خود تا آب تمام آن محل وضو را فرا گیرد سیم واجب است مسح پیش سر بمقداریکه
در عرف مسحش بنامند مس چه مقدار مسح پیش سر کافیست ج آنکه در عرف مسحش بنامند

اما بهتر رعایت مقدار عرض یک انگشت است و بهتر از آن مقدار عرض سه انگشت متصل
بهم مس فرقی هست در مسح ما بین زن و مرد یا نه ج فرقی نیست لکن مستحب مؤکد است برای
زنان در مسح وضو بجهة نماز صبح برداشتن چیزیکه سر خود را بآن پوشیده اند و کذا آنست
در تاکد استحباب بجهة نماز مغرب مجزیست و در سایر نمازها داخل نمودن انگشت خود را در
زیر مقنعه و بخوان مس آیا لازم است مسح نمودن برابر پیشانی یا نه ج لازم نیست بلکه جایز است
بر هر موضعی که پیش سر باشد مس حد پیش سر چه قدر است ج آن زمینست که در پیش سر واقع
شده و سه ربع دیگر عقب سر است و دو پهلوی آن که منتهی میشود بدو گوشها مس آیا جایز است
سرازیر مسح کردن و بعکس آن یا نه ج بلی عکس احوط است مس اگر موی در محل مسح روییده
باشد مسح بر آن مو جایز است یا نه ج اگر از حد خود که در پیش سر است بیرون نرفته باشد جایز است
و هرگاه از حد خود بیرون رفته باشد یا آنکه او را بر مثلا موضع جمع کرده باشند مسح بر آن
جایز نیست مس آیا مسح را میتوان بظاهر دست نمود یا متعین است باطن دست ج واجب است
بباطن دست مس اگر ممکن نشود بباطن دست بچه مسح نماید ج اکتفا کند بغیر از آن از سایر اعضا
وضو و بهتر در این مسح بپشت دست است مس آیا جایز است مسح بر چکمه و جوراب و شبه اینها یا نه
ج جایز نیست مگر در حال تقیه همچنانکه جایز است تقیه در سایر افعال وضو و عمل صحیح است
و اگر تقیه بهر یک از شستن پا یا مسح نمودن غیر بشره حاصل شود احوط بلکه اقوی آنستکه شستن را
مقدم بدارد و کسیکه میتواند وضو بسازد در مکان خلوتی که تقیه در آن نباشد احوط بلکه اقوی
آنستکه در اینجا وضو بسازد و تقیه ننماید مس اگر بستن اعضای دست هم ممکن نباشد بچه مسح نماید
ج مسح نماید بذراع مس آیا مسح را میتوان بدست چپ کرد یا نه ج جایز است و لکن بهتر بدست
راست است مس آیا مسح را با آب خارج از وضو میتوان نمود یا نه ج واجب است که مسح را از آب وضو نماید
نه از خارج مس آیا معتبر است خشک بودن محل مسح یا نه ج لازم است و اگر رطوبتی در محل مسح
باشد که آب دست بر آن غالب باشد ضرر ندارد و اگر زیادتی بقدری باشد که در محل جاری

شود در صحت وضو اشکال است س کسیکه عضو را بار بیماری در آب فرو برد آیا میتواند بان عضو مسح نماید یا نه ج هرگاه در حالی فرو بردن آب قصد شستن ان بجهة وضو کرده باشد و همچنین هرگاه بعد از فرو بردن در آب قصد شستن کرده باشد مسح بان جایز نیست و هرگاه قصد نماید شستن عضو را در حال بیرون آوردن از آب مسح بان بی عیب است س هرگاه انچه در دست از بقیه رطوبت وضو بود بخشکد بجهة فراموشی از مسح یا سایر عذرها چکند ج جایز است گرفتن آب از سایر عضوها بجهة مسح نمودن بان و بهتر مقدم داشتن آب ریش و ابروها است بشرطیکه از حد رو بیرون نرفته باشد و هرگاه جمیع اعضا بخشکد دوباره وضو بسازد س هرگاه ممکن نباشد حفظ رطوبتی که بتواند بان مسح نمود بجهة گرمی هوا یا غیر ان چه باید کرد ج بهتر انستکه در اخر وضو مسح نماید باب خارج بعد از ان هم تیمم نماید و بهتر از این هم انستکه اول مسح نماید بهمان حالت که دارد بعد از او باب خارج بعد از ان هم تیمم نماید چه کفایت واجبست مسح پشت پاها از سر انگشتان تا بکعبین در طول بوجهیکه از او جزئی باقی نماند بلکه بهتر تا بند پا است و در عرض بقدر مسمی کافیست اگرچه بقدر عرض یک انگشت باشد بلکه بهتر از این بتمام باطن دست مسح نمودن از سر انگشتان تا بند پا است س آیا واجبست که مسح از سر انگشتان تا بکعب بکشد یا بعکس هم میشود کشید ج جایز است لکن بهتر طریق متعارف است س خشک بودن اعضا وضو قبل از وضو شرطست در صحت وضو یا نه ج شرط نیست و بهتر خشک بودن انست س عضو بدن را در باران نگاه داشتن بجهة شستن برای وضو یا غسل آیا جایز است و صحیح است یا نه و وضو و غسل باین حاصل میشود یا نه ج بلی صحیح و جایز است و باین حال حاصل میشود غسل و وضو لکن در وضو باید مسح و رجلین باب جدید از باران واقع نشود و ممزوج هم نشود اب وضو باب باران جدید اگر واقع شود فاسد است س اینچیزهائیکه بموضع جبایر و جروح و قروح می‌بندند در وقت غسل یا وضو لازم است ازاله ان یا نه ج لازم نیست ازاله بلکه روی اورا

اشکالی ندارد ... مدظله العالی

بشوید کافیست اگر عسر و حرج بجهة برداشتن ان باشد یعنی ضرر داشته باشد س تکرار در مسح موجب بطلان وضو است یا نه ج ضرر ندارد خصوصا اگر بجهة رعایت احتیاط باشد در تحقق مسح شرعی ولکن موجب اثم است اگر بقصد مشروعیت باشد س تبعیض در وضو یعنی بنحویکه بعض اعضا را بشوید بطریق ارتماسی و بعضی را بطریق ترتیبی آیا جایز است یا نه ج بلی جایز است س مسح سر بدست چپ و مسح پای راست بدست چپ و پای چپ را بدست راست جایز است یا نه ج بلی جایز است و احوط مسح سر و پای راست بدست راست و مسح پای چپ است بدست چپ س اگر محل مسح رطوبتی داشته باشد ولکن بطریقی است که رطوبت ماسح غالب است چه صورت دارد ج اگر رطوبت ماسح غالب و مؤثر باشد بر ممسوح عیب ندارد و الا فلا س جایز است نیابت بصلوة واجبه بعد غسلیکه رافع حدث است مثل غسل جنابت قبل از دخول در وقت و همچنین جایز است بهر وضوی مستحبی که قصد رفع حدث در ان نموده باشد س وضو را پیش از وقت میتواند بجا آورد که بان وضو فریضه حاضره را بعمل آورد بدون بودن وجود نماز قضا بر ذمه یا نه ج اگر بقصد کون در طهارت و زیارت و تلاوت و شبه ان بجا بیاورد عیب ندارد س اگر کسی بعد از فراغ از غسل یا وضو شک کند که آیا اب مشتبه بنجس مضاف بوده یا نه چه صورت دارد ج وضویش صحیح و ان شک اعتبار ندارد و مراعات احتیاط باعاده وضو در جمیع صور مشار الیه در غایت حسن میباشد سؤال شرایط وضو و انچه در ان معتبر است بیان فرمائید ج شرایط وضو چند چیز است اول نیت و ان در وضو و غیر ان عبارتست از قصد بسوی عمل و معتبر است در ان اینکه اتیان بان بعنوان فرمان برداری خداوند عالمیان یا بجهة سزاواری عظمتش یا باین وسیله خداوند واهب العطایا او را عوض کرامت فرماید و از عقوبت و نجات یابد یا بجهة رضاجوئی احدیتش یا فرار از سخط و عذابش یا بجهة تودد به رب الارباب و خوف یا نجات یا فتن از

عقلا و دنیا یا اخروی باین معنی که اصل عمل را مخلصاً لوجه الله بجا آورد یا بجهة جزای
معه و شکر احسان و منافی اخلاص مزبور دو چیز است یکی ریا است که عمل را باطل میکند
بهر نحو یکه باشد و دیگری مقارن بنا ضم کردن نیتی است که شرکت در قصد باشد مثل
اینکه در زمان وضو گرفتن خنک شدن را نیز مقصود گرداند و هرگاه داعی بر عمل همان فرمانبرداری
حضرت پروردگار جل شانه باشد و خنک شدن و مانند آن را تابع صرف قرار دهد نه داعی
بر عمل وضو صحیح و بی عیب است و واجب است نیت را مقارن شستن رو نماید یا پیش از آن ج جایز است
در هنگام مضمضه و استنشاق یا در هنگام شستن دست نیت نماید اما بهتر نیت کردن مقارن
شستن رو است و واجب است مدام داشتن حکم نیت مذکوره تا هنگام فراغ از وضو پس
هرگاه در بین مردد شد در اثنای آن یا قصد خلاف آن نموده و بر اینحالت وضو را تمام کرده
عملش بالنسبه بآنچه بر اینحالت بجا آورده باطلست پس نیت اخطاریه لازم نیست یا داعی بفعل
ج داعی بفعل است نه اخطار با بنظر در آوردن ضرر ندارد پس استدامت حکم در نماز و روزه
و وضو و غسل و تیمم و سایر اعمال مشروطه بنیت و مباشرت بنفسه لازم است یا نه ج بلی
لازم است پس هرگاه وضوئیکه از برای رفع حدث مثل زیارت و تلاوت قرآن و بودن بر طهارت
و غیر اینها نماز میتوان ادا کرد با آن وضو یا نه ج بلی میتوان کرد چه نماز واجبی و چه نماز مستحبی پس اگر
کسی قصد تجدید نماید در وضو و حال آنکه محدث است یا آنکه قصد رفع حدث کند در وضو حال
اینکه محدث نیست چه صورت دارد ج اگر از روی غفلت باشد ضرر ندارد انشاء الله و وضویش
صحیح است و بهتر آنستکه آن وضو را بشکند و وضوی دیگر بگیرد بقصد رفع حدث دویم واجبست
در وضو ترتیب باینکه اول تمام رو را بشوید و بعد از آن دست راست را و بعد از آن دست چپ را
و بعد از اینها مسح سر نماید و بعد از آن مسح پاها کند و ترتیب میان پاها اگرچه بهتر است پیش
انداختن مسح پای راست بر مسح پای چپ پس هرگاه فراموش کرد شستن عضو سابق را
و لاحق را شست یعنی اول دست چپ را شست بعد دست راست را چکند ج برگردد و عضو سابق را

بشوید بعد عضو لاحق را بشرط آنکه موالات معتبره بر هم نخورده باشد و اگر موالات بر هم
خورده باشد وضو را از سر بگیرد پس هرگاه روی و دستها را یکدفعه در آب فرو برد و در یک
دفعه بشوید یا شستن اجزاء وضو ترتیباً بعمل میاید ج بلی شستن بعمل میاید لکن مسح را با آب
دست چپ بجا آورد زیرا که آب دست راست خارج از وضو است و لکن بهتر ترک این عمل است
پس اگر تمام اجزاء وضو را در آب باشد یا زیر باران و هریک را بقصد وضو در آب حرکت دهد یا
شستن وضو نماید یا نه ج بلی بقصد شستن وضو میتواند وضو هم صحیح است و باید بعد از حرکت دادن
رو بقصد وضو دست راست را باین قصد حرکت دهد و بعد از آن دست چپ را پس آیا ترتیب در
میان اجزاء اعضا هست یا نه ج بلی واجب است ترتیب و باید مقدم ندارد جزء پائین را بر جزء اعلا
که محاذی است بلکه اگر مراعات ترتیب عرفی را نماید در شستن لازمست که قصد کند مقدم
داشتن آن جزئیکه در واقع مقدم است و سهولت این امر بریاد ریختن آب بر اعضاء وضو حاصل
میشود سیم واجبست موالات یعنی پی در پی بجا آوردن اعمال آن بنحویکه در زمان شروع
در عضو لاحق عضوهای سابق باعتدال هوا و احوال نخشکیده باشد پس هرگاه بجهة زیادی گرمی
هوا یا وزیدن باد یا حرارت بدن شخص یا غیر اینها از اسباب بخشکد وضو صحیح است و
بهتر استیناف در عملست پس اگر از شدت حرارت هوا و امثال آن رطوبت اصلا باقی نماند در
عضوهای سابق حین غسل لاحق آیا این وضو صحیح است یا نه یا آنکه تکلیف تیمم است یا جمع بین هر دو
ج تا ممکنست آب وضو را در دست چپ بیشتر برود و نگه بدارد بجهة مسح و اگر بهیچ قسم
ممکن نباشد احوط مسح را با آب خارج کند و بعد از آن تیمم کند و هرگاه بجهة سردی هوا و نحو
آن در عضوهای سابق رطوبت باقی بماند و بدانیم که اگر هوا معتدل میبود هر آینه خشک میشد
در این صورت دوباره بجا آوردن وضو بهتر است پس در حین شستن دست چپ دست راست
خشک شود اما در رو رطوبت باشد چه صورت دارد ج وضو صحیح است بهتر دوباره
گرفتن است پس هرگاه اعضای وضو خشکیده باشد اما در ریش که از حد رو گذشته

رطوبت باشد یا موالات معتبر در وضو هم خورده است یا نه ج موالات باقیست و
وضو هم صحیح است لکن بهتر در این صورت اعاده است چهارم واجبست که با قدرت و تمکن
خودش وضو بگیرد و همین که در عرف نگویند خود وضو گرفت وضو باطلست و فرقی نیست
میان عامد و ناسی و عاقل و جاهل و میان وضو و غسل و تیمم و شستن و مسح نمودن هرگاه
بشرکت دیگری طهارت را یا بعض آنرا بعمل آورد یا دیگری بعمل بیاورد آن طهارت را یا بعض
آنرا کفایت نمیکند چنانچه اگر شرکت غیر را در نیت قصد کرده باشد وضو باطلست چه وضو شرکت
غیر بشود یا نشود مس هرگاه در حال اضطرار شخص نتواند وضوی خود را بگیرد چکند ج
در اینحال دیگری را معین بگیرد و معتبر در خشکشدن اعضا در اینحال خشکشدن اعضاء و
گیرنده است نه وضو دهنده و بهتر در اینحال نیت نمودن هر دو است هرچند ظاهر کفایت نمودن
نیت وضو گیرنده است پنجم مطلق بودن آب وضو است خواه آب شور باشد یا شیرین آب دریا باشد
یا آب برف باشد یا آب باران باشد یا نه مس هرگاه چیزی در میان آب بریزند مثل نمک یا
گلاب و مانند اینها وضو در اینحال میتوان گرفت یا نه ج هرگاه از اسم اطلاق بیرون نرود
مضر نیست مس آیا با آب قلیان میتوان وضو گرفت یا نه و دفع خبث هم میکند یا نه جواب
بلی در هر حال جایز است اگر در عرف مضاف نگویند مس آیا وضو با آب مشتبه بمضاف
صحیح است یا نه ج صحیح نیست مگر بغیر این آب ممکن نباشد بلی در اینحال باید دو
وضو بگیرد از دو ظرف مشتبه بمضاف یعنی یک وضو از این ظرف و یک وضو از ظرف دیگر
ششم آب وضو باید غصبی نباشد یعنی مباح باشد که بملک خود یا باذن صریح از مالک
یا متصرف باذن صریح یا فحوی یا شاهد حال باشد و بهتر در شاهد حال اقتصار
بعلم است مس آیا نهرهائی که در منازل و راهها است سقا و غیر اینها است وضو گرفتن
چه صورت دارد ج مادامی که از مالک کراهتی ظاهر نشده باشد وضو صحیح است و
احتمال بودن صغیر یا مجنون یا غیر اینها مضر نیست مس اگر کسی سهوا یا جهلا

باب غصبی وضو بگیرد صحیح است یا نه ج بلی صحیح است اما قیمت آن برای صاحبش [illegible] آب
وضو نجس نباشد پس اگر وضو بگیرد باب نجس باطلست مطلقا بلکه اگر بقصد جواز و
شرعیت وضو گرفت بدون عذر حرام خواهد بود مس هرگاه شخص با آب نجس سهوا یا جهلا
یا نسیانا یا غفلتا وضو گرفت چه صورت دارد ج باطلست و بر این تقدیر فرقی هم میان
وقت و خارج از وقت نیست هشتم خوف ضرری از استعمال آب نباشد مثل اینکه ظن
برد بهم رسیدن مرضی یا زیاد شدن مرض یا طول بهم رسانیدن مرض یا تنگی وقت یا بجهة ترس
از تشنگی بر خود یا بر رفیق خود که از مفارقت او متضرر شود هرچند کافر باشد یا متضرر
نشود لکن صاحب نفس محترمه باشد یا خوف بر حیوانی داشته باشد که از تشنگی بمیرد و
بمردن آن متضرر شود بلکه محتملست جواز مطلقا چه متضرر شود بمردن آن یا نه و لکن در
آن اشکالست و در هر یک از این صور هرگاه اگر وضو [illegible] وضو باطل خواهد بود
و این شرط با شرط [illegible] از شرایط [illegible] است [illegible] از شرایط وجوب
باین معنی که اگر علم نداشته باشد مضر نخواهد بود [illegible] استنجا نباشد هرچند
آن غساله [illegible] باشد و شرایط آن در بحث ازاله نجاسات [illegible] آب وضو مشتبه
بغصبی نباشد مس مشتبه بغصبی یعنی چه ج یعنی دو ظرف آب حاضر است یکی مباح
دیگری غصبی و هر دو مشتبه شده است که نمیداند کدام آب مباح است و در اینصورت
وضو گرفتن جایز نیست بهیچ یک یازدهم آب وضو مشتبه بنجس نباشد یعنی رفع حدث
بآن نباید کرد اگرچه هر دو وضو یا غسل نماید مس اگر متمکن باشد از این دو آب که مشتبه
بنجس است بیکی وضو بسازد و نماز کند و بعد با آن دیگری موضع وضو را بشوید و وضو
بگیرد و نماز کند چه صورت دارد ج در این حال این نماز باطلست مس آیا چیز نجس را با
این دو آب مشتبه بنجس بشویند حکم بطهارتش میشود یا نه ج بلی [illegible] نجاست
بکند بکر و بهتر اکتفا نکردن بانست مس هرگاه [illegible] آب بریزد [illegible]

بان ملاقات نماید یا کفایت نماید ج پاک کردن یا اجتناب ازان لازم است بلی ملاقی ان
ان پاک کند دوازدهم واجب است که محل وضو پاک باشد از نجاست پس هرگاه اب برسد
وجاری شود از محل وضو بقصد وضو و طهارت از بعض وضو باطل است اگرچه طهارت از
نجاست حاصل شود بشرطیکه دو دفعه بشوید بعد ازازاله اگر بول باشد بلی شرط نیست در
صحت وضو غیر محل وضو پاک باشد ولی بهتر ترک نکردن استنجا است پیش از وضو سیزدهم
واجب است مکانیکه وضو میگیرد مباح باشد یعنی غصبی نباشد س هرگاه از روی جهل یا
سهو در محل غصبی وضو گرفت بعد از فراغ از وضو متذکر شد ایا وضوی چنین کسی صحیح
یا نه ج بلی صحیح است لکن از برای مالک مبیع اجرت المثلی بدهند او تعلق میگیرد اگر عرفا
بگویند که عوض دارد چهاردهم واجب است که محل ریختن اب وضو اگر منحصر است غصبی
نباشد و اگر غیر این باشد که منحصر نباشد وضو گرفتن در ان صحیح است اگرچه فعل حرام
در ان مرتکب شده س شخص وضو گیرنده بمکانی که ایستاده و میخواهد وضو بگیرد غصبی
است ولکن هوای ان مکان مباح است وضویش صحیح است یا نه ج وضو گرفتن در چنین
محل مثل وضو گرفتن در کفش غصبی است پس در وقت مسح پا را خارج کند از محل غصب ان شاء
الله وضویش صحیح است س غسل در حمام غصبی با وجود بودن حمام مباح صحیح است یا نه
ج غسل فاسد است اگرچه اب ان حمام مباح باشد س هرگاه از زمین غصبی اب مباح
بردارد و در جای مباح وضو بسازد یا غسل کند چه صورت دارد ج انشاء الله عیب ندارد
وضو و غسلش صحیح است س هرگاه در زمین غصبی اب باران جمع شود و از ان اب
بردارد بجهت رفع حدث ایا رفع حدث بان میشود یا نه ج بلی رفع حدث بان میشود س با
بودن اب مباح ایا وضو و غسل باب غصبی جایز است یا نه ج جایز نیست و اگر وضو
و غسل نماید هر دو باطل است و در صورت انحصار در غصبی تکلیف تیمم است س فاقد
طهورین یعنی انکه نه اب و نه چیزهائیکه تیمم بران جایز است یافت شود تکلیف از او

ساقط است یا انکه باید تاخیر بصلوة نماید بلا طهارت و بر تقدیر سقوط اعاده ان
قضا لازم است اگر وقت بگذرد و واجد احد طهورین بشود یا نه و در صورت ثانیه که تکلیف
ساقط نباشد باز حکم بلزوم قضا است یا نه ج احوط انستکه بهمان حال نماز کند و لازم
است قضا ان را نیز بعمل اورد با طهارت سؤال احکام جبایر را تفصیلا بیان فرمائید ج
جبایر عبارتست از شکسته بستی که او را بر محل شکسته و مانند ان می بندند لکن حکم در این مقام
منحصر بان نیست بلکه نیز شامل است کهنه ها را که بر جروح مانند زخم شمشیر و غیر ان
مانند قروح یعنی زخم دمل و شبه ان می بندند بلکه نیز شامل است دوائی را که از ضمادات
و مانند انها بر عضو بجهت شکستن یا زخم بودن ان بجهت ضرورت میمالند س هرگاه
صاحب جبیره بتواند خود عضو را بشوید به برداشتن جبیره یا رسانیدن اب بزیر ان بفرو بردن
بزیر اب یا مکرر ریختن اب بران تا اب بزیر ان برسد بنحویکه در عرف شستن محل صدق
نماید چه صورت دارد ج در این حال واجب است او شستن و کفایت نمیکند مسح بر جبیره
س هرگاه عاجز از شستن شود و نتواند اب بر محل برساند بجهت عدم تمکن از ان یا بجهت
پاک نبودن عضو یا نبودن امکان تطهیر چکند ج در این وقت مسح نماید بر روی جبیره
باب و مسح برطوبت و تری که در دست از بقیه شستن سایر اجزا و محل باقی مانده کفایت
نمیکند بلکه باید مسح با اب باشد بقسمیکه اقل مراتب شستن صدق کند و لازم نیست در
چنین وقت قصد مسح نمودن چنانکه لازم نیست قصد شستن نمودن بلکه بهتر انست
که قصد هیچ یک از شستن و مسح را نکند پس قصد انچه را که در واقع واجب است نماید پس
حکم در اینجا بر خلاف مسح سر و پاها میباشد بجهت انکه در انها مسح لازم است و با تمکن
مسح بر بشره واجب است مسح بر همان بشره و افضل جمع ما بین مسح بر بشره و مسح بر جبیره است
و واجب است مسح نمودن تمام جبیره و وا نگذاشتن چیزی از ان بر حسب امکان بلی انچه
ممکن نیست یا دشوار است مثل ما بین ریسمانها که بر جبیره کشیده شده پس ظاهر

سقوط مسح است بالنسبه بانها و واجب نیست مسح بدست و کف ان و کفایت میکند هر الۀ که مسح بان حاصل شود س هرگاه در بعضی از اعضا زخم باشد بر ان کهنه و شبه ان نباشد چکند ج پس با تمکن از شستن او را میشوید و با عدم تمکن از ان مسح میکند بر خود بشره و با نبودن تمکن از مسح ان بجهة نجاست موضع یا غیر ان کهنه بر روی ان گذاشته او را مسح مینماید و با تعذر ان اکتفا میکند بشستن اطراف زخم و بهتر اینستکه جمع نماید مابین وضو و تیمم بلکه در جمیع صور این مسئله جمع مابین وضو و تیمم احوطست س هرگاه جبیره نجس باشد و غیر ان هم نباشد که بر روی ان بگذارد تکلیف چیست ج باید اطراف ان را بشوید در موضع شستن و دو طرفش را مسح نماید در موضع مسح و هم تیمم نماید و هر وقتی که مسح بر جبیره ممکن نباشد نیز تیمم لازمست س هرگاه بر یکی از اعضا مانعی از رسیدن اب بزیر ان باشد یا متعذر بود و دشوار باشد ازاله ان چکند ج باید مسح بر روی ان نماید و فرقی نیست در جبیره مابین اینکه در مواضع شستن باشد یا مواضع مسح و همچنین فرقی نیست مابین اینکه در تمام عضو باشد یا بعض ان اگرچه بهتر در جبیره محل مسح جمع مابین وضو و تیمم است و نیز فرقی نیست مابین اینکه عضو مسح کننده جبیره داشته باشد یا غیر ان پس مسح میکند بهمان تری اب وضوئی که بر جبیره باقی مانده و معتبرست در جبایر اینکه پاک باشد پس هرگاه نجس باشد کهنه پاکی بر روی ان گذاشته او را مسح مینماید بلی معتبر نیست در جبایر بجهة صحت وضو اینکه نماز در ان جایز باشد پس جایز است در بارۀ مردان مسح بر جبیره از حریر و جامه از طلا بلی معتبر است حرام نبودن استعمال ان پس هرگاه مغصوب باشد استعمال ان جایز نیست و مسح بر ان کفایت نمیکند چنانکه کفایت نمیکند مسح کهنه که بر روی ان گذاشته شود و بدانکه وضوی صاحب جبیره صحیح است حتی بعد از زوال عذر و تمکن از وضوی صحیح هرچند وقت سعه اعاده عمل داشته باشد بلی واجب است وضو دیگر ساختن بجهة عمل دیگر که خواهد بکند چنانکه واجب است

وضو را از سر گرفتن اگر در اثنای ان عذر زایل شود در بیان احکام شکوک متعلقه بوضو س اگر کسی یقین بر حدث و شک در وضو دارد تکلیفش چیست ج باید وضو بسازد هرچند مظنه برفع حدث یعنی وضو ساختن داشته باشد س اگر کسی یقین در وضو دارد و شک در حدث چه صورت دارد ج بنا را بر طهارت گذارد س اگر کسی یقین هم بحدث و هم بوضو دارد و شک دارد که ایا حدث مقدم است یا وضو حکمش چیست ج باید وضو بسازد هرچند تاریخ یکی را بداند نسبت بدیگری شک نماید بنا بر احوط و اقوی اگر یقین داشت بطهارت بعد یقین زایل شد یا بعکس یعنی یقین بحدث داشت بعد یقین او زایل شد بنا را بر حالت اخیره گذارد س اگر کسی بعد از نماز شک میکند که ایا وضو داشتم یا نه ج بنا را بر صحت عمل میگذارد و لکن از برای نماز بعد وضو بسازد س هرگاه در اثنا عمل شک در طهارت نمود چکند ج بهتر انستکه همان عمل را قطع کند و استیناف نماید با طهارت و جدیده تا جزم در نیت حاصل شود س هرگاه بعد از وضو یقین کرد که یکی از اجزاء وضو را بعمل نیاورده است چه باید کرد ج اگر موالات برهم نخورده ان جزء و ما بعد ان را بجا میاورد و وضو صحیح است و هرگاه موالات معتبره بهم خورده وضو را از سر میگیرد س هرگاه کسی بعد از شروع در شستن عضوی شک نماید در عضو سابق چکند ج برگردد بسوی سابق و از انجا بیاورد با مراعات موالات و ترتیب سایر شرایط و حکم ظن در این باب حکم شک است و فرقی نیست ما بین شک در اجزا و شک در شرایط پس مادامیکه فارغ از عمل نشده اگر در یکی از اینها شک نماید بایست تحصیل یقین کند و قول عدل واحد در هر یک از اینها حجه نیست و کثیر الشک اعتباری بشک او نیست س هرگاه موضع وضو یا غسل را شخص نجس میدانست بعد از وضو یا غسل شک دارد که ازاله نجاست کرده یا نه ج وضو و غسلش صحیح است و از برای بعد تطهیر کند ان موضع را و هرجا که علم دارد

وفرمود اللهم لا تعطنی کتابی بیساری ولا من وراء ظهری ولا تجعلها مغلولة الی عنقی
واعوذ بك من مقطعات النیران پس مسح سر را بجا اورد وفرمود اللهم غشنی برحمتك
وبرکاتك وعفوك وعافیتك پس مسح پا را کرد وفرمود اللهم ثبت قدمی علی الصراط
یوم تزل فیه الاقدام واجعل سعیی فیما یرضیك عنی پس سر برداشت ونگاه کرد بمحمد وگفت
یا محمد هرکه وضو بسازد مثل وضوء من وبگوید مثل گفته من میافریند خدای تع از هر قطره
فرشته که تسبیح وتقدیس وتکبیر خدا کنند ومینویسد خدای تع ثواب انرا تا روز قیامت
وهرگاه مکلف از وضو فارغ شود بگوید الحمد لله رب العالمین وبعضی گفته اند سه مرتبه
سوره انا انزلنا را بخواند ودر حدیث وارد است که هرکه بخواند بعد از اتمام وضو انا
انزلنا را وبگوید اللهم انی اسئلك تمام الوضوء وتمام الصلوة وتمام رضوانك وتمام
مغفرتك نمیگذارد بر او گناهی مگر انکه محو مینماید جناب اقدس الهی ودر فقه الرضا
مذکور است که فرمود انحضرت که هر مرد مؤمنی که بخواند در وضوئش انا انزلنا را بیرون
میاید از گناهان مثل روزی که از مادر متولد شده باشد وظاهر حدیث انستکه یکمرتبه بوده
باشد کافیست وبهتر انستکه بگوید اشهد ان لا اله الا الله اللهم اجعلنی من التوابین
واجعلنی من المتطهرین والحمد لله رب العالمین اللهم انی اسئلك تمام الوضوء وتمام
الصلوة وتمام رضوانك والجنة ومستحبست که مقدار اب وضو یکمد بوده باشد وان چهار
یك صاع است وصاع بیشتر از یکمن تبریز است بیست مثقال کمتر واغسال واجبه ومستحبه را
تفصیلا بیان فرمایند ج اغسال بر دو نوعست واجب ومستحب انچه واجبست که ببدن
مکلف تعلق میگیرد پنج غسل است غسل جنابت وغسل حیض وغسل استحاضه و
غسل نفاس وغسل مس میت اما غسل اموات که ببدن غیر مکلف تعلق دارد پس در
غیر اینمقام ذکر خواهد شد واغسال مستحبه کاهی بسبب وقت واجب میشود و
تفصیل هریك از اغسال واجبه میاید س سبب جنابت چه چیز است بیان نمائید ج

دو چیز است اول بیرون امدن منی از موضعیکه عادت بر بیرون امدن از ان قرار گرفته خواه
عادی بیشتر مردم باشد یا خصوص شخص باصل خلقت او باشد یا بامر عارض از مرد بیرون اید
یا از زن در خواب بیرون اید یا بیداری چه بجماع باشد چه بغیر ان باختیار باشد یا بی اختیار
بیرون اید یا کم اگرچه بقدر ذره باشد ودر حکم منی است خروج بلل مشتبه قبل از استبرا
واحوط غسل کردنست بسبب بیرون امدن منی از غیر موضع عادی خصوصا یا اینکه
از پشت یا از سوراخ در قضیب یا در زیر تخمها بیرون بیاید وخنثی غیر مشکل حکم
ان واضحست وخنثی مشکل جنابت ان متحقق میشود به بیرون امدن منی از هر دو سوراخ
ان یا سوراخی که در عادت بیرون امدن منی او از ان قرار گرفته ودر غیر این دو صورت
غسل واجب نمیشود اگرچه بهتر غسل نمودنست دوم وطی نمودن ادمیست بکری را
در قبل باشد یا دبر پس جنابت در هر دو حاصل میشود هرچند منی بیرون نیاید
هر یك از ایشان صغیر باشد یا کبیر عاقل باشد یا دیوانه وطی شده مرد باشد یا زن
مرده باشد یا زنده وهرگاه ذکر مرده را در قبل یا دبر خود داخل نماید جنابت حاصل
میشود ووطی حیوانات مورث جنابت نمیشود علی قول همچنانکه داخل نمودن الت
در خود مورث ان نمیشود واحتیاط را در هر دو صورت خصوصا در اولی بر عایت
نمودن احکام جنابت ترك ننماید بلکه قول بوجوب وخالی از قوه نیست ووطی بعمل
میاید بغایب شدن حشفه یا بمقدار ان در حق کسیکه تمام حشفه او را بریده باشند
وانکه بعض حشفه او را بریده اند با دخول باقی جنابت حاصل میشود ولکن احتیاط
در اینصورت اینستکه بغسل اکتفا نکند بعد از غسل اثری بشکند ووضو بگیرد
از برای نماز ووطی نمودن خنثی مشکل مثل خود را در هیچ کدام سبب جنابت نمیشود
بخلاف انکه مرد بی درد بر ان وطی نماید یا انکه مردی در قبل ان وطی نماید وان هم
در دبر دیگری پس منی بچه چیز مشخص وشناخته میشود ج شناخته میشود منی از مرد

صحیح پس چیز اول شهوت خاصه که غالبا منی در ان حالت بیرون میاید دوم جهیدن سیم سستی بدن بعد از بیرون امدن ان و اقوی اعتبار اجماع اوصاف ثلثه است و با وجود یکی از انها اگر علم بانتفاء ان دو وصف دیگر باشد احوط غسل نمودن است اگرچه واجب نیست لیکن شرطست در اعتبار یکی از اوصاف مذکوره اینکه علم بانتفاء ان دو وصف دیگر نرساند و بعضی اعتبار بوی شکوفه خرما و خمیر ترش در ان نموده اند و اقوی خلاف انست و اعتبار اوصاف مذکوره در زمان شکست با یقین بمنی بودن غسل واجبست در همه حال و در حال ناخوشی و ضعف بنیه یکی از شهوت و سستی بدن حکم بجنابت نمیشود بلکه شهوت و سستی بدن هر دو معا شرطست در بارهٔ زنان شهوت معتبرست و بس خواه تند بیرون باشند و خواه نباشد و جهیدن منی اعتبار ندارد پس زنان هم محتلم میشوند مثل مردان که غسل بر ایشان واجب شود و امساک از نوم ثانیه در صوم در حق ایشان نیز لازم باشد یا نه ج بلی ممکن است که مثل مردان باشند اگرچه بعید باشد و بر فرض انزال مثل مردانند در احتلام و وجوب غسل و نخوابیدن بسبب ان پس بمحض حرکت کردن منی از محل خودش موجب غسل میشود یا نه ج موجب غسل نمیشود مگر بخروج از حشفه پس استمنا چه معنی دارد ج عبارتست از طلب نمودن منی از مواد یا خروج ان از حشفه پس در این وقت جنابت محقق میشود پس اگر حرکت کند منی از اصل مواد و خارج نشود از حشفه غسل لازم نمیشود و روزه نیز باطل نمیشود بلی اگر در شب محتلم شود و منی از مبدء حرکت نموده و اگر خارج از حشفه نشده بعد از طلوع صبح اگر استبرا نماید و منی خارج شود استمنا نخواهد بود و روزه اش صحیح است اگرچه غسل لازم شود بجهة خروج منی پس در استمنا دو چیز باید باشد یکی حرکت نمودن منی از مبدء و مواد و یکی خروج از حشفه و بخوابیدن یا فقد احد امرین استمنا ممکن صوم نخواهد بود پس اگر کسی شک کند در خروج منی یا خواب ببیند که محتلم

شد

شد و بعد از بیدار شدن اثری نمی بیند یا واجبست بر او غسل یا نه ج غسل واجب نیست اگرچه بهتر اینست بغسل و نقض ان بحدث اصغر و وضو گرفتن است بعد از نقض او برای نماز پس هرگاه بیرون اید منی مرد از زن بعد از غسل واجب میشود غسل یا نه و اگر شک داشته باشد زن که منی از خودش است یا منی از مرد است یا انکه مظنه بهم رساند که منی از زن بیرون اید لکن نمیداند که از مرد است یا از خودش است چه صورت دارد ج جنابت هیچیک متحقق نمیشود و غسل واجب نیست بلی اگر علم بهم رساند بانکه منی از خودش میباشد یا انکه علم بهم رساند باینکه مخلوطست با منی مرد واجبست اعادهٔ غسل پس اگر کسی در بدن یا در جامه مختص بخود منی ببیند و یقین کند که این منی از خودش است و یقین کند که بعد از ان غسل نیز نکرده تکلیفش نسبت بنمازهائی که کرده چیست ج باید غسل کند و اعاده میکند هر نمازی را که بیقین بجا اورده بود در حالت مزبوره بلکه بهتر اعادهٔ هر نمازیست که احتمال بدهد که در انوقت بجا اورده بود پس کسیکه حشفه نداشته باشد مثل اینکه تمام حشفه یا بعض انرا بریده باشند معتبر در تحقق جماع در حق او چیست ج کلام در مقطوع الحشفه و در کسیکه بعض حشفه او را بریده باشند گذشت پس امور یکه مشروط بغسل است و غسل از برای انها لازم میشود چند چیز است اجمالا بیان فرما ج هشت چیز است اول طواف واجب دوم نماز مطلقا خواه واجب خواه مستحب اصلی باشد یا نماز احتیاط و در حکم انست اجزاء فراموش شده در نماز و سجود سهو اما در نماز میت و سجده شکر و سجده های قرانیه پس طهارت لازم نیست سیم روزه واجب پس باطل میشود روزه بسبب صبح نمودن بر حالت جنابت عمدا خواه روزه رمضان باشد یا غیر ان از روزه های واجبی علی الاحوط و اقوی اختصاص این حکم است بروزه ماه رمضان و قضای رمضان خواه معین و خواه غیر معین و هرگاه نداسته صبح نمود بر حالت جنابت و وقت ان تنگ باشد یا انکه ایام تتابع کفاره باشد روزه صحیح است و اگر وقت ان وسعت داشته باشد

پس قضاء

پس قضاء ماه رمضان باطل است و در غیر آن صحیح است هر چند در غسل احتیاط بهتر است و مستحب است
تعجیل در آن هرگاه در روز احتلام رود هر روزه مستحب مشروط بطهارت نیست بنا بر اقوی
هر چند عمداً بر جنابت صبح نماید چهارم مس اسماء الله پس حرام است مس نمودن هرگاه در زمان
کتابت بقصد اسم خداوند عالم نوشته شده باشد و اگر بقصد اسم خداوند نوشته نشده
باشد مانند لفظ جلاله در اسم عبد الله پس حرام بودنش معلوم نیست بلی احوط
ترک نمودنست و فرقی نیست در اسماء میان لفظ الله و غیر آن بنا بر اقوی و همچنین بهتر
ترک مس کردن اسمائیست که در غیر لغت عرب گفته میشود چون لفظ خدا و پروردگار
و همچنین بهتر ترک مس نمودن اسماء انبیا و ائمه هدی است هرگاه بقصد نفوس مقدسه ایشان
نوشته شده باشد پنجم درنگ نمودن در مساجد مسلمین خواه جنابت پیش از دخول در مسجد
باشد و خواه بعد از دخول در آن خواه سبب آن احتلام باشد یا غیر آن پس بهر حال واجب است
بر جنب بیرون رفتن از آن بلی جایز است بر جنب عبور نمودن از مساجد باینمعنی که از طرفی داخل
شود و از طرف دیگر بیرون رود مگر مسجد الحرام و مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله و کسی
که در این دو مسجد جنب شود یا داخل شود در آن با جنابت عمداً یا سهواً واجب است تیمم نماید
بجهة بیرون آمدن از آنها و هرگاه زمان بیرون رفتن کمتر از زمان تیمم باشد در این صورت هم
تیمم لازم است و اگر فرضاً زمان غسل مساوی با زمان تیمم یا کمتر از آن باشد در اینصورت
هم تیمم نماید و حرامست داخل شدن جنب در مشاهد مشرفه و حکم آنها حکم مسجد است پس
جایز نیست عبور از آنها و اگر در یکی از آنها جنب شود تیمم نموده بیرون رود و بهتر آنست که
رواق را بحکم مشاهد قرار دهد ششم داخل شدن بجهة گذاشتن چیزی در آنها و احوط آنست
که چیزی از بیرون مسجد یا در حال عبور از آن در آن نگذارد و داخل شدن بجهة برداشتن
چیزی از مسجد جایز است هفتم خواندن چیزی از چهار سوره که در آنها سجده واجب هست و آنها
سوره اقرء و سوره والنجم و سوره الم تنزیل و سوره حم سجده میباشد و فرقی نیست میان

آیه سجده و غیر آن حتی آیه بسم الله و بعضی از آن هرگاه بقصد سوره سجده گفته شود و
مستحب است غسل نمودن هر چند امری موقوف بر آن تعلق بکلف نگرفته باشد هشتم دخول بیت
غسل هرگاه نذر کرده باشد آنرا و مثل نذر است شبهان که عهد یمین باشد مس چیزهائی
مکروه است بر جنب بیان فرمایند چند چیز است اول خوردن و آشامیدن مگر اینکه
وضو بگیرد یا مضمضه و استنشاق نماید دوم خواندن زیاده از هفت آیه از غیر سوره عزائم
از قرآن و کراهت در خواندن هفتاد آیه بیشتر است و بهتر آنستکه هیچ نخواند تا از جنابت بیرون
رود سیم مکروه است مس نمودن غیر محل کتابت قرآن مثل حواشی و سفیدی در میان سطرها
چهارم خوابیدن مگر آنکه وضو بگیرد یا تیمم بدل از غسل نماید اگر آب نیابد یا آنکه نتواند
استعمال نماید و افضل از برای او تعجیل در غسل است هرگاه بتواند پنجم مکروه است خضاب
نمودن بحنا و غیر آن همچنین مکروه است جنب نمودن خود را در حال خضاب پیش از زائل بودن
آن شش اموریکه مستحب است بر شخص جنب در وقت غسل بیان نمائید چند مستحبات در
زمان غسل چند چیز است اول شستن دستها از مرفق سه دفعه پیش از غسل و جایز است
در این وقت نیت کردن و اکتفا بآن نمودن هر چند احوط تجدید آنست در زمان شستن
اول جزء از سر در غسل ترتیبی و در هنگام فرا گرفتن آب بدن را در ارتماسی و جایز نیست
پیش انداختن نیت در وقت شستن دستها بجهة وضو ساختن زیرا که شستن دست پیش
از وضو از آداب استعمال آبست و پیش از غسل از آداب و افعال خود غسل است
دوم مضمضه نمودن پیش از غسل سه مرتبه سیم استنشاق نیز سه دفعه چهارم
کشیدن دست بر بدن بهر جائیکه برسد خصوصاً در ترتیبی بلکه سزاوار آنستکه
کمال خاطر جمعی در رسیدن آب تحصیل نماید و موئیکه احتمال بدهد که مجتمع بودن آن
آب بزیران نرسد بدست دادن و امثال آن آبرا بزیران برساند و انگشتر و مانند
آن را بیرون نماید و بشکنهائیکه در بعض جاهای بدن اتفاقا آبرا برساند پنجم

استبرا از برای جنبی که منی از آن بیرون آمده باشد و این نوع استبرا شرط صحت غسل نیست
و فایده آن در بحث استبرا بول گذشت و بدانکه غسل جنابت مجزی از وضو است در هر چیزی
که مشروط بوضو باشد و اگر در اثنا غسل نمودن حدث اصغر بود هد غسل را اتمام نموده
و از برای نماز و مانند آن از چیزهائی که صحت آنها مشروط بوضو است وضو میسازد و احوط
دوباره غسل نمودن است و احوط از این آنست که این غسل دوباره را بشکند و وضو بسازد
از برای نماز و نحو آن و در تفسیر حضرت امام حسن عسکری مذکور است که هر که بعد از وضو
یا غسل جنابت این دعا بخواند گناهان او بریزد چنانکه برگ از درخت میریزد و بهر قطره
از قطرات وضو و غسل او حقتعالی ملکی خلق نماید که تسبیح و تقدیس و تکبیر و تهلیل الهی
کند و صلوات بر محمد و آل محمد فرستد و ثوابش از او باشد و گناهانش آمرزیده شود سُبحانَکَ
اللّهُمَّ وَ بِحَمدِکَ اَشهَدُ اَن لا اِلهَ اِلّا اَنتَ اَستَغفِرُکَ وَ اَتُوبُ اِلَیکَ وَ اَشهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً
عَبدُکَ وَ رَسُولُکَ وَ اَشهَدُ اَنَّ عَلِیّاً وَلِیُّکَ وَ خَلیفَتُکَ بَعدَ نَبیِّکَ عَلی خَلقِکَ وَ اَنَّ
اَولِیائَهُ خُلَفائُکَ وَ اَوصِیائَهُ اَوصِیائُکَ **سؤال** طریقه غسلکردن و واجبات
آن را بیان نمائید **ج** غسل بر دو قسمست ترتیبی و ارتماسی اما ترتیبی عبارتست از سه
شستن اول شستن تمام سر با گردن دوم شستن طرف راست از بدن سیم شستن طرف
چپ از بدن اما باید در شستن سر چیزی از بدن را با گردن بشوید تا یقین نماید بشستن تمام
آن و در شستن طرف راست چیزی از گردن و طرف چپ را بشوید تا مطمئن شود در شستن
تمام طرف راست و همچنین در شستن طرف چپ باید نصف عورتین و ناف را با طرف راست
بدن و نصف چپ را با طرف چپ بدن بشوید و بهتر آنستکه تمام آنها را با هر یک از طرفین
و همچنین جمیع متوسط ما بین را با طرفین بشوید **س** آیا ریختن آب باید بدست کشیدن
بر بدن واجبست یا نه **ج** واجب نیست **س** در غسل ترتیبی بقصد سر و گردن تمام
بدن را در آب فرو برد و بعد طرف راست و بعد طرف چپ کافیست یا نه **ج** بلی کافیست

ظاهر آنست که اتمام
غسل لازم نیست بلکه
کفایت میکند استیناف
از بقصد بجه برارات
واقعا از غسل تمام یا اتمام
ان ظهر الخراسانی
مدظله
العالی

رعایت این ترتیب
احوط است الخراسانی
مدظله
العالی

س آیا بعضی از عضو را ترتیبی و بعضی را ارتماسی بشوید چه صورت دارد **ج** جایز است
بهر نحویکه باشد **س** هرگاه تمام عضو در آب باشد و بقصد شستن هر عضوی بدن را
حرکت دهد در آب جایز است یا نه **ج** بلی کفایت میکند و جایز است بیرون آوردن بدن
از آب و فرو بردن لازم نیست **قسم دوم** در غسل ارتماسی و آن عبارتست از شستن
تمام بدن است بفرو بردن در آب و معتبر نیست فرا گرفتن آب تمام بدن را در یک حال حقیقی
بنحویکه هیچیک از اجزاء بدن را آب پیش از دیگری فرا نگیرد همچنانکه کفایت نمیکند شسته
شدن آن در یک قدر عرفیه بلکه معتبر آنستکه در همان فرا گرفتن آب تمام بدن را تماما
آن شسته شود هر چند پاره اجزا پس و پیش شسته شود و غسل ترتیبی افضل است از غسل
ارتماسی است و معتبر است در غسل چند چیز اول نیت و معتبر است در آن قربة چنانکه
در وضو شنیدی و تعیین غسل جنابت از سایر غسلها و جایز است جمع نمودن میان
چند غسل در یک عمل بقسمیکه پیش در وضو گذشت و باید اول عمل در هر یک از ترتیبی
و ارتماسی با نیت باشد بتفصیلی که در نیت وضو دانسته شد با استمرار قصد تا آخر
عمل و سایر احکام نیت دوم شستن تمام ظاهر بدن و واگذاشتن چیزی از آن اگرچه
بسیار کم باشد و لازمست زایل نمودن هر چیزیکه نگذارد آب بظاهر بشره برسد و دست
مالیدن هر چیزیکه بدون دست مالیدن نخواهد آب بآن برسد چون موی انبوه و
جبیره حکم بدنرا دارد ببینیکه در وضو صاحب جبیره گذشت و واجب نیست شستن
موی و کفایت نمیکند شستن آن از شستن خود بشره و موئیکه از توابع بشره است شستن
آن خالی از قوه نیست و بهتر شستن چیزهائی است که از ظاهر بدن بودن آن معلوم
نیست سیم رعایت نمودن ترتیب در غسل ترتیبی چنانکه مذکور شد که اول سر و بعد
طرف راست و بعد طرف چپ باید شسته شود و در اجزاء هر یک از سر و طرف راست و
طرف چپ ترتیب نیست هر چند بهتر آنستکه از بالا گرفته و بپائین بشوید و اگر

ملغی کردن رعایت آن
احوط است
بلکه الخراسانی
مدظله العالی

بر خلاف ترتیب غسل نماید از جائیکه خلاف ترتیب شده اعاده نماید چهارم مباح بودن آب
و در مقدمهٔ کتاب دانستی که غیر آب مطلق پاک چیزی را پاک نمیکند و وضو و غسل با آن جایز
نیست پنجم مباح بودن مکانیکه در آن غسل میکند و همچنین ظرفیکه با آن آب بر بدن خود میریزد
و جائیکه آب غسل در آن ریخته میشود چنانکه در وضو گذشت ششم آنکه خود بدن خود را بشوید
با قدرت و تمکن هفتم آنکه مانعی از شستن نداشته باشد و بیان آن در وضو گذشت هشتم
پاک بودن بدن پیش از شستن آن بلی شستن سر و گردن هرگاه پاک باشد موقوف بر پاک بودن
سایر اجزاء بدن نیست و بهتر اینست که پیش از غسل تمام بدن پاک باشد و احکام جبیره بعینها
که در وضو گذشت در غسل جاریست و احکام هر دو یکیست مگر در دو موضع اول شک در جزء
بعد از داخل شدن در جزء دیگر چنانچه در وضو گذشت که باید هر دو را بشوید و در این جا
معلوم نیست اگرچه قول بلزوم خالی از قوه نیست چنانکه مشهور هم همین است پس هرگاه بعد از
شروع در شستن طرف راست شک در شستن سر نماید التفات بشک ننماید و همچنین در عضوهای
دیگر و بهتر اینستکه همه را بشوید مثل آنکه در وضو میشوید دوم موالاتست که در غسل
ترتیبی لازم نیست و متفرق شستن آن همه قسم جایز است و بهتر پی در پی بجا آوردن است
بلی واجب میشود بنذر و شبه آن و بتنگ شدن وقت و امثال آن ولکن در اینحال اگر پی در پی
نشوید غسل صحیح است س اغسال مندوبه را بیان نمائید ج بدانکه اغسال مندوبه بسیار
است و دور نیست که منتهی بصد غسل بشود و معروف از آنها چند غسل است که در این
مختصر ذکر میشود و آنها هم بر سه قسم است قسم اول غسلهائیکه تعلق بزمان دارد و آنها چند
غسل است اول غسل جمعه است و وقت آن بعد از طلوع فجر صادق روز جمعه است تا وقت زوال
و از زوال تا آخر روز شنبه بقصد قضا مینماید و در غیر جمعه از سایر اغسال افضل نیست و اگر بترسد
که در روز جمعه متمکن از غسل نشود در روز پنجشنبه جایز است که بنیت تقدیم بجا آورد
و همچنین است حال در شب جمعه لکن هرگاه متمکن شد از اعادهٔ آن در روز جمعه پیش از زوال

بلکه احوط است ظهرا الحاج آقا مد ظله العالی

اغسال مستحبه

احوط آنست که بجا آورد بقصد قربت نه قضا ظهرا الحاج آقا مد ظله العالی

اعاده نماید و اگر متمکن نشد که در وقت اعاده نماید لکن در خارج وقت متمکن از قضا شد
اکتفا میکند بآنچه پیش بجا آورده است دوم و سیم غسل روز عید فطر و روز عید قربانست
چهارم غسل روز عرفه است پنجم غسل روز ترویه که هشتم ذی الحجه است ششم غسل روز عید
غدیر که هجدهم ذی الحجه است هفتم روز مباهله و آن بیست و چهارم ذی الحجه است هشتم
غسل روز مبعث و آن بیست هفتم ماه رجبست نهم غسل روز مولود حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله و آن هفدهم ربیع الاولست بنا بر مشهور دهم غسل عید نوروز است یازدهم غسل
در ماه رجب و آن اول ماه و نیمه ماه و آخر ماه و در شب هر یک از اینها است دوازدهم غسل شب نیمه
شعبانست سیزدهم غسل در ماه مبارک رمضان و آن در اول ماه است و در شبهای طاق
از آن و مؤکدات در شبهای قدر و شب نیمه و شب هفدهم و بیست پنجم و بیست هفتم و بیست نهم
و ظاهر اینست که در هر شبی از شبهای دهه آخر غسل مستحب باشد همچنانکه ظاهر اینست که
در شب بیست و سیم اگر در اول شب غسل را بجا آورد مستحب است که در آخر شب غسل دیگر بجا
آورد چهاردهم غسل شب عید فطر و از برای اغسال مذکوره در اوقات مزبوره وقت معینی
نیست اگرچه بهتر آنستکه در اول وقت آن بجا آورد و حدث اصغر یا اکبر ناقض هیچیک از آنها نیست
قسم دوم غسلی است که تعلق بمکان دارد و آنها در چند جا است اول بجهة داخل شدن
بمکه دوم بجهت داخل شدن در خانه کعبه سیم بجهة داخل شدن مسجد الحرام چهارم بجهة
داخل شدن مدینه مشرفه پنجم بجهة داخل شدن مسجد حضرت رسول صلی الله علیه و آله
ششم از برای داخل شدن روضهٔ مقدسه حضرت پیغمبر قسم سیم اغسالی که از برای افعال
چند مستحب شده و در آنها چند چیز است از برای احرام و طواف و وقوف بعرفات و وقوف
در مشعر و از برای نحر و قربانی کردن و سر تراشیدن و از برای زیارت حضرت پیغمبر صلی
الله علیه و آله و ائمه و از برای اینکه بخواهد امام را در خواب ببیند یا بدین واسطه مقام
خود را بشناسد و از برای توبه از معاصی اگرچه صغیره باشد و از برای طلب حاجت و بجهة

استخاره یعنی از خدا طلب نیکی بر خیر در امور کردن و این دو غسل مختص بنماز حاجت و استخاره
نیست بلکه در مطلق طلب حاجت و غیر حاجت نیست ولی اکتفا باینها کرده بهم و در رساله بزرگ باقی
اغسال مذکور شده است س از اغسال مسنونه بعد از حصول فعل از افعال وارد شده
یا نه ج بلی وارد است و از انجمله مثل تقصیر در قضا یا رفتن بجهة دیدن دار کشیده شده
یا کشتن چلپاسه است پس از ان برای ان زمان معینی نیست و در تمام عمر وقت ان باقیست و انجا از برای
بجا اوردن عملیست بعد از غسل از قبیل غسل زیارت یا غسل بجهة نماز حاجت و شبه اینها
پس اقوی انستکه غسل در اول روز کفایت میکند تا اخر ان و همچنین در اول شب غسل
نمودن مجزیست از برای عمل در اخر شب بلکه میتوان گفت بغسلی که در روز بجا اورده است
میتواند شب عمل انرا بجا اورد و همچنین بعکس و منتقض نمیشود غسل مذکور بخوابیدن پیش از
عمل اگر چه در ان مستحب احوط تجدید است و اما غیر خواب از سایر نواقض پس انستکه بسبب انها
غسل منتقض میشود سؤال خون حیض بچه شناخته میشود و علامات و صفات ان چیست
ج خون حیض شناخته میشود در حق غالب زنان در غالب اوقات به تیره گی رنگ و غلظت
و جهیدن و گرمی و سوزاندن فرج هنگام بیرون امدن ان و بنا هست که پاره از این صفات
در او یافت میشود و پاره یافت نمیشود س خونیکه پیش از نه سال یا بعد از بلوغ بسن یاس
دیده میشود چه حکم دارد ممکنست که حیض باشد یا نه ج خون قبل از نه سال حیض نیست
اگر چه بصفات حیض باشد پس واجبست بر او بعد از بلوغ غسل استحاضه هرگاه قلیله
نباشد و اگر یقین کند که خون بواسطه زخمی و مانند ان غیر از استحاضه هرگاه قلیله
بهم رسیده چیزی بر او نیست بلی زنیکه تاریخ ولادتش معلوم نباشد خونی ببیند ازاو
که یقین دارد که از حیض است یا شک در بلوغ جهة جهل در تاریخ حکم ببلوغ مینماید و
احکام حیض را بجا میاورد و همین علامت بلوغ است در شرع و باین دانسته میشود
که زیاده از نه سال گذشت و اما خون بعد از بلوغ بحد یاس محکوم باستحاضه است

سه ١ بحسب شرع اگر چه اولی غسلست بعد از بلوغ ظ الحاج الخراسانی مد ظله العالی

سه ٢ مجرد علم باینکه خون حیضست موجب حکم بسبق بلوغ نمیشود ظ الخراسانی مد ظله

مادامیکه علم بخلاف استحاضه هم نرسد و این در صورتیست که یقین کند بیاس و اگر شک داشته
باشد در بلوغ بحد یاس و خونی ببیند محکوم بحیض است با امکان س سن یاس حدش تا چه
زمانست ج حد یاس در قرشیه تمام شدن شصت سال قمری شرعیست از هنگام ولادت و
قرشی کسیست که نسبت او بنضر بن کنانه برسد و ان از طرف پدر و مادر یا از طرف پدر تنها
باید باشد و اما از طرف مادر تنها کفایت نمیکند و از قرشیه در این زمان غیر زنان هاشمیه
کسی معروف نیست ولی قبیله که منسوب بقریش باشند اگر معلوم شود انتساب ایشان
بنضر بن کنانه در وجه تسمیه نیز همین حال را دارند و اما غیر قرشیه پس حد یاس در حق
او تمام شدن پنجاه سال قمری شرعیست خواه کنیز باشد یا ازاد س هرگاه خون حیض
مشتبه بخون بکارت بشود شناختن ان بچه طریقست ج در تشخیص شناختن ان باید که
قدری پنبه داخل در فرج کند قدری صبر نماید و بهتر انستکه در وقتیکه میخواهد این
عمل را بکند بپشت بخوابد و پاها را بلند کند و بعد از انکه مدتی گذشت پنبه را اهسته بیرون
اورد پس اگر خون در دور ان واقع شده باشد ان خون بکارتست و اگر خون تمام پنبه را
گرفته باشد خون حیض است و شرطست در امتحان مذکور اینکه قروح یا جروح احاطه بفرج
مثل احاطه بکارت نداشته باشد و همچنین خون بسیار نباشد که نتوان تشخیص نمود و اگر
نماز کند بدون امتحان مذکور با ممکن بودن ان باطلست نماز هر چند بعد ظاهر شود که
خون بکارت بوده است س خونیکه مشتبه بخون قرحه شود طریقه شناختن ان بچه نوعست
ج باید بپشت بخوابد پس پاها را بلند کند و انگشت میان را در فرج داخل کند پس اگر خون
از طرف چپ بیاید خون حیض است و اگر از طرف راست بیاید خون قرحه است و اگر خون در
دو طرف ظاهر شود امتحان بی فایده است و باطل خواهد بود و اگر امتحان نکرده نماز
کند با ممکن بودن ان باطلست نماز هر چند بعد معلوم شود که حیض نبوده است و اگر
مشتبه شود بخون نفاس مثل اینکه احتمال ولادت بدهد و علم نداشته باشد بانچه مجیا

علم باینکه ... بعد از ... اورد باطهر ... الخراسانی مد ظله العالی

سه بلکه باید عمل کند بر طبق حالت سابقه و اعتنا در این امتحان نیست ظ الخراسانی مد ظله العالی

از آن چیزی بیرون آید که شک کند که از آنست یا مبدا آنست یا غیر آن خصوصاً اگر در عادت
از آنست اقوی حکم بحیض میکنند و همچنین هر خونیکه زن به بیند در میان شده و برده و
کمتر منقطع شود حیض است ما دام یکه نداند که از قروح یا جروح است و همچنین هرگاه بعد از
گذشتن ده روز از حیض خون ببیند و اوصاف حیض در آن باشد و حیض خواهد بود
پس هرگاه خون بر سه منقطع شود و در بین ده روز باز دیده شود و منقطع شود
حکمش چیست ج تمامی محسوب بحیض است پس حیض با حمل ممکنست که جمع شود یا نه
ج بلی ممکنست بنا بر اقوی پس ایام حیض اقل و اکثرش چه قدر است ج اکثر زمان
حیض ده روز است مثل کمتر ایام خالی بودن از حیض که آن نیز ده روز است و اقل
حیض که کمتر از آن نیست سه روز است پس هرگاه یک روز یا دو روز خون ببیند حیض
نخواهد بود پس عادت وقتاً و عدداً بچه قسم متحقق میشود و حکم هر یک چیست ج متحقق
میشود عادت بدیدن خون دو دفعه در دو ماه مساوی پس اگر عدد و وقت هر دو
مساوی باشد مثل اینکه در دو ماه از غره تا پنجم خون ببیند او را صاحب عادت وقتیه و
عددیه میگویند و اگر در عدد مساوی باشد نه در وقت مثل اینکه در ماه اول پنج
روز خون دید از اول ماه و در ماه دوم پنج روز خون دید از آخر ماه او را صاحب عاده
عددیه گویند و اگر مساوی باشد در وقت نه در عدد مثل آنکه در ماه اول خون دید
پنج روز و در ماه دوم شش روز هر دو را از اول ماه خون دید او را صاحب عادت وقتیه
گویند و نیز متحقق میشود به مساوی دیدن خون در دو دفعه در یکماه همچنانکه متحقق میشود
عادت نیز بدیدن خون در دو دفعه مساوی در بیشتر از دو ماه و در صورت عادت وقتی
و عددی یا عادت وقتی تنها بدیدن خون ترک عبادات کند هر چند خون بصفت
حیض نباشد و در صاحب عادت عددی تنها خلافست و اقوی عدم ترک عبادتست
و احوط جمعست میان افعال مستحاضه و تروک حائض خصوصاً اگر خون بصفت حیض

اگر خون بصفت حیض باشد اقوی حیض قرار دادنست کاظم الخراسانی مدظله

نباشد

نباشد و صاحب عادت هرگاه خون او از عادت تجاوز نماید صبر کند و احتیاط نماید بترک نمودن
عبادات اگر عادت آن از ده کمتر باشد ولیکن احتیاط بر سم استحباب است در عدد ایام احتیاط اختلافست
و اقوی استحباب آنست تا بده روز هر چند احوط اکتفا نمودن بیک روز یا دو روز است و بعد نهد
هرگاه خون منقطع شد بده روز یا کمتر تمام حیض است و هرگاه گذشت از ده روز اگر تمیز نداشته باشد
یا داشته باشد و موافق با عادت باشد عادت آن معتبر است و زاید بر عادت استحاضه است بی اشکال
و اگر تمیز داشته باشد و تمیز مخالف با عادت باشد تفصیل آن در رساله بزرگ مذکور است و اما
باقی احکام حیض آنست که صحیح نیست از او نماز نه واجب و نه سنت نه اصلی و نه نماز احتیاط و نه سجده
سهو بلکه اگر در بین نماز حائض شود نماز باطلست حتی اگر جزئی از تشهد مانده باشد بلکه بیشتر
از تمام نمودن سلام واجب نیز و اگر در نماز باشد و گمان نماید که حائض شد داخل کند دست خود را
و بمالد بموضعیکه خون بیرون میآید پس اگر خون بیرون آمده باشد از نماز بیرون رود و الا
نماز را تمام نماید لکن ظاهر اینست که اگر چنین نکند و نماز را تمام کند عیبی ندارد و نماز او صحیح است
اگر بعد از نماز ظاهر شود حائض شدن یا معلوم نشود پیش بودن حیض بر تمام بودن نماز
و چنانچه مظنه مبطل نیست شک نیز مبطل نیست در حکم حیض است بنا بر احداث و همچنین
صحیح نیست از آن روزه و نه طواف و حرامست بر آن داخل شدن در مسجد الحرام و مسجد رسول
و درنگ نمودن بتفصیلی که در جنابت گذشت پس در زمان حیض وطی کردن در قبل حائض
چه صورت دارد ج حرامست در زمان حیض وطی نمودن در قبل حائض با علم بآن و در باره
هر یک از مرد و زن موجب فسق میشود بلکه حلال شمردن آن موجب کفر است پس هرگاه وطی
نمود زوج در زمان حیض زوجه خود را آیا کفاره بر هر دو واجبست یا نه ج قول بوجوب
اقوی نیست هر چند قول باستحباب خالی از رجحان نیست پس از وطی نمودن زوجه حائض در
فرج آن از روی عمد اینکه کفاره بدهد خواه تمام حائض آزاد باشد یا نه زن منقطعه باشد
یا دائمه و بر زن کفاره لازم نیست هر چند تمکین بدهد شوهر خود را در عمل پس کفاره وطی

چه قدر

چه قدر است ج کفاره عبارتست از یک دینار یعنی اشرفی هجده نخودی که یک مثقال شرعی است و همین قدر کفاره در اول حیض است و در وسط آن نصف اشرفی و در آخر آن ربع آن س اول و وسط و آخر حیض را بیان فرمایید ج زنیکه عادتش مثلا شش روز است روز اول و دوم آن اول حیض است و روز سیم و چهارم وسط حیض است و روز پنجم و ششم آخر حیض است س وطی کننده در زمان حیض کفاره اش چه قدر است ج واجب میشود به سه مد گندم یا جو که به مسکین بدهند هر چند اخوان باشد س قول زن در حایض بودن و پاک بودنش مسموع است یا نه ج بلی مسموع است اگر چه مظنون باشد که در خبر دادن کاذبست و هرگاه خبر دهد که در یک ساعت حیض دیده جمیع احکام حیض نسبت بهر زمانی که میگوید زمان حیض بوده جاری است اگر چه احتمال ضعیف برود که راست میگوید و واجبست بر زن حایض که بعد از بریده شدن خون غسل نماید بجهت هر واجب و مستحبی که مشروط بطهارت از حدث اکبر باشد مثل غسل جنابت و کیفیت غسل حیض مانند غسل جنابت است لکن غسل حیض کفایت از وضو نمیکند مثل سایر اغسال و تقدیم وضو بر غسل لازم است علی الاحوط بل الاظهر س کیفیت نفاس را بیان فرمایید ج خون نفاس خونیست که در وقت زاییدن از زنان میآید خواه همراه طفل بیاید خواه بعد از آن خواه هر دو وقت بشرط اینکه کمتر از ده روز باشد که هرگاه ده روز از زاییدن گذشته باشد و بعد از آن خون ببیند نفاس نخواهد بود و فرقی نیست میان آنکه طفل تمام متولد شود یا تمام نشده سقط شود هر چند مضغه باشد بلکه علقه بشرط آنکه علم بهم رساند یا بگیران مبدأ انسانست یا آنکه چهار قابله شهادت دهند بر آن و نطفه و علقه مشتبهه اعتبار ندارد و همچنین مجرد زاییدن هرگاه خون نه بیند و نه خون پیش از زاییدن هر چند بقدر لحظه باشد و از برای اقل نفاس حدی نیست پس ممکنست بقدر لحظه باشد و اکثر آن ده روز است و آن نفاس غیر صاحب عادت مستقره است و یا عادتش بر ده روز است چه بر ده روز منقطع شود چه بگذرد و صاحب عادت مستقره

نفاس او بقدر عادت او است و اما اگر از ده بگذرد عادت او نفاس اوست و تتمه استحاضه و بهتر آنست تا ده روز نیز نفاس قرار دهد و لکن آنچه ذکر شد از آنکه عادت را نفاس قرار دهد یا ده روز را وقتی است که در اول و آخر خون ببیند یا در تمام مدت مذکوره بخلاف آنکه در یکی از اول یا آخر یا وسط خون دید نفاس او مقدار دیدن خونست چنانچه اگر در وسط و آخر یا اول و وسط خون ببیند نفاس آن طرفین و آنچه زمان مابین آنست خواهد بود پس کسیکه عادت آن هشت روز باشد و در اول و آخر خون ببیند تمام نفاس است و اگر در اول و چهارم یا پنجم و هشتم خون دید چهار روز نفاس خواهد بود چنانکه اگر ندید مگر یک روز از این روزها از نفاس آن مختص بمقدار دیدن خون خواهد بود و اگر در چهارم مثلا خون دید و از عادت گذشت بر ده منقطع شد از چهارم تا دهم نفاس است و مثل آنست که شنیدی حال مبتدئه و مضطربه تا ده روز هر چیز که بر حایض میباشد از حرام و واجب و مستحب و مکروه بر نفسا نیز چنین است س حقیقت استحاضه و علامات آن در قلت و کثرت بجهت قسمت ج بر سه قسمست قلیله و کثیره و متوسطه پس قلیله بجهة شناخته میشود ج شناختن آن باین نحو است که قدری پنبه در فرج میگذارد و اگر خون بآن رسید لکن از آن فرا نگیرد قلیله است پس متوسطه چه نوع است ج طریقه متوسطه اینست که خون در پنبه فرو رود و از آن نگذرد پس کثیره بچه نوعست ج باین نوعست که از پنبه بگذرد و بکهنه برسد چه آنکه از کهنه بگذرد یا نگذرد پس در قلیله غسل و وضو واجبست یا نه ج غسل واجب نیست لکن وضو لازمست از برای هر نماز واجبی و اگر خواهد نافله کند هر نماز نیز باید یک وضو بعمل آورد و در قسم دوم که متوسطه است یک غسل واجب میشود از برای نماز صبح علاوه بر وضو از برای هر نمازی و لکن واجب شدن غسل مشروطست بآنکه پیش از نماز صبح خون پنبه را فرا گیرد پس اگر بعد از نماز پنبه را خون فرا گیرد حکم آن حکم قلیله است که غسل در آن روز واجب نمیشود و بهتر اینست که اگر بعد از

نماز صبح و پیش از نماز ظهر یا عصر یا مغرب یا عشا اگر متوسطه بشود غسل کند بلکه
واجبست وضو از برای هر نماز واجب شرطست در هر نماز سنتی و در قسم سیم که کثیره است
سه غسل واجب میشود یکی از برای نماز صبح اگر نماز شب را نکند و اگر بکند جمع نماید
میان نافله شب و نماز صبح با آن غسل چنانچه کفایت میکند از برای سایر نوافل روز و شب
غسل هر یک از فرایض آن و یکی از برای نماز ظهر و عصر که جمع کند میان هر دو و یکی از
برای مغرب و عشا که جمع کند نیز میان هر دو و اگر خواهد هر نماز را با یک غسل بکند جایز است
و وضو باید بگیرد با هر یک از غسلها چنانکه گذشت و در واجب بودن وضو از برای هر
یک از نماز عصر و عشا خلافست و احوط عدم ترکست بلکه اقوی وجوبست و واجب بودن
غسل و وضو در سه قسم گذشته در حالتی است خونیکه باعث غسل یا وضو میشود
پیش از نماز بهم رسد هر چند در غیر وقت آن نماز باشد بشرط آنکه غسل یا وضو بعمل
نیاورده باشد از برای آن خون بعد از دیدن آن و لکن آنچه ذکر شد در حکم سه قسم در
وقتیست که خون بیک نسبت باشد پس اگر تبدیل روی دهد مثل آنکه کثیره بقلیله
برگردد یا قلیله بکثیره برگردد حکم بر میگردد پس اگر پیش از غسل نمودن از برای
نماز صبح کثیره برگردد بقلیله کفا میکند یک غسل و اگر پیش از غسل ظهرین برگردد
کثیره بقلیله کفایت میکند دو غسل چنانچه اگر بعد از نماز صبح قلیله برگردد بکثیره دو
غسل خواهد بود در آن روز و اگر بعد از نماز ظهرین چنین شد یک غسل میکند و هم
چنین اگر بعد از نماز صبح قلیله برگردد بمتوسطه در آن روز غسل بر او نیست و احتیاط
حسن غسل کردنست چنانچه پیش گذشت و احوط آنستکه از برای دفع ناخوشی استحاضه
در جائیکه موجب وضو بود و در جائیکه موجب غسل بود غسل نماید مثل آنکه
هر گاه وضو یا غسل نمود و پیش از نماز کردن دانست آن حال خود که دیگر خون نخواهد
دید و رفع ناخوشی او خواهد شد اعاده نماید آنچه نموده بود در اول از وضو

یا غسل مس آیا واجبست بر مستحاضه استبرا کردن یا نه ج واجبست و باید اینکه پنبه
بر خود بردارد بقدری که متعارفست و معلوم شدن حال آن یا نقد صبر نماید و بعد
بمقتضای آن عمل نماید از منقطع شدن خون یا قلیله بودن آن یا متوسطه بودن یا کثیره بودن
و همچنین واجبست که از برای هر نماز عوض نماید پنبه را یا بشوید آنرا اگر نجس شده باشد
و همچنین بشوید ظاهر فرج را اگر نجس شده باشد بلکه بهتر عوض نمودن کهنه یا شستن
آنست هر گاه ملوث بخون نشده باشد چنانچه بهتر آنستکه بعد از غسل بلکه وضو
نماز را تاخیر نکند و اهتمام نماید در حفظ نمودن خود را از بیرون آمدن خون ما دامی که
متضرر نشود و اگر متضرر شود واجب نیست و اگر در بین غسل حدث اصغر از او صادر
شود احتیاطا شد باید آنست که غسل مذکور را تمام نماید و اعاده نماید و وضو بسازد
هر چند قول بصحیح بودن غسل و لازم بودن وضو فقط خالی از رجحان نیست و فرقی نیست
در باطل نبودن غسل میان واجب و مندوب و اگر حدث اکبر در اثنای غسل واقع شود
اگر همان حدثیکه رفع آنرا میکرد واقع شود بهتر اینستکه اعاده غسل نماید و حیض و نفاس
در حکم واحدست و اگر غیر آن واقع شود غسل باطل نمیشود س غسل مس میت در چه وقت
واجب میشود کیفیت آنرا بیان فرمائید ج واجب میشود غسل مس نمودن میت بعد از سرد
شدن و پیش از غسل دادن س آیا فرقی هست میان میت کافر و مسلم یا نه ج فرقی نیست
و در حکم میتست قطعه که در آن استخوان باشد خواه از زنده جدا شده باشد یا از مرده
و در وجوب غسل مس نمودن استخوان بی گوشت اشکالست و بهتر غسل نمودنست و اظهر
واجب نبودن غسل است بسبب مس نمودن چیزی که حیوة در آن حلول نکرده باشد
مثل مو و غیره و هر چه موقوف بر وضو است موقوفست بر غسل مس میت و وضو شکسته
میشود بسبب مس نمودن میت و غسل مس میت کفایت از وضو نمیکند س احکام
میت را از غسل و کفن و حنوط نمودن و نماز کردن و دفن نمودن بیان فرمائید جواب

بدانکه غسل دادن میت واجب کفائیست یعنی که بر همه مکلفین واجبست و اگر یک نفر
غسل را بعمل آورد از دیگران ساقطست پس اولی بغسل دادن میت کدام کسی میباشد
ج نسبت بزن خود شوهر است چه آن زن آزاد باشد چه بنده چه دائمه باشد یا متعه
لکن در متعه اشکالیست عمل باحتیاط نمودنست و بعد از شوهر مالک مقدم است بر غیر
مالک و اگر متعدد باشند شریک خواهند بود در ولایت و بعد از مالک ارحام است
و ایشان مقدم بر اجنبی میباشند هرچند هاشمی میباشد یا وصیت نموده باشد که
او غسل دهد احتیاط شود از برای ورثه عمل نمودن بوصیت هرچند هاشمی نباشد
و طبقات ارحام در اولی بودن بغسل بترتیب طبقات ارث است پس پدر و مادر و اولاد
مقدم بر جد و جده و برادر و خواهر میباشند و ایشان مقدم بر اعمام و اخوال میباشند
و بعد از آن ولاء عتق مقدم است بر ولاء ضامن جریره و ضامن جریره مقدم است بر
حاکم شرع و هرگاه بی اذن اولیا غسل دهند میت را باطلست و همچنین است حکم در نماز
پس شرطست که غسل دهنده شیعه اثنی عشری باشد یا نه ج بلی شرطست پس آیا غسل
دهنده میت شرطست در ذکوریت و انوثیت مثل میت باشد یا نه ج بلی شرطست مگر
در محارم و زن و شوهر و پسر سه ساله اگر زن او را غسل دهد و دختر سه ساله
اگر مرد او را غسل بدهد عیب ندارد و واجبست غسل دادن هر مؤمن اثنی عشری را
و واجب نیست غیر از این طایفه دیگر را غسل دادن و در حکم میتست سینه یا قطعه
که در او سینه باشد پس واجبست کفن نمودن و حنوط نمودن و نماز کردن بر آن و
قطعه که در آن استخوان باشد نیز واجبست غسل دادن و حنوط و کفن نمودن و نماز
کردن بر آن و قطعه که در آن استخوان باشد نیز واجبست غسل دادن و حنوط و کفن
نمودن پس طفلیکه چهار ماهه شده باشد و سقط شود واجبست غسل و کفن و حنوط
نمودن یا نه ج بلی واجبست لکن نماز نه واجبست و نه مستحب و اگر چهار ماه کمتر داشته

باشد واجبست او را در کهنه پیچیدن و دفن کردن پس آیا واجبست ازاله نمودن نجاست
از بدن میت پیش از غسل و پوشانیدن عورت او از ناظر محرم در حال غسل یا نه ج
بلی واجبست مثل سایر احوال خیلی واجبست و بقبله نمایند میت را در حال احتضار
اگر رو بقبله نباشد باینکه بر پشت بخوابانند او را و روی او و کف پاهای او را متوجه
قبله نمایند و منقطع میشود وجوب مذکور بمتحقق شدن وفات مگر در دفن نمودن و احوط
مراعات آنست بعد از بیرون شدن روح تا بدفن نمودن نیز و فرق نیست در وجوب مذکور
میان آنکه مرد محتضر باشد یا زن طفل باشد یا بالغ و واجب نیست غسل دادن کسیکه واجب
شده باشد کشتن آن برجم یا قصاص یا غیر اینها و غسل کرده باشد بامر حاکم شرع یا از جانب
خود غسل اگر واجبست آن برای میت و اگر بعد از ستر غسل بمیرد بسبب دیگر واجبست
غسل دادن پس طریقه غسل میت را بیان فرمائید ج واجبست غسل دادن میت را بسدر
اول بسدر دوم بکافور سیم باب قراح یعنی باب خالص و واجبست ترتیب بنحو مذکور در
میان سه غسل و فرق نیست در این حکم میان آنکه میت جنب باشد یا حایض یا نباشد و احتیاط
حسن غسل دادن میت بغسل ترتیبی هرچند اظهر کفایت کردن غسل ارتماسی است و
کیفیت هر یک از ترتیبی و ارتماسی بنحویست که در غسل جنابت گذشت و همچنین شرط است
نیت در هر یک از سه غسل و نیت هر غسلی مقارن شروع در آنست پس اگر آب میسر نشود
برای غسل میت تکلیف چیست ج باید میت را سه تیمم بدهند بقصد هر یک از آن سه
غسل بقصد قربت مطلقه علی الاقوی و همچنین اگر بترسد بر میت از غسل دادن بجهة
عارضه مثل سوختن یا آبله دار بودن او یعنی آنکه او را سه تیمم بدهند چنانکه گذشت
و تیمم را بدست خود عمل آورند نه بدست میت و احوط جمع بودن غسل است پس احکام
کفن نمودن میت را بیان فرمائید ج واجبست کفن نمودن به سه پارچه و آن پیراهن و لنگ و
لفافه است که از سر تا سر میت را بپوشاند و شرط است در پیراهن که از شانه تا نصف ساق را

بپوشانند و در لنگ آنکه میان ناف و زانو را فرا گرفته باشد و در لفافه آنکه از طول بدن
زیاد باشد که دو سر کفن را توان بست و از عرض این قدر زیاد باشد که بر روی هم بیفتد دو
طرف آن و افضل بلکه احوط در پیراهن بلند بودن آنست تا بقدم و در لنگ پوشانیدن
آنست از سینه تا بقدم لکن احوط و اظهر آنستکه زاید بر قدر واجب بدون اذن کبار ورثه
نکنند چنانچه اگر صغیر داشته باشد از مال صغیر برندارند پس اگر مقدور نشود در سه
پارچه تکفین چیست ج اکتفا بآنچه مقدور است نمایند بلکه اگر هیچ میسر نشود مگر پوشانیدن
عورتین واجبست در اینحال تنها عورتین را بپوشانند پس کیفیت کفن کردن ایشان بفرمایند
ج طریقه اش آنست که لنگ مقدم بر پیراهن و پیراهن مقدم بر لفافه باشد و احوط آنست که
هر یک از سه پارچه بپوشاند آنچه را که در زیر آنست و جایز نیست مغصوب بودن کفن و نه
نجس بودن و نه حریر محض بودن و نه پوست بودن هرچند آن حیوان تذکیه شده باشد
و ماکول اللحم باشد و همه اینها در حال اختیار است و اما در حال اضطرار تکفین و ستر عورت
با اینها غیر از مغصوب جایز بلکه واجبست و احوط آنستکه کفن ننمایند از ثوبی که از مو و کرک
بافته باشند هرچند از ماکول اللحم باشد و غیر ماکول اللحم جایز نیست پس کفن واجب را از
اصل مال برمیدارند یا از ثلث ج از اصل مال برمیدارند هرچند مدیون باشد مگر
زن که کفن او بر ذمه شوهر است هرچند زن مالدار باشد و واجبست بعد از غسل حنوط
کردن و آن مسح کردن هفت موضع سجود است بکافور و کفایت میکند در آن مسمی و این
حنوط مخصوص از برای میتی است که محرم نباشد و اگر محرم باشد بوی خوش ابدا
نزدیک او نبرند چه در تحنیط و چه در تغسیل مگر آنکه بعد از طواف مرده باشد که
در این صورت قول بجواز خالی از قوه نیست پس آداب نماز میت را بیان فرمایید جواب
نماز میت واجبست بر هر که شیعه اثنی عشری باشد طفلا چه شهید باشد چه کشته
شده باشد بقصاص یا خود خود را کشته باشد یا ختنه نکرده باشد یا غیر ایشان از

ارتکاب کبایر و همچنین واجبست بر سنی چه در حال تقیه و چه در غیر تقیه و جایز نیست نماز بر
کفار چه اصلی و چه غیر آن و ملحق میشود بمسلم مرده که در بلاد اسلام یافت شود و طفل
و دیوانه اگر متولد شده باشند از مؤمن یا مؤمنه و همچنین واجبست نماز بر لقیط دار الاسلام
بلکه مشهور چنین دانسته اند لقیط دار الکفر را نیز هرگاه در آن مسلمی باشد که ممکن باشد
تولد آن از آن پس آیا نماز میت واجب کفائی است یا عینی ج نماز میت لازمست بوجوب کفائی
ولکن شرطست در صحت آن که مصلی مؤمن اثنی عشری باشد چنانکه شرطست در سقوط
آن از جمیع مکلفین که مصلی بالغ باشد پس آیا اولی بنماز چه کسی است ج اولی بنماز کسی
است که اولی بتغسیل است بتفصیلی که گذشت و جایز نیست نماز بر میت بدون اذن ولی
چه فرادی چه جماعت و اگر اذن ندهد ولی احدیرا بر جماعت و خود نیز اقدام نکند
یا فاقد باشد اگر منوط بعذر شرعی باشد منشا سقوط ولایت نمیشود و نماز را فرادی
خواهند کرد باذن ولی یا خود ولی خواهد کرد و اگر بسبب عذر شرعی نباشد احوط
باقی گذاردن امراست نیز بر ولی هرچند سقوط ولایت و در اینحال خالی از قوه نیست
و احوط اذن گرفتن از حاکم شرعست و کیفیت نماز آنست که نیت بکند و پنج تکبیر که اول
آنها تکبیرة الاحرام است بگوید و در میان آنها چهار دعا بخواند اول شهادتین دوم
صلوات بر پیغمبر و آل آنحضرت سیم دعا از برای مؤمنین چهارم از برای میت پس اگر
بعد از تکبیر اول بگوید أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللهِ و بعد از
تکبیر دوم اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ و بعد از تکبیر سیم اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ
و بعد از تکبیر چهارم اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِهَذَا الْمَيِّتِ و بعد از آن تکبیر پنجم را بگوید کفایت
میکند لکن اینها در وقتی است که میت شیعه اثنی عشری باشد پس اگر طفل باشد چه نماز
بر او واجب شده یا نباشد بعد از تکبیر چهارم بگوید اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ لِأَبَوَيْهِ وَلَنَا سَلَفاً
و فَرَطاً و أَجْراً اگر پدر و مادر طفل هر دو مؤمن باشند و اگر یکی از ایشان کافر یا مخالف

باشد دعا بمؤمن پنهان نماید و واجبست در دفن میت و فیها رو بقبله نمودن با امکان
وگذاردن سر میت را بطرف راست نماز گذار مگر آنکه ماموم باشد و هرگاه عکس بگذارد
نماز باطل میباشد نه چه از روی عمد باشد چه از روی جهل و همچنین شرط است پشت
خوابانیدن میت در حال نماز مس احکام دفن را بیان فرمایید و دفن نمودن جسد میت
واجبست بوجوب کفائی یا نه ج بلی واجب کفائیست و باید بنحوی پنهان نمایند جسد
میت را در زیر خاک که محفوظ بماند جثه او از ضرر درندگان و بوی او از انتشار و واجب
که بخوابانند او را بدست راست و بقبله و هرگاه در کشتی باشد و دفن او ممکن نباشد
بگذارند او را در ظرفی مثل صندوق و خمره و سر او را ببندند و در دریا اندازند و یا
آنکه بپا او چیز سنگینی مثل سنگ ببندند و او را در دریا اندازند ولکن احوط بجا
آوردن اولست با امکان و اگر میت زن غیر مسلمه باشد یا مثل آن چه کتابیه و چه
غیر کتابیه و حامله باشد بطفل مؤمن واجبست او را پشت بقبله دفن نمایند تا آنکه
طفل رو بقبله باشد هرگاه طفل صاحب روح شده باشد و حرامست نبش نمودن قبر
و همچنین حرام است نقل کردن میت را بعد از دفن بغیر مشاهد مشرفه و اگر بعد از
دفن نبش قبر حاصل شود بهر نحو که باشد اگرچه بفعل حرام باشد دیگر نقل میت
بمشاهد مشرفه عیب ندارد و حرامست سیلی زدن صورت و خراشیدن و کندن
موی چه در میت اقارب چه در غیر اقارب و همچنین شق نمودن رخت بر غیر پدر و
برادر مس تیمم در چه وقت واجب میشود بیان فرمایید ج در وقتی واجب میشود که
از برای مکلف ممکن نشود استعمال آب عقلا یا شرعا و آن متحقق میشود بچند چیز
اول نیافتن آب بقدری که کفایت تمام غسل یا وضو را نماید و معیار در نیافتن آب
صدق عرفیست دوم آنکه بترسد بسبب سعی در تحصیل آب ضرری بنفس یا عرض یا
مال معتد به او برسد چه از جهت خوف دزد باشد یا درنده یا کشتن در راه یا

غیر اینها

غیر اینها است یا بترسد از استعمال آب بجهت ناخوشی یا درد چشم یا ورم یا زخم یا دمل یا امثال
اینها از چیزهائیکه با وجود اینها استعمال آب موجب ضرر است چهارم آنکه در استعمال آب الم
شدیدی باشد که بحسب عادت تحمل آن نتوان نمود و از این قبیل است شدت سرما و اگر استعمال
آب سبب ترکیدن پوست بشره یا درشت شدن آن بشود بقسمیکه تحمل آن بحسب عادت دشوار
باشد تیمم میکند خواه سبب بیرون آمدن خون بشود یا نه و خواه بسبب سردی هوا باشد
یا نه پنجم تحصیل آب محتاج باشد بتحمل منت و ذلت که بحسب عادت تحمل آن ممکن نباشد چه
بخریدن باشد یا غیر آن و از این بابست تحصیل دلو و ریسمان و مقدمات حصول آب هرگاه
محتاج بآن باشد ششم آنکه نتواند تحصیل آب نماید مگر اینکه آنچه دارد بذل نماید
یا اینکه آنقدر از مال خود بذل نماید که بذل آن مضر بحال او باشد هفتم آنکه آبی که
دارد کفایت از برای وضو یا غسل و تطهیر بدن یا جامه نجس نداشته باشد پس جامه یا بدن را
پاک میکند و تیمم بدل از وضو یا غسل مینماید هشتم آنکه بترسد که بعد از استعمال آبی
که دارد عطش بر خود یا مسلم دیگر یا حیوان محترمی غالب بشود و خوف تلف بوده باشد
مس در زمانیکه تیمم واجب شد اگر وضو بسازد یا غسل کند صحیح است یا نه ج غیر تیمم در
اینحال باطل خواهد بود مگر در سه جای یکی در بذل مال و یکی در تحمل منت و خواری
یکی هم در تنگی وقت پس در این سه جا صحیح است اگر وضو بسازد بجهت اینکه بر حالت طهارت
باشد یا بجهت غیر آن از سایر غایات غیر از دخول صلوة مس تیمم بر غیر زمین میتوان
کرد یا نه ج جایز نیست تیمم مگر بر زمین خواه خالص باشد یا سنگ یا کلوخ و [illegible]
اینها یا غیر اینها از هر چیزی که زمین گفته شود هر چند رنگین باشد هر چند غباری از
آن بدست نچسبد و جایز است تیمم بر خاک قبر و خاکی که در دفعه دیگر بجهت تیمم استعمال
شده باشد و بهتر آنستکه اول بخاک خالص تیمم کند بعد بزمین بعد بریگ بعد بسنگ
بعد بغبار بعد بگل و اگر ممکن باشد بخشکانند اگر ممکن نشد بگل تیمم کند و شرایطی که

دربحث

در بحث وضو و غسل گذشت در اینجا شرطست پس کیفیت تیمم را بیان فرمائید جواب.
تیمم عبارت از زدن شکم دستها است بر زمین بیک مرتبه و مسح پیشانی و دو جبین علی
الاحوط بطول نه بعرض بتمام شکم دستها با هم از ابتدا رستنگاه تا اول بینی و ابروها و
بهتر مسح نمودن انها است پس از آن مسح پشت دست راست بشکم دست چپ از بند دستها
تا سر انگشتان و بعد از آن مسح پشت دست چپ بشکم دست راست بنحو مذکور و انچه در وقت
گذاشتن شکم دست بر پشت دیگری مس میشود مسح آن لازم نیست نه مابین انگشتان و
شرایطی که در وضو گذشت در تیمم نیز معتبر است پس تیمم بدل از وضو یا غسل یکضرب
کافیست یا نه ج بلی کافیست باینطریق که یکمرتبه دستها را بزمین بزند و بکشد به
پیشانی و پشت دستها و احوط آنست که هر دو بدو ضربت تیمم نماید و بهتر از این یک
تیمم بیکضربت یک تیمم بدو ضربت بکشند سؤال نماز بر چند قسم است ج بر دو قسم است
واجب و مستحب اما نماز واجب در زمان غیبت امام علیه السلام بر پنج قسمست اول فرایض
پنجگانه یومیه شبانروزی دوم نماز آیات سیم نماز طواف چهارم نمازی که باجاره یا بنذر
یا عهد یا امثال اینها واجب شده باشد پنجم نماز میت اما نماز جمعه که جمعی قسمی علیحده
قرار داده اند پس داخل در پنجگانه یومیه میباشد پس نماز جمعه واجب تخییری است
یا عینی ج واجب تخییری است نه عینی پس عدد رکعات نماز پنجگانه یومیه را بیان فرمائید
ج عدد رکعات نماز یومیه هفده رکعتست که عبارت میباشد از دو رکعت نماز
صبح و سه رکعت نماز مغرب و چهار رکعت نماز ظهر یا دو رکعت نماز جمعه و چهار رکعت نماز
عصر و چهار رکعت نماز عشا و نماز چهار رکعتی در سفر و در هنگام ترس از دشمن دو
رکعتست قسم دوم در نماز مستحبی است و آن بسیار است و لکن اقتصار میشود بنافله
نمازهای یومیه شبانروزی که آنها را رواتب مینامند پس هشت رکعت نافله ظهر است
که پیش از نماز ظهر باید خوانده شود و هشت رکعت نافله عصر است که پیش از نماز عصر

و احوط از آن دو ضربت ... و بان تیمم را تمام کند ... در تیمم بدل از وضو ... الخراسانی مدظله

باید کرد و چهار رکعت نافله مغربست بعد از نماز مغرب باید کرد و دو رکعت نافله عشا است
که آنرا وتیره مینامند نشسته بعد از نماز عشا باید کرد و آن یک رکعت محسوبست و هشت
رکعت نافله شبست که وقت آن بعد از نصف شبست و هر چه نزدیک بصبح باشد بهتر است و
دو رکعت نماز شفعست که بعد از نماز شب باید کرد و یک رکعت نماز وتر است که بعد از نماز
شفع باید کرد و دو رکعت نافله صبح است که پیش از نماز صبح باید کرد و مجموع اینها سی
و چهار رکعتست که عدد رکعات فریضه شبانروزی با نافله آن پنجاه و یک رکعت میباشد
و نافله را هر دو رکعتی بیک سلام انجام باید داد و اکتفا بحمد تنها و نخواندن سوره و قنوت میتوان
نمود پس نمازی که در سفر قصر میکند نافله اش ساقطست یا نه ج بلی ساقطست مگر
نافله صبح و مغرب و شب که اینها بر حال خود باقیست یعنی ساقط نیست پس نماز عید قربان
و عید رمضان واجبست یا نه ج در عصر امام علیه السلام یا نایب خاص واجبست اما در این
عصر مستحبست سؤال اوقات نماز را بیان فرمائید ج اوقات نماز بر چهار قسمست اول
وقت مختص دوم وقت فضیلت سیم وقت مشترک چهارم وقت اجزائی و وقت مختص از برای
هر نمازی از آن مقداریست که ممکن باشد بحسب حال شخص بتحصیل شرایط در آن وقت ادای آن
نماز در آن و اگر از پیش واجد شرایط باشد همان مقدار ادای نماز است پس اما آنکه وقت
مختص ظهر است مقدار ادای ظهر از اول وقت ظهر است و آنکه وقت مختص بعصر است مقدار
ادای عصر از آخر وقت عصر است و آنکه مختص بمغربست بقدر زمانیست که بتوان نماز مغرب را
در آن بجا آورد و آنکه مختص بعشا است مقدار چهار رکعت آخر نیمه شبست و مابین اینها وقت
مشترکست اما وقت فضیلت در نماز ظهر از وقت زوال آفتاب است از دایره نصف النهار
در سمت راس تا آنکه سایه مثل شاخص شود و وقت فضیلت نماز عصر بعد از نماز ظهر است
تا آنکه سایه شاخص دو مثل آن شود و بعد از فضیلت نماز ظهر و عصر وقت اجزائی
است اما اجزائی ظهر بعد از فضیلت ظهر است تا آخر وقتش و اما اجزائی عصر دو وقت است

در نافله عشا احوط ... اقدس ... مدظله

یکی پیش از وقت فضیلت و یکی بعد از وقت فضیلتش تا آخر وقتش و وقت فضیلت مغرب از وقت
غروب تا برطرف شدن شفق مغربی و آن سرخیست که در سمت مغرب بهم میرسد بعد از غروب
آفتاب و وقت فضیلت نماز عشا بعد از برطرف شدن سرخیست از مغرب تا ثلث اول شب
و اجزای مغرب یک وقتست بعد از فضیلتش تا آخر وقتش و وقت فضیلت نماز صبح اول
پهن شدن سفیدی است در افق مشرق که فجر صادق باشد تا سرخی مشرق نبوده بعد از آن
وقت اجزائیست تا طلوع آفتاب و در نماز صبح وقت مشترک و مختص نیست پس وقت اجزائی
یعنی چه جواب یعنی نماز ادا است ولی فضیلت ندارد پس آیا نماز یکی ادا است جواب بقدر
یک رکعت که از آخر وقت باقی است اگر مصلی او را درک نمود نماز را ادا بجا آورده نه قضا
اگرچه باقی او را بعد از وقت بجا آورد جایز نیست تاخیر انداختن نماز را از وقتی که از برای آن
تحدید شده است و نه مقدم داشتن بر آن و اگر نماز پیش از وقت نمود باطلست چه تمام نماز پیش
از وقت واقع شده باشد چه بعض آن چه بعمد کرده باشد چه بفراموشی چه مسئله را دانسته
باشد چه ندانسته باشد و چه وقت را بشناسد چه نشناسد پس آیا جایز است اعتماد نمودن
بمظنه در داخل شدن وقت آیا نه جواب جایز نیست با ممکن بودن علم و قول دو نفر عادل معتبر است
و قائم مقام علمست علی الاقوی و هرگاه حاصل نشود مظنه از اذان شخص معتمد یا قول
یک عادل اعتماد جایز نیست بلی جایز است هرگاه ممکن نشود علم و لکن بهتر اینست که صبر
کند تا یقین بوقت حاصل شود و هرگاه ظاهر شود که مظنه آن فاسد بوده است
باید اعاده کند نماز را هرگاه وقت داخل نشده باشد در بین نماز و اگر داخل شده باشد
هرچند پیش از سلام باشد اعاده نکند و اگر کسی مشغول نماز عصر یا عشا شود
پیش از نماز ظهر و مغرب پس اگر متذکر شود در حالتی که در نماز باشد عدول نماید
بنیت نماز پیش چه ظهر باشد و چه مغرب و اگر بعد از فراغ باشد مجزیست او را هرگاه
در وقت مختص بنماز ظهر یا مغرب واقع نشده باشد و بعد از آن نماز ظهر یا مغرب را

و اجزائی نماز عشا دو وقتست یکی پیش از فضیلتش و یکی بعد از فضیلتش تا آخر وقتش

از برای ذوی الاعذار و در هوای ابر و امثال آنست که صبر نمایند تا علم بدخول وقت حاصل شود ظم الحرابخا

بکند اگرچه احوط اعادت شرط مذکور است در مسئله عدول نیز پس ماهیت قبله و کیفیت
استقبال بقبله را بیان فرمائید جواب بدانکه قبله امکانیست که خانه کعبه در آن واقعست و
فضای آن تا آسمان و همچنین تا آخر زمین قبله است و حجر اسمعیل داخل در قبله نیست هرچند
در طواف داخلست و واجبست بر نمازگذار توجه بعین کعبه در حق قریب و در حق بعید جهة
کعبه است پس چیزهائیکه واجبست در آنها رو بقبله بودن چند چیز است جواب پنج چیز است
اول نماز واجبی نمازهای شبانه روزی باشد یا غیر آن و از آنجمله است نماز میت و نمازهای
مستحبی که بسبب نذر و مانند آن بر خود واجب کرده باشد و نماز عید فطر و اضحی که در این زمان
واجب نیست حکم نماز واجب دارد و همچنین فرایض یومیه که بر سبیل استحباب اعاده آن
مینماید احتیاطا یا قضا که تبرعا از جانب میت بجا میاورد حکم نماز واجب دارد و اما
نمازهای مستحبی پس اگر در وقت قرار گرفتن بر زمین باشد پس واجبست در آنها رو بقبله
بودن چنانچه جمعی فرموده اند و لکن قول بعدم وجوب خالی از رجحان نیست لکن احتیاط
شد در مراعات استقبال است و اگر در زمان راه رفتن و سواری باشد پس واجب نیست حتی
در وقت تکبیر گفتن و غیر آن از سایر ارکان نماز دوم انسان در حالت احتضار سیم میت در
حالت نماز کردن بر او بقسمیکه سر او بطرف راست نمازگذار و پاهای او بسمت چپ و باشد چهارم
میت در هنگام دفن او را بپهلوی راست میخوابانند و سر او بسمت مغرب و رو و شکم و پیش روی
بدن او رو بقبله باشد پنجم حیوانیکه میخواهند او را تذکیه نمایند زیرا که در تحقق تذکیه
شرطست رو بقبله بودن آن حیوان پس کیفیت مکان نمازگذار را بیان فرمائید جواب بدانکه جایز
است نماز در هر مکانی که خالی باشد از هر جا بسته که تعدی نماید و جایز التصرف باشد چه مملوک
باشد بسبب عین و منفعت هر دو یا منفعت فقط باجاره یا تحبیس یا وصیت منفعت آن
برای شخص یا نحو اینها و چه ماذون التصرف باشد از برای نمازکننده خواه باذن عام باشد
یا باذن نماز کردن خواه باذن صریح باشد یا غیر آن خواه مباح الاصل باشد مثل زمین موات

جمعی از اصحاب بنماز ایشان ... بیوه ...

بنا بر جمعی و بنا بر ... احتیاطا ... جمعی

بنا بر احتیاط ... جمعی

از شاهد حال پس اگر علم بهم رساند

یا غیر آن و چه شاهد حال مالک بتصرف داشته باشد برابطه که میان مصلی و مالک باشد از
صداقت و غیر آن که منشأ رضای مالک باشد و معتبر است علم بهم رساندن و مظنه بهم رساندن
نمیتواند نماز بکند در ملک غیر لکن این در غیر صحراها و باغاتیست که مانع از داخل شدن نداشته باشد
مثل دیوار که نماز در آنها مادامیکه آثار راضی نبودن مالک نباشد صحیح است بلکه جایز است
نماز در آنها پس آیا جایز است نماز در خانه پدر و مادر و فرزند و جد و جده و برادر و خواهر و
عم و عمه و خالو و خاله و صدیق بدون اذن ایشان یا نه ج بلی جایز است بلکه باشد در رضای
ایشان بلکه با مظنه داشتن در راضی بودن ایشان لکن بهتر بر تقدیر مظنه بر راضی نبودن
ایشان ترک است پس هرگاه در حال اختیار عمداً در ملک غصبی نماز کند نماز صحیح است یا نه جواب
باطلست هرچند نماز مستحبی باشد یا خود غاصب نباشد پس اگر از روی جهل یا نسیان در ملک غصبی
نماز کند چه صورت دارد ج نماز صحیح است و اگر عرفا اجرت دارد ضامن است پس هرگاه بغیر حق
کسی را بملک غصبی حبس کردند یا آنکه بجهت نفس محترمه خود یا دیگران گرفتار شده بر فرار در
مکان غصبی پس در آنجا نماز کرد نمازش صحیح است یا نه ج اگر چاره بیرون رفتن از مکان غصبی ندارد
نماز در آنجا صحیح است پس احکام پوشانیدن عورت و لباس مصلی را بیان فرمائید جواب
واجب و شرطست پوشانیدن عورت در نماز و واجب با قدرت و شعور در نماز سنت شرطست
چه آنکه نظر کننده باشد یا نباشد عورت در مرد قبل و دبر و بیضتین است و اولیتین و ما بین رکبه
و سره از عورت نیست و نه ما بین رکبه و نصف ساق لکن بهتر پوشانیدن جمیع است و عورت در زن
که واجب پوشانیدن آن در نماز تمام بدنست مگر رو و دو کف دست و دو قدم هرچند بهتر پوشانیدن
جمیع آنها است مگر از مقداری از اطراف موضع سجود از پیشانی پس واجبست پوشانیدن موی سر
زنان یا نه ج بلی واجبست پس پاک بودن لباس و بدن مصلی واجب و شرط صحت نماز است یا نه
ج بلی واجبست و شرط صحت است پس شرطست در لباس مصلی که مباح باشد یا نه ج بلی شرطست
بتفصیلی که در مکان نماز ذکر شد پس در لباس غصبی نماز کردن جایز است یا نه ج جایز نیست

بلکه جایز نیست ... با شک مردم مساوی باشد طهرانی مدظله العالی

نماز صحیح است مگر در صورت جهل بحکم از روی تقصیر طهرانی مدظله العالی

بلکه احوط طهرانی مدظله العالی

علی الاحوط طهرانی مدظله العالی

پوشانند عورت باشد چه نباشد بلکه باطلست هرگاه باختیار و علم بغصب بودن پوشیده
باشد پس هرگاه از روی اجبار یا علم بغصبی نداشتن یا فراموشی نماز کرد در لباس غصبی صحیح
یا نه ج صحیح است بلی اگر در عرف کرایه داشته باشد ضامن است پس آیا لباس مصلی از چه
بایست باشد ج جایز است از جمیع نباتات مثل پنبه و کتان و غیر آن و همچنین از پوست حیوان
ماکول اللحم باشد که بودن هرچند دباغی نشده باشد و همچنین جایز است بودن تحت نماز
گذار از پشم و کرک و مو و پر حیوان ماکول اللحم هرچند تذکیه نشده باشد و یا از مرده کنده شده
باشد و بر تقدیر کندن واجبست شستن موضعی که رسیده است بمرده بارطوبت پس اگر
لباس مصلی حریر محض باشد چه صورت دارد ج از برای مردان حرام و مبطل نماز است اگر
چه ساتر نباشد مثل بند زیر جامه و غیر آن و اما از برای زنان مباح و جایز است چه در نماز و
چه در غیر نماز و ممزوج با پنبه نماز در آن صحیح باشد هرچند ممزوج ده یک باشد بلکه مادامی
که ممزوج مضمحل نشود بنحوی که بنامند او را حریر جایز است از برای مردان نیز پس ماهوت که
همیشه مسلمانان در بازار خودشان مشغول بیع و شرا او هستند و همیشه علما و ارباب دیانت
و اهل خبره میخرند و میپوشند در این زمان بعضی شبهه در میان انداخته اند که احتمال فانی کردن
بعضی از اجزاء غیر ماکول اللحم در ماهوت میرود بمحض القاء این شبهه آیا در نماز احتراز و اجتناب
لازم است یا نه ج اعتنا بنحو شبهه و احتمالات که نزد اهل خبره از درجه اعتبار ساقط است پس
جایز است ختم مصلی ها با طلا باشد یا نه ج از برای مردان جایز نیست بلکه نماز باطلست اگرچه
ساتر عورت هم نباشد و از برای زنان مباح و جایز است پس انگشتر طلا در دست نمودن مرد
چه صورت دارد ج حرام است و لکن حرام نیست همراه داشتن طلا در نماز چه سکه دار باشد و چه
غیر سکه دار پس حمل نجس یا متنجس مثل دستمال یا کیسه در نماز چه صورت دارد ج جایز است
بهتر اجتنابست پس چیزیکه ساتر عورت نباشد و نجس یا متنجس باشد به پیچند بر جیب یا بغل
گذارند آیا در نماز جایز است یا نه ج بلی جایز است و بهتر اجتناب از آنست پس هرگاه زنی چیز

... طهرانی مدظله العالی

لباس نجس پوشیده چاره ندارد در نماز تکلیفش چیست ج اگر ناظر محرمی حاضر باشد با همان
لباس نماز کند و اگر ممکنست تطهیر و ناظر محترم هم نباشد تطهیر لباس نماید و نماز بخواند پس اگر
زنی بغیر از لباس غصبی ندارد و ناظر محترم نیز حاضر نباشد در این لباس جایز است نماز کردن
یا نه ج جایز نیست بلکه باید برهنه نماز کند پس اجزای حرام گوشت مثل موی گربه و غیره
در نماز حملش جایز است یا نه ج جایز نیست نماز با او باطلست پس اجزای انسان مثل مو و
یا دندان همراه مصلی باشد نمازش صحیح است یا نه ج بلی صحیح است اگرچه از غیر باشد پس
هرگاه نجاست در لباس باشد فراموش کند با آن لباس نماز کند نمازش صحیح است یا نه جواب
صحیح نیست اعاده باید کرد و اگر وقت گذشته باشد قضا میکند پس اگر لباس نجس بود و
مصلی نمیدانست بعد از نماز مطلع شد نمازش چه صورت دارد ج صحیح است و اگر وقت باقیست
بهتر اینستکه اعاده کند و اگر وقت گذشته قضائی براو نیست پس اذان و اقامه واجبست یا
مستحب ج مستحب موکد است در نمازهای پنجگانه یومیه و تاکد استحباب اقامه از اذان بیشتر است
و در سایر نمازها مشروع نیست یعنی گفتنش حرام است فرقی نیست در فرایض یومیه ما بین اینکه
ادائی باشد یا قضائی در سفر باشد یا در حضر در نماز جماعت باشد یا فرادی در حال صحت
باشد یا مرض نماز گذار مرد باشد یا زن بلی در ادا و سفر و جماعت و حال صحت زیاده مردان
تاکد استحباب بیشتر است پس کیفیت اذان و اقامه را بیان فرمائید ج اذان چهار تکبیر است
بلفظ الله اکبر و دو شهادت توحید بلفظ اَشْهَدُ اَنْ لا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰه و دو شهادت در
رسالت بلفظ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّٰهِ و شش حی علی که دو تای آن بلفظ حی علی الصلوة
و دو تای آن بلفظ حی علی الفلاح و دو تای آن بلفظ حی علی خیر العمل است و دو تکبیر مانند
پیش و دو تهلیل بلفظ لا اله الا الله و شهادت بر ولایت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام جزو اذان
نیست و لکن بقصد قربة بعد از ذکر رسول خدا صلی الله علیه و آله خوبست اگر بقصد جزئیت
بگوید حرام است و اقامه مثل اذانست مگر آنکه در اول دو تکبیر نیست و در آخر آن یک تهلیل

نیست و زیاد باید کرد بعد از حی علی خیر العمل دو قد قامت الصلوة پس فصول اذان هجده فصل
است و فصول اقامه هفده فصل پس هرگاه مصلی اذان و اقامه را فراموش کند داخل در نماز شود
چه صورت دارد ج اگر پیش از رکوع رکعت اول متذکر شد جایز است نماز را قطع کند اذان و اقامه را
بگوید و نماز را از سر بگیرد و داخل در نماز شود و بهتر قطع نکردنست پس هرگاه کسی وارد مسجد
شد که نماز جماعت بگذارد دید که امام جماعت از نماز فارغ شده و صف جماعت بهم خورده لکن
بعضی دو نفر از اهل جماعت باقی هستند برچنین کسی گفتن اذان و اقامه جایز است ج جایز نیست
هرچند قصد جماعت را نداشته باشد پس مقارنات نماز چند چیز است و کیفیت آنرا بیان فرمائید
ج مقارنات نماز یازده چیز است اول نیت و حقیقت آن و آنچه معتبر است در آن از قصد و تعیین
نمودن در آنچه مشترک باشد و قصد قربة گذشت در مبحث وضو و قصد وجوب و واجب و
استحباب در مستحب و ادا در وقت و قضا در غیر وقت و اتمام در حضر و قصر در سفر و غیر اینها
ضرور نیست لکن بهتر اعتبار نمودن جمیع آن چیزهائیست که ذکر شد و معتبر نیست تلفظ در نیت
بلکه در نمازهای پنجگانه در جمیع مکروه است هرگاه اقامه گفته شود بلی اگر نیت بدون تلفظ ممکن
نباشد در اینصورت تلفظ من باب المقدمه واجبست و وقت نیت از اول نماز است و حاصل
[illegible] معتبر است مستمر داشتن نیت تا آخر
نماز واجبست [illegible] نمازهای واجبه و شرطست نه رکن لکن شرط وجودیست یا این
[illegible] باطل میکند چه ترک شود بعمد چه فراموشی چه ندانستگی
[illegible] در این نماز دوم قیامست و واجبست ایستادن در
[illegible] باشد خواه غیر یومیه در حال تکبیرة الاحرام و قیام متصل برکوع
[illegible] برکوع میرود و در حال قرائت و بعد از رکوع هرچند در
[illegible] در حال تکبیرة الاحرام و قیام متصل برکوع نیز رکنست و مراد
[illegible] باطل کند نماز را هرچند سهواً باشد پس قیام یعنی چه ج

ایستادن برو روی دو پا در حال حتیا و باید پاها را از یکدیگر اسقدر دور نکذارد که بیرون رود از صورتیکه متعارفست و همچنین باید استقرار داشته باشد در حال قیام س اگر عاجز شد از ایستادن چکند ج اگر ممکنست تکیه کند و اگر ممکن نشد و عاجز شد بنشیند نشسته تکیه کند و اگر از ان هم عاجز شد بخوابد بدست راست و بقبله اگر از ان هم عاجز شد بخوابد بدست چپ رو بقبله اگر از ان هم عاجز شد بخوابد بر پشت پاها رو بقبله باشد و اگر احوالش بهتر شد بعکس مذکور بر کردد و اگر کوتاهی کند نمازش باطلست سیم تکبیرة الاحرام بدانکه واجبست تکبیرة الاحرام و ان رکن نماز است باطل میشود نماز بترک ان خواه بر وجه عمد باشد یا سهو یا جهل و همچنین حکم در هر رکنی و مجزی نیست از ان تکبیر رکوع و نه مجزیست یك تکبیر از برای تکبیرة الاحرام و رکوع یعنی از دو تا مجزی نیست و الا اگر بقصد تکبیرة الاحرام بکوید و برکوع رود قطعا مجزیست و نماز ماموم در حالیکه برسد و نرسد برکوع امام را و معتبر است در ان انچه معتبرا در نماز بر پا داشتن و قصد افتتاح با ان پس شروع بتکبیر کند و تمام نشده داخل رکوع شود ماموم یا غیر او و یا در بین بر خواستن بکوید نماز او باطلست و واجبست تلفظ کردن بتکبیرة الاحرام بلفظ الله اکبر بد و همزه قطع چه بجهر بکوید چه باخفات س هرگاه تکبیری کفت و شك نمود که تکبیرة الاحرام است یا تکبیر پیش از رکوع یا تکبیر بعد از رکوع چه باید کرد ج در چنین صورت باید تکبیرة الاحرام قرار دهد س هرگاه تکبیری کفت شك میکند که این تکبیر پیش از رکوع بود یا بعد از رکوع تکلیفش چیست ج بنا را بتکبیر پیش از رکوع کذارد چهارم قرائت واجبست در رکعت اول و دوم از فرایض خواندن فاتحة الکتاب و یکسوره تمام بعد از ان و جایز است اکتفا کردن بحمد تنها در حال مرض و تعجیل بجهة امر مهمی و واجبست اسقاط سوره با تنکی وقت خوف و شبه این و از مقامات ضرورت و هرگاه عمدا مقدم بدارد سوره را بر حمد نماز باطل میشود بنا بر اصح س حمد رکن نماز است یا نه ج رکن نیست بلکه واجبست در نماز واجب و شرط صحت است چه در نماز واجب و چه در نماز

اگر بوجا ماده ادراك رکوع امام بکوید مجزیست ظلم الخراسانی مدظله

اگر اکتفا بان نماید و اعاده سوره را ننماید و الا صحیح است اگر بر نکردد بعدم قصد امتثال ظلم الخراسانی مدظله

بلکه جزء است در هر نماز ظلم الخراسانی مدظله

سنت و شرطیت ان در حال علم است س اگر حمد را فراموش کند نماز باطلست یا نه ج باطل نمیشود ولکن اگر هنوز داخل رکوع نشده بخاطرش اید بخواند خواه پیش از سوره باشد یا بعد از سوره و اگر بعد از سوره باشد حمد را بخواند و سوره را بعد از ان اعاده نماید و اگر داخل رکوع شده باشد و بخاطرش امد چیزی بر او نیست و بهتر دو سجده سهو کردنست بعد از نماز س اگر شك کند در خواندن حمد و سوره بعد از داخل شدن در رکوع چه صورت دارد ج این شك اعتباری ندارد س هرگاه شك کند در خواندن حمد بعد از داخل شدن در سوره چه باید کرد ج اعتباری در این شك نیست بلکه اگر شك در ایه بعد از داخل شدن در ایه دیکر باشد نیز اعتباری ندارد لکن در اینصورت بر کردد و ایه را بخواند بقصد قربت مطلقه نه جزئیت س ایا واجبست رعایت اداء حروف از مخارج و غیر اینها یا نه ج بلی واجبست رعایت مخارج و رعایت حرکات اعرابیه و بنائیه و تشدید و سکون لازم و بعضی مراعات مد واجب را که مد متصل باشد هم واجب دانسته اند و لیکن دلیل واضح بر وجوب مراعات مد مطلقا نیست ولی احتیاط حسن است و حفظ ترتیب ما بین ایات و کلمات و حروف و موالات ما بین اینها واجبست س ایا جایز است وقف بحرکت و وصل بسکون یا نه ج بلی جایز است و بهتر در عایت انها است س تنوین و نون ساکن اگر بحروف یرملون برسد ادغام واجبست یا نه ج واجب نیست بلکه بهتر رعایت انست س در رکعت سیم و چهارم مخیر است در خواندن حمد و تسبیح اربعه یا نه ج بلی مخیر است و افضل تسبیح اربع خواندنست چه برای امام و چه برای ماموم و چه منفرد س تسبیح اربع یکمرتبه خواندن کافیست یا نه ج بلی یکمرتبه خواندن کفایت میکند و احوط سه مرتبه خواندنست س چهار سوره عزیمه را در نماز خواندن جایز است یا نه ج جایز نیست بلکه حرام است س ایا قرائت جهر و اخفات واجبست یا نه ج بلی واجبست از برای مردان در نماز صبح و در رکعت اول و دوم نماز مغرب و عشا جهر کردن و در نماز ظهر و عصر اخفات نمودن و از برای زنان مخیر است در

در رکوع است

نماز جهریه و بعضی اضافات این دو وقتی است که نامحرم صوت او را بشنود والا معین
است اخفات پنجم رکوع است و واجبست در هر رکعت از فرایض و نوافل یک رکوع و آن رکن
است و زیاد کردن و کم نمودن آن عمداً یا سهواً باطل میشود نماز مگر در جماعت که زیادتی
رکوع بجهت متابعت امام مبطل آن نیست و لازم است خم شدن در آن بنحو متعارف بحدیکه
هرگاه دستها را بر زانو گذارد بتواند دست خود را اگرچه تمام سر انگشتان باشد
بزانوی خود برساند و بهتر از این تمام کف دست خود را بزانو گذارد پس هرگاه کسی رکوع را
فراموش کرده و وقت سجده پیشانیش بمهر نرسیده متذکر شد چه کند ج برگردد
بقیام برود برکوع و ذکر رکوع را بگوید نمازش صحیح است پس هرگاه بحد رکوع خم شد
فراموش کرده رکوع را رفت بسجده پیشانیش بمهر نرسیده بیادش افتاد تکلیفش چیست ج
باید خمیده برگردد تا بحد رکوع و رکوع را بجا آورد و راست شود برود بسجود و نماز را
تمام کند و بعد از آن احتیاطاً اعاده نماید ولکن این احتیاط استحبابیست واجب نیست پس
ذکر رکوع واجب است یا نه ج بلی واجبست پس اذکار رکوع چیست ج اذکار رکوع مجزی
در فقه و واجبش همان یکمرتبه گفتن ذکر کبیر که آن سبحان ربی العظیم و بحمده است یا ذکر
صغیر سه مرتبه سبحان الله و مستحبست که طول بخواند تا که عبارت از سه مرتبه یا پنج
مرتبه یا هفت مرتبه باشد ششم سجود است و آن واجبست در هر رکعتی از نماز واجب دو
سجده و اگر ترک شود دو سجده در یک رکعت از نماز باطل میشود نماز خواه بعمد باشد یا سهو
باشد یا بجهل و هم چنین باطل میشود نماز هرگاه دو سجده زیاد کند عمداً یا سهواً و کم
کردن یک سجده یا زیاد کردن آن مبطل نیست براصح مگر آنکه از روی عمد باشد پس سجود
بچه متحقق میشود ج متحقق سجود بخم شدن و گذاشتن پیشانی است و مجرد گذاشتن پیشانی
شود و کفایت میکند رسیدن بمقدار درهم از پیشانی تا اسم التحقق پس حد پیشانی چه مقدار
است ج بحسب طول از اول رستنگاه موی سر است تا سر دماغ و ابروها و بحسب عرض ما بین

در سجود است

جبینین است پس آنچیزهائی که در سجده معتبر است چند چیز است ج هفت چیز اول
گذاشتن شکم دستها و زانوها و دو انگشت بزرگ از پاها است با گذاشتن پیشانی بر زمین
و با اخلال بیکی از این هفت موضع عمداً عمل باطل میشود بخلاف صورت سهو و فراموشی و نحو آن
پس هرگاه عاجز شد از گذاشتن شکم دستها بر زمین چکند ج باید پشت دستها را بدل از
شکم آن قرار دهد و با عجز از آن آنچه را که بکف دست نزدیکتر است آنرا بگذارد الاقرب فالاقرب
دوم ذکر است بنحویکه در رکوع گذشت ولی در اینجا اینستکه بجای العظیم الاعلی بگوید
یعنی سُبحانَ رَبِّیَ الاَعلی وَ بِحَمدِهِ بگوید هرگاه اختیار تسبیح کبری نماید و اگر تسبیح صغری را
اختیار نمود سه دفعه سبحان الله بگوید سیم طمانینه و آرام گرفتن است بقدر ذکر واجب
چهارم بودن هفت عضو مذکور بر زمین و شبهات آن قبل از شروع در ذکر تا فراغ از ذکر پنجم
برداشتن سر از سجده اولی و نشستن بر حالت اعتدال و اطمینان چنانچه در سر برداشتن از
رکوع ذکر شد ششم آنکه خم شود از برای سجود تا بحدیکه محل پیشانی مساوی با محل ایستادن
شود پس در سجده پستی و بلندی تا چه حد ضرر ندارد ج بقدر قطر یک آجر که چهار انگشت
مضموم باشد مضر نیست پس اگر کسی عاجز شود از سجده کردن چکند ج باید خم شود بقدری
که بتواند و محل سجود را بلند میکند بقدری که بتواند در پستتر از آن سجده نماید و اگر
بهیچ قسم نتواند خم شود بجای آن بسر اشاره مینماید و اگر نتواند بسر اشاره کند بدو چشم
اشاره نماید پس بچه چیز سجده میتوان کرد ج چیزیکه یصح السجود علیه میباشد زمین است
و هر چه از زمین میروید مگر آنچیزهائی که انسان میخورد و معدنی هم نباشد و اما سنگ
و کلوخ و چوب و حصیر و برگ درخت حتی برگ انگور در زمانیکه او را نمیخورند و کاغذ
چه از چوب باشد و چه غیر چوب و رنگدار باشد یا بیرنگ جایز است پس بچوب ابنوس سجده
صحیح است یا نه ج بلی صحیح است اگرچه کنده باشد پس بر تنباکو و تنن سجده میتوان کرد
یا نه ج بلی میتوان کرد پس بر پوست انار و پوست بادام و پوست گردو و پوست هندوانه

و پوست خربزه سجده کردن صحیح است یا نه ج بلی صحیح است س بر قلم و قصب یعنی نی و مسواک
و کاه و علف سجده جایز است یا نه ج بلی جایز است و آنچه از ما یصح السجود علیه گرفته شد در
حال اختیار است و لکن افضل تربت سید الشهدا علیه السلم است و در حال اضطرار یا تنگی وقت
اگر تمکن از اشیاء مذکوره نشد بر ثوب کتان سجده کند و اگر آن هم میسر نشد بر معادن مثل
فیروزج و عقیق و غیر آن سجده کند و هرگاه هیچکدام از اینها میسر نیست بر پشت دست
سجده کند هفتم تشهد است و آن واجبست اما رکن نیست در رکعت دوم از هر نمازی
بعد از سجده اخیره و در رکعت سیم از مغرب و رکعت چهارم از عشا و ظهر و عصر و کیفیت
آن گفتن شهادتین و صلوات فرستادن بر محمد و آل او است و ظاهر آنستکه متعین است
که باین نحو بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و
رسوله اللهم صل علی محمد و آل محمد و غیر از این مجزی نیست و در نماز مستحب شرط صحت
است و واجبست نشستن بقدر ذکر واجب و همچنین واجبست قرار گرفتن در حال ذکر و
واجبست در ذکر محافظت بر عربیت س هرگاه فراموش کند تشهد اول را و بخاطرش بیاید
پیش از داخل شدن در رکوع چکند ج واجبست که برگردد و بنشیند و تشهد را بجا آورد
و برخیزد و نماز را تمام کند و از برای قیام بیجا دو سجده سهو واجب نیست س هرگاه بعد
از داخل شدن برکوع بخاطرش آید که تشهد را نخوانده چکند ج نماز را تمام کند و بعد از نماز
واجبست قضا تشهد را بخواند و دو سجده سهو واجب بجا آورد س اگر پیش از سلام متذکر
شود که تشهد آخر را نخوانده چه باید کرد ج قضا آنرا بخواند و دو سجده سهو واجب
بجا آورد اگر منافی که عمدا و سهوا نماز را باطل میکند بجا آورده باشد س اگر دو
سجده را در رکعت آخر فراموش کند و سلام نماز را داد و بعد بخاطرش آمد که دو
سجده را نکرده تکلیفش چیست ج برگردد و دو سجده را بجا آورد و تشهد را بخواند
و دو سجده سهو واجب برای سلام بیجا بجا آورد اگر منافی عمدی و سهوی سر نزده

باشد و بهتر اینستکه این نماز را دوباره اعاده کند س هرگاه در رکعت آخر یک سجده را فراموش
کرد و سلام نماز را داد چه صورت دارد ج قضا سجده را بکند و دو سجده سهو واجب
برای سجده منسیه بکند هشتم سلام است و آن از جمله اجزاء واجبه نماز است بیرون
میرود شخص با آن از نماز و کفایت میکند در آن گفتن السلام علینا و علی عباد الله
الصالحین یا السلام علیکم و واجب نیست السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته
بلی مستحبست و از توابع تشهد دوم است و با آن از نماز بیرون نمیرود و بهتر محافظت
آنست اگرچه ترک آن موجب بطلان نیست اگرچه عمدا باشد و مستحبست در السلام
علیکم که ضم کند و رحمة الله و برکاته را و بهتر ترک نکردن آنست و معتبر نیست در بیرون
رفتن از نماز قصد خروج در وقت سلام دادن بلکه با وجود نیت خلاف و قصد بیرون
نرفتن از نماز خارج از آن میشود اگرچه بهتر در این حال اعاده نماز است نهم ترتیب است
و واجبست در نماز ما بین افعال و اجزاء آن و با عمل آوردن چیزی از آن در غیر محل
آن عمدا باطل میشود و اما سهوا پس اگر در ارکانست یعنی رکنی را بر رکن سابق مقدم
داشتن نیز موجب بطلان نماز است و در غیر آن چون اتیان برکوع پیش از اتیان بقرائت و هم
چنین در اجزاء غیر رکنیه بعضی نسبت ببعض دیگر مبطل نیست و با امکان رعایت ترتیب
در آنها در صورت داخل نشدن در رکنی از ارکان واجبست عود بسوی سابق
و با ترتیب عمل آورد عملش صحیح است دهم موالاتست و آن واجبست در افعال نماز یعنی
پی در پی بودن آنها بنحوی که صورت عمل محو نشود و با فصل ما بین افعال آن بقسمی که ماحی
صورت نماز باشد باطلست حتی در صورت سهو و همچنین واجبست در تکبیر موالات
میان کلمات آن و همین حکم در قرائت و اذکار و تسبیحات جاریست نسبت بکلمات و آیات
و حروف و با بقا محل اعاده مینماید آیه یا کلمه را که رعایت موالات در آن نکرده و با
فوات محل هرگاه ترک موالات از روی عمد بوده نماز باطل و الا صحیح خواهد بود بشرط

انکه موالات در نماز فوت نشده باشد کراز ترک ان بصورت نماز لازم میاید انچه شنیدی در موالات بمعنی مذکور بود اما زیاده بران که عبارت بوده باشد از پی در پی بودن بحسب عرف پس ترک ان از روی عمد باعث بطلان نماز است عمدا و اما از روی سهو پس بیان ان در مبطلات نماز خواهد امد یازدهم ذکر است و ان عبارتست از اذکار رکوع و سجود و تسبیحات اربعه چنانچه پیش گذشت س قنوت در نماز واجبست یا نه ج واجب نیست بلکه مستحبست در هر یک از فرایض یومیه غیر از نماز جمعه چه در صلوة جهریه باشد چه اخفاتیه و بهتر ترک نکردن انست و محل ان پیش از رکوع رکعت ثانیه است بنا بر اصح بعد از فراغ از قرائت س اگر فراموش کرد قنوت را و رفت برکوع و در رکوع بیادش امد چکند ج بعد از رکوع و قبل از سجده انرا بجا میاورد و اگر در این وقت متذکر نشد بعد از فراغ از نماز بجا میاورد اگرچه زمانش هم طول بکشد س هرگاه عمدا کسی قنوت را ترک نمود جایز است در غیر محل بجا اوردن ان یا نه ج جایز نیست و انچه مذکور شد در غیر نماز جمعه بود اما در نماز جمعه پس مستحبست دو قنوت یکی پیش از رکوع رکعت اولی و یکی بعد از رکوع رکعت دوم س ایا مستحبست در هر نافله قنوت یا نه ج بلی مستحبست و مؤکد است در نافله وتر در همان رکعت پیش از رکوع س ایا در قنوت معتبر است قول مخصوصی یا نه جواب معتبر نیست بلکه کفایت میکند انچه اختیار میکند از ذکر و دعا س کمتر قنوت جایز است یک سبحان الله یا یک بسم الله یا یک لا اله الا الله یا نه ج بلی مجزیست چه عجله در اتمام نماز داشته باشد یا نه و بهتر متابعت ادعیه ماثوره و ایات قرانیه و کلمات فرج است خصوصا در جمعه و تتمه و سلام علی المرسلین از کلمات فرج است ولی اگر در قنوت نگوید عیبی ندارد س ایا در قنوت و غیر قنوت از سایر افعال نماز دعا کردن بفارسی جایز است یا نه جواب بلی جایز است و نماز بان باطل نمیشود اگرچه وظیفه قنوت بان بعمل نماید بنا بر اظهر و همچنین غیر ان از اذکار مستحبه پس قصد ورود و استحباب بخصوص در ان نماید س ایا

مشکلست دعا بفارسی چه در قنوت و چه در غیر آن و همچنین است مغلوط ظهر الحال کما منه ظله

جایز است دعای مغلوط در ماده کلمات و اعراب انها یا نه ج حکم دعای مغلوط حکم دعا بفارسی است در همه احکام گذشته س در جاییکه دعا فارسی جایز است چه در قنوت و چه در غیر قنوت بلفظ ترکی و هندی و غیر ان جایز است یا نه ج بلی جایز است هر از اینها بلفظ عربی است س تعقیبات بعد از نماز چه فرایض چه نوافل محلی از ثواب و بیان فرمایید ج ثوابش لا یعد و لا یحصی است چنانکه در اخبار اهلبیت علیهم السلام مذکور است و اثر ان در زیادتی روزی بیشتر است از سفر کردن بجهت کسب روزی و تعقیبات برای فریضه مؤکدتر است از تعقیبات برای نافله و تعقیبات بسیار است و در این رساله گنجایش ذکر انها نیست و افضل تعقیبات در نماز واجب و سنت تسبیح حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها است و کیفیت ان باین نحو است که اول سی و چهار مرتبه لفظ تکبیر یعنی الله اکبر و سی و سه مرتبه الحمد لله و سی و سه مرتبه سبحان الله بگوید و سنتست بعد از هر نماز فریضه سوره قل هو الله خواندن و همچنین سنتست پیش از انکه بگرداند پای خود را سه مرتبه بگوید اَسْتَغْفِرُ اللهَ الَّذی لا اِلٰهَ اِلّا هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّومُ ذُو الْجَلالِ وَالْاِکْرامِ وَاَتُوبُ اِلَیْهِ و در حدیث است که هر کس بخواند او را امرزند گناهان او هر چند مثل کف دریاها باشد و همچنین سنتست بعد از نماز صبح و مغرب در هر یک هفت مرتبه بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحیمِ لا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ اِلّا بِاللهِ الْعَلِیِّ الْعَظیمِ که باعث دفع هفتاد نوع از انواع بلاها میشود که پستترین انها دیو و برص و دیوانگی است اگر از اشقیا باشد محو میشود از دیوان اشقیا و نوشته میشود در سعدا ثواب او س کیفیت نماز ایات و سبب ان از ابتدا بیان نمایید ج بدانکه سبب ایات عبارتست از گرفتن افتاب و ماهتاب چه تمام قرص انها گرفته شود چه بعض انها از ان خوف حاصل بشود یا نه و زلزله و بادهای سیاه و سرخ و زرد بر نحو غیر معتاد و تاریکی شدید و صاعقه و علامات مخوفه که در اسمان ظاهر میشود یا در زمین چون فرو رفتن ان و مدار در خوف بر اغلب مردم است نه ترسیدن نادری از ایشان مناط حکم نیست س نماز خسوف و کسوف تا چه قدر ادا میشود ج وقت ادا کسوف و خسوف

از اول گرفتن قرص تا تمام انجلاء است بنا بر اصح و همچنین نماز هر آیتی که وقت آن وسعت نماز را داشته باشد پس وقت اداء آن نماز عبارتست از آن وقت و احوط در کسوف و خسوف آنستکه پیش از شروع در انجلا نیت ادا نماید و بعد از شروع در انجلا و قبل از تمام انجلا نیت قربة مطلقه بکند و اگر مقدار یک رکعت از وقت را درک نماید نماز او اداء است چنانکه در یومیه گذشت اما اگر آیه بنوعی باشد که وقت آن وسعت نماز را نداشته باشد مثل زلزله که در اغلب اوقات بر این وجه است و مثل صیحه و رعد و برق شدید پس واجبست که مقارن آن شروع در نماز کند و اگر عصیان کند و مقارن آن بجا نیاورد باید در غیر آن وقت بجا آورد تا آخر عمر اداء است س نماز آیات چند رکعتست تفصیلا بیان فرمائید ج دو رکعتست و هر رکعت پنج رکوع و دو سجود است و تفصیل آن اینستکه تکبیرة الاحرام بگوید حمد و سوره بخواند و بعد برود برکوع و ذکر رکوع را بگوید باز راست شود و حمد و سوره بخواند باز برکوع برود و ذکر رکوع را بگوید بعد راست شود و حمد و سوره بخواند و برود برکوع و ذکر رکوع را بگوید و راست شود و حمد و سوره بخواند و برود برکوع و راست شود برود بسجود و هر دو سجده را بجا آورد و راست شود شروع برکعت دوم کند همچنانکه در رکعت اول مذکور شد رکعت دوم را بجا آورد بعد تشهد بخواند و سلام بدهد مثل سایر نمازهای یومیه سؤال نماز آیات چند قنوت دارد ج پنج قنوت دو قنوت از آن در رکعت اول که یکی پیش از رکوع دوم و یکی پیش از رکوع چهارم باید خواند و در رکعت دوم سه قنوت یکی پیش از رکوع اول و یکی پیش از رکوع سیم و یکی پیش از رکوع پنجم و این قنوتها مستحب است و واجب نیست و همچنین مستحبست پیش از هر رکوع و بعد از آن تکبیر گفتن و همچنین مستحب است سمع الله لمن حمده گفتن بعد از رکوع پنجم در رکعت اول و بعد از رکوع پنجم در رکعت دوم س آیا فرقی هست در شکیات و سهویات میان نماز آیات و یومیه یا نه ج فرقی نیست و هرچه در آنها معتبر است در اینجا هم معتبر است مگر در رکوعات مثل اینکه شک میکند

که آیا چهار رکوع کرده ام یا پنج یا بیشتر بنا را بر اقل میگذارد و نماز او صحیح است س مبطلات نماز چند چیز است ج مبطلات نماز دوازده چیز است اول حدث مطلقا و آن در هر وقتیکه واقع شود نماز را باطل میکند اگرچه در میم از آخر سلام باشد چه بعمد چه بفراموشی مگر در مواضعیکه ذکر شد از مسئله مبطون و مسلوس و مستحاضه س احداثیکه نماز را باطل میکند آیا وضو و غسل و تیمم را نیز باطل میکند یا نه ج بلی باطل میکند س حدث اصغر که صادر و غسل را باطل کرده و باره باعث غسل کردن میشود یا نه ج غسل کردن نمیخواهد ولیکن وضو باید بگیرد بجهة نماز دوم تعمد تکفیر است یعنی گذاشتن یکی از دو دستها است بر دیگری بنحویکه عامه میکنند خواه در زیر ناف یا در بالا از آن در حال اختیار نه در حال تقیه سیم التفات کردن بتمام بدنست بطرف پشت سر یا بجانب یمین یا یسار بلکه بسوی ما بین یمین و یا یسار نیز اگر بنحوی باشد که بیرون برود بسبب آن از استقبال پس جمیع اقسام مذکوره مبطل نماز است اگر عمدا بعمل آورد آنها را بلکه اقوی بطلان نماز است بالتفات کردن بروی تنها بطرف پشت سر اگر فرض شود که ممکن باشد التفات بر او بدون انحراف تمام بدن بنحویکه از استقبال بیرون برود س هرگاه کسی سهوا التفات کند از قبله بقدریکه خارج نشود یا از مشرق یا مغرب نمازش صحیح است یا نه ج بلی صحیح است هرچند بتمام بدن باشد چهارم تکلم کردنست عمدا هرچند بیک حرف مهمل باشد و اما سهوا پس مبطل نیست هرچند بگمان بیرون رفتن از نماز باشد یعنی چنین خیال کند که از نماز بیرون رفته است س در نماز تنحنح کردن یا نفخ کردن یا ناله کردن یا آه کشیدن و مثل اینها چه صورت دارد ج اگر اصوات اینها باعث بر تکلم بدو حرف نباشد عیبی ندارد و اگر باعث شود مبطل نماز است و آنچه ذکر شد در تکلم بکلام آدمیین بود اما قرائت قرآن و دعا و مناجات و امثال اینها پس خواندن و گفتن اینها ضرر ندارد مگر آنکه بر وجه محرم باشد مثل دو سوره بعد از حمد بخواند یا آنکه آیه از سجده واجب تلاوت نماید س اگر کسی در اثنا

نماز بر مصلی سلام کند بقصد تحیة تکلیف مصلی چیست ج جایز است از برای مصلی رد
ان بلکه واجبست اگرچه سلام بغیر از صیغه قرانیه باشد پس اگر ترک کند جواب سلام را
چه صورت دارد ج در اینصورت بر دو قسمست یکی انکه مشغول نشود بچیزی که منافی بر جواب
گفتن باشد از قرائت و نحو ان از اقوال نماز بلکه ساکت بماند تا بمقدار زمانیکه وسعت
جواب را داشته بگذرد دوم انکه مشغول شود بجای جواب سلام بچیزیکه منافی و منافی
انست و قسم اول حکم بصحت نماز انسان اقرب است و حکم بصحت ان از قسم دوم اگرچه فی الجمله خالی
از تامل نیست لکن حکم بصحت نماز در هر دو قسم اقوی و اظهر است و لکن بهتر اعاده نماز است
در هر دو صورت خصوصا در صورت ثانیه بلی بسبب ترک ان گناه کار است و واجبست اینکه
جواب مثل صیغه سلم باشد هر چند بغیر صیغه قرانیه که سلم علیکم است بوده باشد و بهتر
مراعات مثلیت در تعریف و تنکیر و افراد و جمعست در صیغ اربعه که عبارات از سلم علیک
والسلم علیک و السلم علیکم و سلم علیکم است پنجم قهقهه کردنست اگرچه از روی اختیار
نباشد و ان خنده ایست که مشتمل بر اواز و مد و ترجیع باشد و احتیاط در اجرای بطلان
بر مطلق اواز است و تبسم که انرا لب خنده میگویند مبطل نیست اگرچه عمدا باشد ششم
گریستن با اواز است بجهت امر دنیوی خواه از جهت فوت ان باشد یا از جهت طلب ان
لکن هرگاه سهوا باشد موجب فساد نمیگردد پس گریستن بی اواز چه میفرمایید ج
احتیاط لازم اعاده ان نماز است و گریستن بر امر اخروی اگرچه با اواز باشد مبطل نیست
و کسیکه بی اختیار شود و گریستن در امر اخروی اگرچه با اواز باشد مبطل نیست و کسیکه
بی اختیار شود در گریستن در امر دنیوی عمل او باطلست هفتم فعل کثیر یا قلیل است که
صورت نماز را بر هم زند هشتم خوردن و اشامیدن است اگرچه قلیل باشد و فرو
بردن چیزیکه در دهن است ضرر ندارد و مستثنی است از این حکم اب خوردن در نماز وتر
از برای کسیکه تشنه باشد و قصد روزه هم کرده باشد و بترسد از انکه صبح داخل شود

ویابد

جاهل از اشکال نیست ظاهرا شاید

جاهل از اشکال نیست ظاهرا شاید

و باید منافی محل نماز گذار و دو ویدن اب بقدر دو کام یا سه کام بیشتر نباشد و انیا نهم منافیات
دیگر هم نماید نهم گفتن امین بعد از سوره حمد است عمدا با اختیار پس در حال سهو و اضطرار
ضرر ندارد دهم شک در عدد رکعات نماز دو رکعتی یا سه رکعتی یا در دو رکعت اول از
نمازهای چهار رکعتی است یازدهم زیاد کردن جزئی یا کم کردن در نماز است و از دهم
قرائت سوره تین است بعد از حمد در رکعت اول و حده از نمازهای واجب پس شکیات بر چند قسم
است ج بر سه قسم است قسم اول اعتباری در ان نیست باینمعنی که اعتنا بان شک نباید
نمود قسم دوم در هر صورت بعد از فکر زیاد که در شک ماند باطلست قسم سیم صحیح است
با شرایطیکه ذکر میشود پس انشکهائی که اعتبار ندارد چند نوعست ج بر پنج نوع
میباشد اول شک بعد از سلام است باینمعنی که سلم نماز صبح را مثلا داده شک میکند که
ایا یک رکعت کرده ام یا دو رکعت اعتنا بچنین شکی نکند و نمازش صحیح است و همچنین در
سایر نمازها و عدم اعتنا بشک بعد از فراغ از نماز در صورتیستکه یکطرف شک صحیح باشد
چنانکه در مثال مذکور و الا اگر از هر دو طرف باطل باشد مثل اینکه بعد از فراغ
از نماز صبح شک کند که ان نماز یک رکعت شد یا سه رکعت در اینصورت ان نماز باطلست و
واجبست که انرا اعاده نماید دوم شک بعد از وقت یعنی وقت نماز ظهر یا عصر گذشته
داخل بوقت مغرب شده شک میکند که ایا نماز ظهر و عصر را تمام کردم یا نه اعتباری
بشک نیست و قرار بدهد که نماز را کرده ام سیم شک بعد از محل مثل انکه حمد میخواند شک
کند که تکبیرة الاحرام گفته ام یا نه بگوید گفته و همچنین در اثنا سوره خواندن شک
میکند که حمد را خوانده ام یا نه گوید خوانده ام و همچنین اگر از ایه یا ایه گذشت از کلمه
بکلمه که گذشت دیگر شک اعتبار ندارد و همچنین است در هر فعلی که داخل بفعلی دیگر
شده حتی در مستحبات مثل قنوت چهارم شک کثیر الشک و اعتباری بشک او نیست
چه شک ان در یک نماز باشد و چه در عدد رکعتها و چه در افعال انها و چه شک در

دو رکعت

یا بر شک... از کثیر الشک
بعد از بطلان نماز ...

دو رکعت اول یا در دو رکعت اخیر بشد در کثیر الشک نظر باهل عرف است واجب نیست
بر کثیر الشک بنکه ضبط عمل خود نماید بریک یا چیزی دیگر یا کسیر امر اقب احوال خود کند
در نماز اگرچه بهتر اینست بیخ شان امام و ماموم است با ضبط و حفظ نمودن دیگری خواه
بروجه علم باشد یا بروجه ظن و اعتبار شک ایشان نیست بلکه هریک رجوع نماید بدیگری
و عمل بمقتضای آن کنند و کیفیت اطلاع هریک از حال دیگری باشاره و قراین ایات
مناسب حال و ذکر مثل آنکه سه سبحان الله از برای اعلام بر سه رکعت بخواند پس اگر
امام یا ماموم علم داود کفایت از برای دیگری میکند و همچنین اگر مظنه دارد و
اشکال در اینصورت و قبیلت که از قول آنکه مظنه دارد از امام و یا ماموم مظنه از
برای دیگری بهم نرسد و الا متبع خواهد بود مظنه خود را بی اشکال و مثل است
هرگاه امام یا ماموم یقین داشته باشد بر چیزی و دیگری گمان داشته باشد بر چیز
دیگر و گمان او مبدل شود بگمان بهم رساندن بر آنچه یقین دارد دیگری بر آن اگر
هریک یقین بر چیزی داشته باشد یا گمان بر چیزی رجوع باعتقاد خود بکند پس
در قسم دوم اشکهائیکه در هر صورت نماز را باطل میکند چند است و در هشت صورت
نماز باطلست اول شک در رکعات نماز دو رکعتی از نمازهای واجب است مثل نماز صبح
یا نماز مسافر یا نماز طواف و غیره مگر نماز احتیاط که ذکر خواهد شد دوم شک در عدد
رکعات نماز سه رکعتی یعنی نماز مغرب مثل آنکه شک کند در حال تسبیح اربعه که آیا دو
رکعت یا سه احتیاط اینستکه فکر کند تا از صورت نماز که از بیرون برود هنوز بیرون
نرفته اگر علم یا مظنه اش بدو شد حمد و سوره را بخواند و نماز را تمام کند نمازش صحیح
است و اگر علم یا مظنه اش بسه رفت تسبیح اربعه را تمام کند و سلام نماز را بدهد و اگر در
شک باند در هر صورت که باشد خواه پیش از اکمال سجدتین و خواه بعد از آن نمازش باطل
است سیم شک در نمازهای چهار رکعتی که یکی طرف شک یک رکعت باشد در هر جا که شک

عمل بمظنه در غیر رکعتین اخیرتین از رباعیه خالی از اشکال نیست ظهر الحراسانی

گذشت اشکال در آن ظهر الحراسانی

گذشت اشکال در آن ظهر الخراسانی

گذشت اشکال در آن ظهر الخراسانی

اتفاق افتاد و در شک باقی ماند نمازش باطلست چهارم شک در نمازهای چهار رکعتی
که یا دو در میان باشد پیش از اکمال سجدتین مثل آنکه قنوت میخواند شک میکند که آیا
این دو رکعتست یا چهار رکعت بعد از فکر اگر علم یا مظنه اش بجائی نرفت و بحال شک
باقی ماند نمازش باطلست خواه در رکوع باشد خواه در قیام یا بعد از رکوع خواه در سجده
اول باشد و خواه در سجده دوم تا حدیکه ذکر را تمام کرده ولی سر را هنوز بلند نکرده نماز
باطلست پنجم در میان دو و پنج خواه بعد از اکمال سجدتین و خواه پیش از آن خواه در قیام
در هرجا که باقی ماند شک نمازش باطلست ششم در میان سه و شش در حال قیام که در
میان شک ماند نماز باطلست هفتم شک در میان چهار و شش است در هر صورت حکمش بطلان
نماز است هشتم یقین در شک و شک در عدد است مثل آنکه یقین در شک دارد و لکن
عدد رکعات را گم کرده نمیداند که یکیست یا دو یا سه یا چهار احوط اینست که فکر کند اگر
علم یا مظنه اش بجائی قرار گرفت بان عمل کند و اگر شک در حال خود باقی ماند نمازش
باطلست قسم سیم پس اشکهائیکه باطل کننده نماز نیست و نماز در آن صحیح است چند
صورت دارد و حج بر هشت صورتست اول شک در میان دو و سه بعد از اکمال سجدتین
بقدر مسمی تروی بکند هرگاه علم یا مظنه بطرفی قرار گرفت نمازش را تمام کند و اگر
در شک باقی ماند بنا را بر سه گذارد و یک رکعت دیگر بخواند که چهار رکعت شود و سلم
نماز را بدهد بدون منافی برخیزد و یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا
آورد نمازش صحیح است دوم شک در میان دو و سه و چهار بعد از اکمال سجدتین بنا را
بر چهار گذارد و سلام نماز را بدهد بعد دو رکعت نماز احتیاط ایستاده و دو رکعت نشسته
بجا آورد نمازش صحیح است و دو رکعت ایستاده را اول بخواند بعد دو رکعت نشسته را
سیم شک میان دو و چهار است بعد از اکمال سجدتین بنا را بر چهار میگذارد و سلم
نماز را میدهد بعد دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بجا میاورد چهارم شک میان سه

گذشت اشکال در آن ظهر الخراسانی

احوط در صورت بطلان احتیاط خصوصا بعد از دو رکوع بل از رفع سر از رکوع عمل کردن بشک و اتمام نماز است و اعاده آن ظهر الخراسانی

احوط در جمیع صوری که ظرف اول آن صحیح است در این مسئله وجه دو مسائل آتیه بنا گذاشتن بر اقل و اتمام و اعاده نماز است ظهر الخراسانی

گذشت اشکال در آن ظهر الخراسانی

وچهار در هر جا که باشد بنا را بر چهار گذارد و نماز را تمام کند و بعد یک رکعت نماز
احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا میآورد و دو رکعت نشسته افضلست پنجم شک
میانه چهار و پنج بعد از اکمال سجدتین بنا را بر چهار گذارد بعد از ان دو سجده سهو
واجب بجا میآورد اما در حال قیام باید فرو بنشیند پس در این هنگام شک او بر میگردد
بمیانه سه و چهار و بنا را بر چهار گذارد و نماز را تمام کند و یک رکعت ایستاده یا دو رکعت
نشسته بجا آورد و بعد دو سجده سهو بعمل آورد از برای قیام بیجا احتیاطا ششم شک در
میانه پنج است در حال قیام فرو می نشیند و بنا را بر چهار میگذارد و نماز را تمام می
کند بعد دو رکعت نماز احتیاط ایستاده و دو سجده سهو احتیاطا بجا آورد هفتم شک در
میانه سه و چهار و پنج است در حال قیام باید بنشیند بنا را بر چهار گذارد و نماز را تمام
کند بعد دو رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته نماز احتیاط بجا آورد و دو رکعت
ایستاده را مقدم بدارد بر دو رکعت نشسته و دو سجده سهو بقصد احتیاط نیز بجا
آورد هشتم شک در میانه پنج و شش است در حال قیام باید بنشیند نماز را تمام
کند بعد دو سجده سهو احتیاطا از برای خراب شدن قیام بجا آورد و دو سجده سهو
احتیاطا با احتیاط وجوبی از برای زیادتی در نماز پس احکام نماز احتیاط را بیان فرماید
ج نماز احتیاط واجبست و کیفیت ان چنانست که بعد از سلم پیش از منافی برخیزد و
نیت نماز احتیاط را در قلب قصد کند قربة الی الله از انچه احتمال دارد که کم شده
از ان مثلا یک رکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته و بلفظ نیت را بجا آوردن لازم نیست
مثل غیر از سایر نیتهای نماز و همچنین شرط نیست قصد وجوب لکن احوط ترک
نکردن نیت بعد از نیت تکبیرة الاحرام بگوید مثل تکبیر نماز و قرائت حمد را بکند بدون
سوره و اخفاتی و ان نماز باید حمد و بسمله بنابر احوط و رکوع و سجود بکند و تشهد
و سلم بخواند بنحوی که در نماز میخواند و اگر یک رکعت ایستاده باشد تشهد سلام را متصل

بان نماید پس نماز احتیاط اذان و اقامه و قنوت دارد یا نه ج نماز احتیاط اذان و اقامه و قنوت ندارد
بلکه گفتنش درست و جایز نیست پس اگر کسی نماز احتیاط را ترک کند و اعاده نماید فریضه را اگر شک
در ان نموده چه صورت دارد ج کفایت میکند اگر ابطال عمل نماید صحیح است و لکن گناه کار است و
چنین عملی نکند پس هرگاه شکی در نماز کرد و بنا با ان شک گذاشت و سلم نماز را داد خواست نماز
احتیاط بکند یا یک رکعت یا دو رکعت کرده بعد یقین نمود که اصل نمازش تمام بوده آیا نماز احتیاط
باید بکند یا نه ج در اینصورت نماز احتیاط را احتیاجی نیست در صورت اولی و در ثانیه و ثالثه نماز احتیاط
استحبابا تمام میکند و نمازش صحیح است و همچنین اگر فهمید کم بودن نماز را پیش از نماز احتیاط
ان کم را تمام میکند اگر مبطلی که عمدا و سهوا مبطل باشد بعمل نیاورده باشد پس اگر بعد از
تمام کردن نماز احتیاط فهمید که موافق نقص اتفاقا نماز احتیاط کرده مثل آنکه دو رکعت
نشسته و دو رکعت ایستاده کرده بعد مطلع شد یک رکعت کم بوده اصل نمازش چه صورت دارد
ج احتیاط اینستکه یک رکعت ناقص را بکند و احتیاطا اعاده کردن اصل نماز است اگرچه صحت
ان بی وجه نیست و بهتر اعاده است در جمیع صور با علم بکم بودن بعد از نماز احتیاط یا در بین
ان پس اگر عمل باحتیاط نمود شک کرد که آیا این نماز احتیاط با کم بودن اصل نماز موافق
بوده یا نه چکند ج نمازش صحیح است و اعتنا بچنین شک نکند پس هرگاه در اثنا نماز احتیاط
شک میکند که آیا یک رکعت یا دو رکعت چکند ج بنا را بر بیشتر میگذارد بعضی اگر یک رکعت باید
بکند بگوید یک رکعت است اگر دو رکعت باید بکند بگوید دو رکعت است پس در نماز احتیاط سهوا
کلام بیجا یا سلام بیجا اتفاقا سجده سهو دارد یا نه ج بلی سجده سهو واجبست بلکه
در جمیع منافیات و غیره که در اصل نماز میباشد در این هم میباشد پس در نماز احتیاط
اگر شک واقع شود چه صورت دارد ج در باقی مانده شک معتبر است ما بین اقل و اکثر مثل آنکه
شک کند که این یک رکعت یا دو رکعت است هر کدام که بنا را گذاشت صحیح است و لی بنا را بر
اقل گذارد بهتر است پس در نماز مستحبی سلام بیجا یا کلام بیجا یا غیره اتفاقا سجده سهو میخواهد

یا نه پس سجده سهو ندارد مگر اگر تشهد فراموش شده باشد یا سجده فراموش شده باشد
قضا ندارد پس اگر کسی شک کند در اثنا نماز باینکه این نماز ظهر است یا عصر تکلیفش چیست
پس باید بنا را بظهر قرار دهد یعنی بقصد ظهر نماز را تمام کند پس اگر شک کند که این رکعت
آخر مغرب است یا اول عشا چه باید کرد پس از آخر مغرب قرار دهد پس مظنه در اثنا نماز
حکم یقین دارد یا نه پس بلی حکم یقین دارد و بعد از نماز حکم شک را دارد پس هرگاه کسی
شک کند بعد از اکمال سجدتین در میانه دو و سه و بنا را بسه گذاشت برخواست یک
رکعت هم کرد شد چهار رکعت و هنوز برکوع نرفته مظنه اش بدو رفت چکند پس باید کمرش را
خواب بکند و بنشیند بزمین و بنا را بر دو گذارد و تشهد بخواند و برخیزد و باقی مانده نمازش را
تمام کند و بعد از سلام دو سجده سهو واجب ای قیام بیجا بجا آورد بقصد احتیاط
نه بنیت وجوب پس هرگاه شخصی در حال قیام شک کند مابین سه و چهار و بنا را بر چهار
گذاشت بعد یقین کرد که در رکعتیکه برخواسته یک سجده نکرده چه باید کرد پس در این
صورت نمازش باطل است باید بهم بزند و از سر گیرد پس فرق مابین شک و مظنه چیست
پس شک تساوی طرفین است یعنی هرچه فکر میکند خیالش بطرفی نمیرود و متحیر باند قدری
تفکر که کرد میلش بسمتی میرود مثل آنکه شک کند که یک رکعت است یا دو رکعت قدری تامل
در ترویه نمود مظنه اش بدو رفت بنا را باید بدو گذاشت پس احکام سهویات و کیفیت آنرا
بیان فرمائید پس سهویات بر چند قسمت اول سهو در طهارات از حدث است مثل آنکه شروع
در نماز نمود باعتقاد آنکه با وضو است و در اثنا متذکر شد که وضو نداشت نمازش باطل
است و همچنین است حال غسل و تیمم دوم سهو در طهارات از خبث است یا بمعنی که عالم بود به
نجاست ثوب یا بدن خود و غافل شد از تطهیر قبل از شروع در نماز و در اثنا نماز متذکر
شد که بدن یا لباسش نجس بوده نمازش باطل است سیم سهو در قبله است پس اگر در اثنا نماز
مشخص شد که انحراف از قبله داشته نماز را رو به پشت بقبله نموده یا آنکه بسوی یمین و یسار بوده ظاهر

اگر نماز ظهر را نکرده باشد نیت ظهر اثنا

که شک حکم علم یقین
علی الظاهر

اینستکه نمازش باطلست چهارم سهو در مکانست باینمعنی که در مکانی شروع بنماز نمود
باعتقاد اینکه مکان مباح است بعد در اثنا نماز مطلع شد که مغصوب بوده باید نماز را قطع
کند و استیناف نماز در مکان مباح حالا از مستحکم در صورتی که وقت مضیق باشد پس آنچه که از نماز
عمل آورده صحیح است و بقیه نماز را در حین خروج از آنمکان مغصوب بعمل میآورد پنجم سهو
در لباس است پس اگر در اثنا نماز معلوم شد اینکه لباسش از جنسی است که نماز در آن جایز
نیست و جاهل بوده پس اگر نزع ممکنست بنحویکه موجب فعل منافی نشود نزع نماید و نماز را
تمام کند و اگر ممکن نشود نماز را قطع کند و استیناف نماز را با لباس بی عیب نماید سؤال
اگر کسی در نماز سهواً چیزی را کم کند یا زیاده کند بعد بخاطرش بیاید حکمش چیست پس
هرگاه رکنست و داخل در رکن دیگر نشده برگردد و آنرا بجا آورد و اگر داخل در رکن شده
نمازش باطلست و همچنین در صورت یاد کردن رکن مطلقا و اگر غیر رکن باشد محلش باقی
است برگردد و آنرا بجا آورد و نمازش صحیح است و اگر از محلش گذشته ضرر ندارد بلی در
سجده سهو از برای هر کم و زیاد احتیاطاً بجا آورد پس سجده سهو در چند موضع واجبست
پس در پنج موضع اول در کلام بیجا باینمعنی که در نماز تکلم کرده شود بر وجه سهو یا
بگمان بهم رساندن اینکه از نماز بیرون رفته است در اینصورت واجبست و سجده سهو
نماید دوم سلام بیجا مثل اینکه در نماز مغرب یا عشا در رکعت دوم نشست تشهد خواند
بگمان اینکه نمازش تمام شده سهواً سلم داد یا اینکه غفلتاً سلم داد بعد ملتفت شد
که سلم بیجا بوده اگر منافی که عمداً و سهواً مبطلست سر نزده برخیزد و باقی رکعات را تمام
کند و بعد از نماز از برای سلم بیجا دو سجده سهو واجبست سیم تشهد فراموش شده یعنی
در رکعت دوم که باید تشهد بخواند سهواً برخواست تسبیح اربعه یا حمد را خواند و بخاطرش
نیامد تا داخل رکوع شد تا نوقت بیاد شر آمد نماز را بهمان حالت تمام کند بعد از نماز واجب
است که اول قضای تشهد را بخواند و دو سجده سهو واجبست بجا آورد چهارم سجده فراموش

اگر ممکن نباشد مگر بفعل منافی بطل
متنقل شدن بمکان مباح
علی الظاهر
اگر زیاده بعد ملتفت شده
نقصی نبود نماز باطل باید
اعاده نماید علی الظاهر

شده یعنی یک سجده واکرده ویکیرا سهواً نکرده برخواست قرائت را خوانده متذکر نشد داخل
برکوع شد بخاطرش آمد که یک سجده نکرده نمازش را تمام کند وبعد از نماز اول قضا
سجده واحده را بکند بعد دو سجده سهو واجب بجا آورد پنجم در شک چهار و پنج بعد از
اکمال سجدتین است همینکه سلام نماز را داد دو سجده سهو واجبست بکند و برای قیام بیجا یعنی
در رکعتیکه باید بنشیند وتشهد بخواند سهو کرد برخواست وراست ایستاد که تسبیح اربع
بخواند بخاطرش آمد که تشهد نخوانده بنشیند تشهد را بخواند ونماز را که تمام کرد احتیاطاً
دو سجده سهو نماید از برای قیام بیجا وهمچنین برای نشستن بیجا مثل آنکه در رکعت دوم تشهد را
بخواند برخواست وقیام فراموش کرد اینکه تشهد را خوانده دوباره نشست مثل که
تشهد را بخواند متذکر شد باین مطلب که تشهد را خوانده است برخیزد ونماز را تمام کند و
دو سجده سهو احتیاطاً بجا آورد وهمچنین در هر موضع نشستن بیجا وقیام بیجا دو سجده
سهو احتیاطاً بجا بیاورد نه بقصد وجوب چنانکه گذشت مسئله هرگاه در اثناء نماز تکلم بیجا
یا سلام بیجا یا غیر اینها سهواً متعدد اتفاق افتاد تعدد سجده سهو لازم است یا نه جواب
بلی تعدد در سجده سهو لازمست مسئله ترتیب در میان سجده سهو هست یا نه جواب ترتیبی در
سجود سهو نیست بترتیب سببهاء آن بنابر اقوی اما ترتیب میان سجده واجزاء فراموش شده
ورکعات احتیاطیه پس بر اینقرار است که سجده سهو را موخر از اینها نماید واحتیاط در تاخیر
اجزاء فراموش شده از رکعات احتیاط ترک نشود اگرچه در دو قول مقدم باشد اقوی تخییر است
واقوی عدم وجوب تعیین اسباب سجود سهو است در وقت نیت سجده سهو مسئله کیفیت دو
سجده سهو را بیان فرمائید جواب کیفیت صورت دو سجده سهو آنستکه نیت کند که دو سجده سهو میکنم
از برای اینکه بعمل آورده ام از زیادتی وکمی در نماز ظهر مثلاً میگوید واجب است قربةً الی الله واحوط
آنکه قصد جبر از یاده نماید بر آنچه ذکر شد برود بسجود وبگوید بسم الله وبالله وصلی الله علی
محمد وآل محمد یا آنکه بعد از بسم الله وبالله اللهم صل علی محمد وآل محمد یا بگوید السلام علیک

این احتیاط ترک نشود [illegible] مد ظله

ایها النبی

ایها النبی ورحمة الله وبرکاته وسر بردارد وبنشیند باز برود بسجده وصیغه مذکوره را بخواند
بعد از سر برداشتن از دو سجده تشهد را تمام بخواند مثل تشهد نماز ویک سلام دهد مثل
السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته لکن وحده لا شریک له را در تشهد ورحمة الله وبرکاته را
در سلام بقصد احتیاط بخواند نه بقصد وجوب مسئله اگر کسی بعد از نماز فراموش کرد سجده
سهو را تکلیفش چیست جواب هر وقت بخاطرش آمد بجا آورد واگر در نماز بیادش آمد بعد از
نماز آنرا بجا آن نماید واگر وضو نداشته باشد باید وضو بگیرد در آن وقت آنرا بسجده سهو
نماید مسئله اگر کسی شکیات وسهویات وظنیات ومنافیات وسجده سهو را نداند وهیچ
کدام در نمازش اتفاق نیفتاد نمازش چه صورت دارد جواب صحیح است نمازش لکن تحصیل
آنها واجبست واگر ترک کند عمداً فاسق است مسئله نمازهائیکه از مکلفین قضا شده عمداً
وچه سهواً وچه معذوراً شرایط واحکام آنرا بیان فرمائید جواب واجبست آنرا
بقضا همه نمازهای واجبه غیر جمعه ونماز عیدین از کسانیکه آنرا در وقت نموده باشند
واجب نیست قضا از آنچه واقع شده باشد در ایام مخالفت از کسانیکه از اهل قبله
قبله باشند هرچند محکوم بکفر باشند مثل غالی یا نباشند مثل سنی وآنچه فوت
شده باشد از نماز در حال طفولیت یا دیوانگی یا بیهوشی یا کفر اصلی یا حیض یا
نفاس اگر این امور در تمام وقت باشد واگر در تمام وقت نباشد بلکه در یابد مقدار
نماز را در وقت چه در اول وچه در آخر واجبست قضاء آن نیز واگر مقدار یک رکعت از
آخر وقت را در یابد بدون عذری از این اعذار واجبست نماز را ادا خواهد بود واگر بر آن
نمود قضاء آن واجبست مسئله در نماز قضا ترتیب واجبست یا نه جواب بلی ترتیب واجبست
در قضا بنحویکه فوت شده است از نمازها اگر بداند ترتیب را واگر نداند ترتیب واجب نیست
مسئله در غیر قضاء یومیه رعایت ترتیب لازمست یا نه جواب لازم نیست پس جایز است قضاء
کسوف پیش از خسوف اگرچه کسوف بعد واقع شده باشد همچنانکه جایز است تقدیم آن بر یومیه

احوط [illegible] وصل [illegible] مطابقه [illegible]

هرچند

هرچند یومیه پیش فوت شده باشد پس هرگاه ترتیب فوایت یومیه را ندانند چکنند
جواب ساقط میشود ترتیب فوایت اگر موجب مشقت شدید باشد پس هرگاه نماز ظهر
و مغربی فوت شود و ندانند کدام پیش بوده چکنند ج باید یک نماز ظهر مابین دو مغرب
بجا آورد یا مغربی میان دو ظهر نماید کفایت میکند در حصول ترتیب و اتفاقی هرگاه
فایت همه از یک جنس چون ظهر یا غیر آن باشد پس نیت کند اول ظهر یکه از او فوت
شده بعد دوم ظهر و هکذا پس کسیکه نماز قضا دارد آن را در اول وقت میتواند
بکند یا نه ج مخیر است که هر کدام را اگر میخواهد در اول بکند ولی بهتر پیش داشتن
قضا بر ادا است خصوصا هرگاه یک نماز قضا شده یا مطلق نماز او زوجه یکی باشد چه
بیشتر پس اگر کسی در سفر نمازش فوت شد و در حضر میخواهد قضا او را بیاورد
و همچنین بعکس آن باید نماز قصر را بقصر بخواند و تمام را تمام یا نه ج بلی اعتبار
در قصر و اتمام در ادا نمودن آن حال فوت است یعنی اگر در حضر نمازش فوت شده تمام
کند قضا آن را هر چند در سفر بجا آورد باشد و اگر کسی در اول وقت مسافر باشد
و در آخر وقت حاضر یا در اول وقت حاضر باشد در آخر وقت مسافر اعتبار بحال
فوت نماز است پس هرگاه نمازی بترتیب مثلا یکسال یا زیاده تر قضا شده اما اول نمازها را
نمیدانند که چه نماز بوده که از او اول فوت شده حکمش چیست ج احوط اینست که از برای
تمام روز اول پنجشبانه روز قضا کند و ابتدا هر شبانه روز را از یک نماز بگیرد
پس هرگاه مرد قضای نماز زن را اجیر شود قرائت جهریه را بجهر بخواند یا اخفات ج
باید بجهر بخواند و همچنین اگر زن قضای مرد را اجیر شود قرائت جهریه را اخفات
بخواند پس اگر چند نفر استیجار نمایند از برای قضا نمودن نماز یک شخص بعینه از برای
میت احد واجب است مراعات ترتیب یا نه ج واجب نیست که مراعات ترتیب بر غیر
ایشان اول شرط نماید ولی احتیاط است و اگر ولی میت وصی آن یا متبرع جاهل بترتیب

فوت شده از میت باشد در چنین حالی وجوب مراعات ترتیب ساقط میشود اگر ندانند که خود
میت عالم بترتیب بود اما اگر دانسته که میت عالم بترتیب بوده است پس در این هنگام وجوب
ملاحظه ترتیب قوت دارد خصوصا هرگاه وصیت ثلث نموده باشد و مصرف غیر صوم و
صلوة تعیین نکرده باشد پس نماز جماعت مستحب است یا واجب ج مستحب موکد است در جمیع
فرایض خصوصا در نماز یومیه خصوصا هرگاه ادا باشد خصوصا در صبح و مغرب و عشا
خصوصا از برای کسیکه در مسجد باشد بلکه در حق کسانی که اذان مسجد را میشنوند پس
فضیلت نماز جماعت را بیان فرمائید ج بدانکه فضیلت نماز جماعت بر فرادی بیست و چهار درجه است
یا بیست و پنج درجه یا بیست و هفت درجه یا بیست و نه درجه و هر یک از آن برابر بیست و چهار
رکعت محسوبست که هر رکعت از آن محبوبتر است بسوی خداوند عالم از عبادت چهل سال
و نماز جماعت افضلست از نماز منفرد در مسجد کوفه با وجود آنکه آن محسوب بهزار رکعتست پس
موافق این بیان نماز جماعت افضل از هزار نماز است بلکه روایت شده که آن بدو هزار نماز محسوبست
و روایت شده که نماز در پشت سر عالم برابر هزار نماز است لهذا اجر دران مضاعف خواهد شد و
بسه هزار میرسد و اگر واقع در مسجد جامع شود مضاعف میشود بر حسب تفاوت نماز در مسجد
غیر آن و آن عبارتست از صد درجه پس مجموع درجات بسیصد هزار منتهی میشود و اینها
همه با اتحاد ماموم است اگر متعدد بشود مضاعف میشود در هر یک بقدر مجموع درجات
آن بده درجه و همانکه عدد آنها از ده برده شد اگر آسمانها کاغذ شوند و درختان
قلم گردند و ملئکه نویسنده باشند و دریاها مرکب شوند نتوانند ثواب یک رکعت از آن را
بنویسند و تا جمیع آنچه ذکر شد بدانکه آن واجب نیست مگر در جمعه و عیدین با شرایط
آن که محل آن ذکر میشود و کسیکه قرائت حمد و سوره اش درست نباشد و مقصر باشد
در صحیح نمودن آن پس اگر ممکن باشد او را صحیح نمودن حمد و سوره در وقت هر یک از
فرادی بطریق صحیح یا بجماعت کفایت میشود و اگر در وقت ممکن نشود او را صحیح نمودن بجهت

نزد وقت و مانند ان ... براو حاضر شدن بر جماعت و اگر ممکن نباشد هیچ وجه
واجب نیست براو جماعت لکن احوط حاضر شدن بر جماعتست و مشروع نیست در نوافل
مگر در نماز روز عید غدیر بنا بر اقوی و احوط بلکه مشروعست در نماز استسقا و باکی
نیست بجماعت گذاردن واجبیکه مستحب شده بسبب امر خارج چون نماز عید و فریضه
از غیر که اتیان بان بنحو تبرع باشد و همچنین فریضه که بجا میاورد بنحو اعاده بر وجه
استحباب پس مسافر بحاضر و حاضر بمسافر یا ادا بقضا اقتدا جایزاست یا نه حج بلی
جایزاست و همچنین است با اختلاف در وجوب و استحباب بلکه اقوی انستکه جایزاست
اقتدا کسیکه فرایض یومیه بجا میاورد بکسیکه فریضه طواف میکند و همچنین بعکس
ان همچنانکه جایزاست اقتدا کسیکه صلوة ایات میکند وکسیکه نماز ایات بجا میکند
و همچنین در جنازه و عید بلی نماز گذار در هر یک از این سه نماز اقتدا بدیگری در نماز
دیگر نمیکند همچنانکه اقتدا نمیکند بیومیه گذار و طواف و همچنین در عکس جایز نیست
بلکه احوط انستکه نماز عید گذار اقتدا بنماز استسقا گذار ننماید و همچنین در عکس
اینصورت اگرچه در نماز موافق در نظم باشند و احتیاطا در ترک جماعتست در نماز احتیاط
اگرچه بنماز احتیاط باشد و همچنین احوط ترک انست در نافله منذوره پس عدد یکه
جماعت بان منعقد میشود چند نفراست حج دو نفراست که یکی امام و یکی ماموم
باشد چه هر دو مرد باشد چه هر دو زن چه انکه ماموم زن باشد یا صبی غیر بالغ
لکن احوط و اولی اکتفا نکردن بطفلست و نیز منعقد میشود جماعت بدرک نمودن
ماموم امام را در رکوع اگرچه بعد از فراغ از ذکر باشد و اگر درک نکند امام را در
رکوع پس ادراک جماعت را نکرده و اتمام نمود اگرچه رسیدن ماموم برکوع مقارن
شود با ابتداء سر بر داشتن امام از رکوع پس اگر ماموم برکوع رفت و شک نمود در
اینکه درک امام را نموده ام یا نه حکمش چیست حج در اینصورت حکم نماید بدرک نکردن

خالی از اشکال نیست ظهیر الخراسانی مد ظله

بعید نیست درک جماعت در حال سر بر داشتن امام از رکوع مادامیکه از حد رکوع شرعی خارج نشده باشد ظهیر الخراسانی

امام مثل کسیکه بیقین بداند که ادراک نموده و نماز او باطلست پس هرگاه یقین دارد که
در رکوع بامام ملحق نمیشود اقتدا کردن جایزاست یا نه حج جایز نیست بلکه منتظر امام بشود
تا در رکعت دیگر اقتدا کند پس اگر ماموم میترسد که اگر ملحق بصف شود امام سر از رکوع
بر میدارد پس در اینحال چکند حج در اینحال میتواند در انمکانیکه ایستاده اقتدا کند و تکبیرة
الاحرام بگوید و برود برکوع بشرط انکه مانعی از اقتدا در انمکان نباشد مثل دوری و
حایل و بلندی جای امام و در حال رکوع یا بعد از رکوع ملحق شود بصف و احوط اینستکه
گام بر ندارد بلکه پاهای خود را بزمین بکشد هرچند لازم نیست و جایزاست در هر حال
حرکت مشغول بذکر باشد لکن احوط انست که در حال ذکر حرکت نکند پس انچیزهائیکه در
امام جماعت معتبراست شرایط انرا بیان فرمائید حج در امام جماعت شرطست بالغ بودن و
عقل داشتن و سالم بودن از جذام و برص و حد شرعی بعد از توبه بر بعضی شرط دانسته
اند و اقوی اینستکه شرط نیست بلی اقتدا نکردن بکسیکه از اینها سالم نباشد بهتر است
و اعرابی بودن از برای غیر امثال خودشان و احوط ترکست مطلقا و همچنین شرطست در امام
ایمان و طهارت مولد و عدالت و مذکر بودن اگر در میان ماموین مذکر باشد یا همه مذکر
باشند و مستحبست مذکر بودن امام هرچند تمام ماموین زن باشند و همچنین شرطست
در امام که نشسته نباشد هرگاه ماموین ایستاده باشند و نیز شرطست که نبوده باشد
در میان امام و ماموم حایلیکه مانع باشد دیدن امام را مگر انکه ماموم زن باشد و امام
مرد و همچنین شرطست که نبوده باشد ماموم دور از امام یا صفی که پیش روی او میباشد
انقدر که او را دور بنامند و احوط دور نبودن ماموم است از امام بیش از یک گام
و هرگاه یکنفر فاصله در صف پیش باشد یا قلیلی بیشتر ضرر ندارد چنانچه هرگاه در صف
اخیر فاصله بین میان هر یک از اهل ان باشد ضرر ندارد اما در صفهای میان احوط ترک
است هرچند اظهر انستکه ضرر ندارد مادامیکه دوری زاید بر قدر معتبر نباشد و همچنین

شرطست در جماعت که جای ایستادن امام بلندتر از جای ایستادن ماموم نباشد بقدر معتد
بهی اگر زمین سرازیر نباشد و اگر سرازیر باشد ضرری ندارد مگر آنکه در جای ایستادن سرازیر
باشد اما اگر امام پایین و ماموم در جای بلندی باشد ضرر ندارد و هم شرطست یکی
بودن امام و اینکه ماموم قصد اقتدا نماید و تعیین امام بکند پس اگر ماموم قصد اقتدا
امامی بکند و بعد معلوم شود که آن امام دیگری بوده است چه صورت دارد جواب
نماز او باطلست گرچه عادل هم بداند او را پس اگر کسی اقتدا با امام حاضر نماید و همچنین
داند که شخصی است و بعد معلوم شود که شخصی دیگر بوده حکمش چیست ج اگر اولاً بالذات
قصد کند اقتدا با امام حاضر و او را عادل میداند و خیالش که او زید است بعد معلوم
شد که او عمرو است این نماز صحیح است و اگر قصد اقتدا با امام حاضر بالتبع باشد باینمعنی
قصدش اولاً بالذات اقتدا بزید است و خیالش اینکه امام حاضر او است بعد معلوم شود
که عمرو بوده است این نماز باطلست گرچه عمرو را هم عادل بداند پس محاذی ایستادن ماموم
با امام جایز است یا نه ج پیش ایستادن جایز نیست ولی محاذی ایستادن ضرر ندارد چه ماموم
مرد باشد یا زن چه صغیر باشد چه کبیر اگرچه در زن بهتر اعاده است پس واجبست متابعت
کردن ماموم امام را در افعال نماز یا نه ج بلی واجبست و باید پیش از امام هیچ فعلی را بجا
نیاورد و بهتر مؤخر بودن ماموم است در افعال از امام باینمعنی که مقارن نباشد علی
الاحوط و اما در اقوال پس تکبیرة الاحرام را باید بعد از امام بگوید و در غیر آن واجب
نیست بنابر مشهور ولکن احوط متابعت است پس اگر امام بعد از تکبیرة الاحرام تکبیرة الاحرام
دیگر بگوید و ماموم با تکبیرة الاحرام اول داخل نماز شده باشد حکمش چیست ج در این
صورت عدول بفرادی نماید پس اگر ماموم سر بردارد از رکوع یا سجود یا برود برکوع یا سجود
پیش از امام سهواً یا خطاءً چه صورت دارد ج باید برگردد و با امام ملحق شود اگر امام نرسیده
باشد و اگر نبرد [illegible] امام [illegible] برای او چیزی نیست و نمازش صحیح است و اگر برنگردد عمداً آثم است

احوط تأخر ماموم است از امام در جمیع مسائل ظاهراً کافی

این احتیاط ترک نشود در سلام ظاهراً کافی

ولی نمازش صحیح است لکن بهتر اعاده است پس هرگاه ماموم در رکعت سیم و چهارم امام اقتدا نمود
قرائت حمد و سوره واجبست بر او یا نه ج بلی واجبست اگر نتواند حمد و سوره را بخواند اکتفا
نماید بحمد تنها و اگر در خواندن حمد نیز منافی با متابعت باشد یعنی اگر بخواند حمد را متابعت از
من فوت شود مثل آنکه رکوع امام را درک نمینماید تمام نکند آن را و متابعت نماید امام را لکن احوط
اعاده کردن آن نماز است بعد از تمام کردن آن و اگر نیت انفراد کند در این صورت بهتر است پس
اگر ماموم قرائت را فراموش نماید و وقتی متذکر شود که امام در رکوع داخل شده باشد یا داخل نشده
باشد لکن خواندن حمد منافی متابعت باشد چه باید کرد ج در اینصورت قرائت حمد و سوره ساقط
و مشروع بودن خواندن حمد ثابت نیست و قصد انفراد کردن طریق سلامت است پس اگر بعد
از فراغ از نماز معلوم شود فاسق بودن یا کافر بودن یا بی‌طهارت بودن یا نیت نداشتن
امام نماز ماموم باطلست یا نه ج باطل نیست و اگر در بین نماز معلوم شود عدول بفرادی
کند و تمام کند نماز خود را پس ماموم هرگاه امام را در تشهد اخیر یافت نیت اقتدا میتواند
بکند که درک فضیلت جماعت را بکند یا نه ج بلی میتواند و نیت میکند و تکبیرة الاحرام را
میگوید و مینشیند از برای تشهد با امام و بعد از آنکه امام سلام کند برمیخیزد و نماز را
تمام میکند و حاجت باستیناف نیت و تکبیر نیست و باین نحو تحصیل فضیلت جماعت مینماید
اگرچه تحصیل رکعت نشود پس هرگاه ماموم در نماز جهریه صوت یا همهمه امام را نشنود قرائت
واجبست بخواند یا نه ج قرائت خواندن واجب نیست اما بقصد قربت مطلقه بخواند نه بقصد
جزئیت و اگر تمام نکرده امام برکوع رود آن هم قطع کند برود برکوع پس هرگاه شخص نماز
ظهرش را بعصر امام اقتدا کند بقصد آنکه در دو رکعت آخر فرادی شود و نماز عصر را هم
با امام اقتدا کند این قصد جایز است یا نه ج بلی جایز است و بهتر قصد نکردن نیت را اول
نماز پس هرگاه شخص نماز مغرب را بعشاء امام اقتدا کرد و در رکعت ثالث نمود که این رکعت سیم
است یا چهارم حکمش چیست ج در رکعت چهارم صبر کند تا امام برکوع رود و سجدتین بجا آورد

و بعد از نیت معلومش شود حال شکش ضرر ندارد پس متابعت کردن ماموم در نماز بتشهد امام که تشهد او نباشد مستحب نیست یا نه جواب بلی مستحب است که متابعت کند تشهد امام را و همچنین در قنوت و احوط و اقوی آنستکه در حال زانوها را از زمین بردارد بر کف پاها نشیند و دستها را بر زمین گذارد و همچنانکه از برای تسبیحات بعوض تشهد و تخلف از قیام اما نمیتوان بجهت تشهد خود هم چنانکه تخلف نمیتوان کرد در هر فعلیکه بر او واجب و بر امام واجب نیست از رکوع و سجود یا بخواندنها پس اینها را بانها میکند بعد ملحق بامام میشود مگر در قرائت چنانکه گذشت پس کیفیت نماز مسافر را و شرایط آن را بیان فرمایند جواب شرایط آن چند چیز است اول قطع مسافتی که موجب قصر میشود و آن هشت فرسخ در رفتن یا بر گشتن یا در رفتن و بر گشتن هر دو که چهار فرسخ برود و چهار فرسخ بر گردد در یک روز یا یکشب یا یکروز که رفتن و بر گشتن را متصل بیکدیگر نماید و قطع نماید بماندن شبی یا بیشتر در اثنای آن و هرگاه قطع نماید رفتن و برگشتن را بماندن یکشب یا بیشتر بروجهیکه سفر او قطع نشود باقامه دادن یا بخواندن از چیزهائیکه سفر را قطع میکند ظاهر آنستکه نماز را تمام میخواند و روزه را میگیرد و احتیاط شاید در جمع ما بین قصر و اتمام و گرفتن روزه و قضا آنست پس حد فرسخ شرعی چه مقدار است جواب فرسخ عبارتست از سه میل است هر میلی چهار هزار ذراع بذراع دست است که طول هر ذراع عرض بیست و چهار انگشت است که هر انگشتی بعرض هفت جو و هر جوی بعرض هفت موی از اواسط موی یا بو باشد پس هرگاه مسافت کمتر از هشت فرسخ باشد اگرچه بقدر یکوجب یا کمتر قصر جایز است یا نه جواب جایز نیست و اگر ندانند که مسافت هشت رسیده یا نه تمام میکند بنا بر اقوی هرگاه مظنه کند که مسافت بحد هشت رسیده است پس اگر مظنه قوی باشد بحد مسافت بیقین نزدیک بعلم باشد یا از شیاع مظنه قوی حاصل شود اکتفا بان میتوان کرد یا نه جواب بعید نیست اکتفا بان نمودن پس ثابت میشود مسافت بوده بشهادت عدل واحد کافیست یا باید بشهادت دو عادل باشد جواب بعدل واحد اکتفا نمیتوان نمود

مشترط نیست برگشتن در همان روز یا در همان شب کافیست در وجوب قصر برگشتن قبل از ده روز دام ظله العالی

بلکه قصر میکند و روزه را نمیگیرد دام ظله العالی

احتیاط ترک نشود دام ظله العالی

بلکه باید دو عادل باشد پس هرگاه بینه عادله خبر داد باینکه مسافت بحد سفر شرعی است بینه دیگر شهادت داد بر خلاف آن تکلیف چیست جواب اقوی آنستکه تمام میکند لکن احوط جمع است و لازم نیست پیمودن مسافت هرگاه مستلزم حرج باشد اما غیر آن از چیزهائیکه در آنها حرج نیست مثل خبر گرفتن و غیر آن پس مقتضای احتیاط مراعات آنست در تشخیص موضوع دوم آنکه مسافر باید قصد مسافت داشته باشد پس هرگاه کسی مقدار مسافت را بی قصد برود مثل آنکه عقب دزد یا گریخته و مانند آن برود و نداند که بقدر مسافت خواهد رفت یا نه یا آنکه برود در حال دیوانگی بی قصد چه صورت دارد جواب در این صورت آنچه کرده محسوب از مسافت نیست و باعث قصر نمیشود هرچند بسیار طول بکشد لکن اگر مسافت بقدر هشت فرسخ یا بیشتر باشد در برگشتن باید قصر کند پس اگر کسی بعد از آنکه بی قصد رفت در بین رفتن قصد هشت فرسخ کند چه باید کرد جواب باید قصر کند خواه مسافر بالاصاله باشد یا بالتبع مثل غلام و کنیز و زن و مانند ایشان هرچند بان راضی نباشند بلکه مجبور باشند سیم آنکه قصد مسافرت را مستمر بدارند تا منتهی شدن مسافت پس هرگاه اراده برگشتن نماید پیش از رسیدن بانچه که کفایت میکند در حصول مسافت یا مردد شود در رفتن تکلیفش چیست جواب باید نماز را تمام کند پس اگر کسی بیرون رود بقصد مسافت و بعد از آن از برای او اتفاق بیفتد انتظار رفقا در راه و رفتن او موقوف بر رفتن ایشان باشد چکند جواب اگر از حد ترخص نگذشته باشد باید تمام کند و اگر گذشته باشد و هشت فرسخ نرسیده است هم تمام کند لکن احوط جمع است اگر بقدر چهار فرسخ یا زیاده رفته باشد و اگر بهشت فرسخ رسیده است قصر نماید اگر قصد ماندن ده روز یا بیشتر در آنجا نداشته باشد و یا اینکه تا سی روز مردد نماند و الا تمام می نماید چهارم آنکه جمع نکند با قصد مسافت عزم بر ماندن ده روز را در اثنای مسافت و نه عارض شود او را این اراده در بین راه که اگر در سر راه وطن برسد باید تمام کند

نماز را در حکم اراده ماندن نیست دیگر مسافت با وطن خود رسیده پس مراد از وطن چه
مکان است جواب وطن بر سه قسم است یکی وطن اصلی است که آن محل تولد انسان و وطن آبا و اجداد او
است در او شرط نیست شش ماه در آنجا ماندن و نه بودن ملک بلکه به مجرد شرط است که قصد اعراض
از او نداشته باشد دوم وطن اتخاذی است که از برای خود وطن قرار داده است بنا بر آنکه
در آنجا همیشه بماند در او شرط است صدق عرفی به نحوی که عرفاً بگویند وطن فلان شخص
است دیگر چیزی شرط نیست سیم وطن شرعی است و در آن شرط است شش ماه در آنجا ماندن و ملک
هم داشته باشد پنجم آنکه نبوده باشد از کسانیکه خانه او همراه او باشد مثل آنکه در جمیع
اوقات در بیابانها بسر برد از قبیل اعراب بری و پاره از ایلات یا آنکه سفر شغل و عمل او باشد
که نامیده شود باسم خاصی مثل مکاری و ساربان و هیمه کش و قاصد کشتیبان و تاجر و صاحب
صنعتی که در گردش باشد در تجارت و صنعت خود و امثال اینها یا نشود پس اگر سفر کند
صاحب عمل مذکور در غیر عمل خود مثل آنکه مکاری بزیارت رود یا بحج حکمش چیست جواب
باید قصر کند اگر از شغل و عمل خود در آن سفر دست برداشته باشد والا باید تمام نماز را
و همچنین قصر کند هرگاه حرکت بر او در سفر شاق شود بجهتی که از عادت بیرون برود
و احوط تمام نمودن نماز است نیز بعد از قصر و واجب میشود بر او تمام کردن در سفر سیم
هرگاه قرار داد سفر را عمل خود و در سفر دوم احوط جمع است میان قصر و اتمام و منتقل
میشود حکم مذکور بقصد ماندن ده روز چه در وطن باشد چه در غیر وطن ششم آنکه
سفر او حرام نباشد مثل فرار نمودن از جهاد و گریختن غلام و زن عیال از حرام باشد
مثل سفر از برای ضرر رسانیدن به مؤمنین و دزدی اموال آنها و اعانت ظالم در ظلم او
و مضریت معاصی که در سفر واقع میشود بر سبیل اتفاق مثل غیبت کردن که باعث حرام
کردن نماز نمیشود پس سفریکه مستحب یا واجب یا مباح باشد مثل تحصیل علم واجبی
که در سفر میسر نمیشود باشد تمام نمودن نماز میشود یا نه جواب باعث نمیشود پس هرگاه

کسی سفر کند از برای صید کردن لهو و لعبی حکمش در قصر و اتمام چیست جواب اگر بسفر رود از
برای اینکه طلب مال زیاد نماید کند مگر آنکه بجهت قوت عیال خود باشد در اینحال قصر کند بلکه
هرگاه بجهت تجارت باشد نیز قصر خالی از رجحان نیست و احوط جمع است میان قصر و اتمام
هفتم آنکه دور شود از دیوار شهر یا قریه تا آنکه پیدا نباشد دیوار یا نشنود اذان شهر
یا قریه را و معتبر در صدای مؤذن و چشم نظر کننده و گوش شنونده و بلد متوسط است
چنانچه معتبر است در هوا خالی بودن از شدت باد و غوغا و هرگاه نبیند دیوار یا
مؤذن یا شنونده نباشد بنا بر تقدیر و فرض گذارد که بر فرض بودن خالی چه نحو بود
و چه نحو نبود و فرقی نیست در این شرط در میان رفتن و برگشتن هر چند احوط در حال
برگشتن جمع میان قصر و اتمام است یا تاخیر کند نماز را تا وارد شود بمنزل و فرقی نیست
در شرط مذکور میان بلد توطن و بلد اقامه و هرگاه سفر معصیت باشد یا صید
لهو رفته باشد یا بدون قصد حرکت نموده باشد معتبر موضع برگشتن است و واجب است قصر
بعد از تحقق شرایط گذشته پس آیا مسافر در چند جا مخیر است میان قصر و اتمام جواب
در چهار موضع یکی مسجد الحرام و یکی مسجد حضرت رسول و یکی مسجد جامع کوفه و یکی حایر
سید الشهداء است لکن افضل اتمام است و احتیاط قصر است پس حد حایر چه قدر است جواب
قدر حایر درست واضح نیست اما مظنه اینست که تمام روضه و رواق از حایر است و احوط
آنست که اکتفا بقدر منبق شود و انعطاف از اطراف ضریح مقدس سید الشهداء است پس
مسافر که در بلدی مثل حله یا بغداد در یکسمت او قصد اقامه کرد میتواند از شط بگذرد
وسط واقع شده عبور بسمت دیگر آن بکند یا نه جواب بلی میتواند و ضرر باقامه او نمیرساند
مگر آنکه آن بلد کهنه شود مثل بصره بالنسبه بمحمره و مثل مسجد کوفه بالنسبه بنجف
اشرف و بغداد بالنسبه بکاظمین و طهران و حضرت عبد العظیم که بایستی در قصد اقامه
قرار براین دهد از یکی بدیگری برود و قصد اقامه در مجموع کوفه و نجف کفایت نمیکند

پس هرگاه شخص ببلاد مذکوره بقصد تجارت رفت و قصد اقامه ده روز نمود شش ماه
یا یکسال در ان جا ماند بعد از اقامه در سر یک فرسخ یا دو فرسخ بقصد تجارت یا زیارت
میرود تکلیفش چیست ج تکلیفش انستکه وقت رود ان بلد قصد اقامه ده روز نماید
و قصد این داشته باشد که روز اخر ده روز دیگر اقامه نماید در این بین اگر ببلد مزبوره
بقصد زیارت یا تجارت برود نمازش تمام و روزه را بگیرد پس مسافر بعد از قصد
اقامه یا در بین ان از حد ترخص بیرون رفت و بازگشت نمود بمحل اقامه و قصد اقامه
جدیده نکرد حکمش چیست ج احتیاط جمع است ما بین قصر و اتمام و اگر قصد اقامه جدیده
نماید در اینحال اتمام متعین است پس در صحرای خالی از ابادی قصد اقامه میتواند کرد
یا نه ج بلی میتواند لکن قصد اقامه در میان خانه های صحرانشینان صحیح نیست مگر با اطمینان
باینکه مدت ده روز در انزمین هستند و بجای دیگر کوچ نمیکنند یا انکه نیت کند
که اگر کوچ نمایند او بماند و بعد از نیت اقامه عدول از ان ضرر ندارد پس هرگاه کسی
قصد اقامه کرده در بلدی و یک نماز چهار رکعتی را اتمام کرد بعد از ان برگشت حکمش چیست
ج تا زمانیکه در انمحل است اتمام نماز معین است و همینکه از محل اقامه خارج شود حکمش قصر
است پس شخص میتواند دو وطن از برای خود قرار دهد یا نه ج بلی میتواند پس هرگاه
شخص فراموش کرد سفر خود را و نماز را تمام کرد چه صورت دارد ج اگر وقت هست اعاده
کند و اگر وقت گذشته قضا ندارد و مستحب مؤکد است از برای کسیکه نماز را قصر
میکند اینکه بعد از هر فریضه که انرا قصر نموده سه دفعه بگوید سبحان الله والحمد
لله ولا اله الا الله والله اکبر و بهتر اینستکه اینرا غیر تسبیحات تعقیب قرار دهد پس
شرایط وجوب روزه چند چیز است ج شش چیز است اول بلوغ دوم عقل سیم مسافر
نبودن بسفریکه در ان قصر باشد چهارم سلامتی از مرض بلکه جمیع مضاریکه بسر
شخص بسبب انها بر نفس محترمه یا عرض محترمی یا از تلف شدن چیزیکه حفظ ان واجب است

اگرچه اقوی تمام است لکن احتیاط...

یا از مشقت شدیدیکه نتواند تحمل ان شد عادة و مثل انها پنجم سلامتی از بیهوشی که تمام غایب
بر حواس شده باشد ششم خالی بودن از حیض و نفاس و شرایط صحت روزه نیز چند
چیز اول همانچه شرط است در وجوب روزه مگر بلوغ که از طفل ممیز چه دختر باشد چه پسر
روزه صحیح است لکن واجب نیست دوم و سیم ایمان و اسلام چهارم انکه ازمنه قابل باشد
از برای روزه یعنی مثل عید فطر و اضحی نباشد و زمانیکه گنجایش یکماه و یک روز نداشته
باشد در جائیکه دو ماه متتابع واجب باشد و همچنین شهر رمضان که روزه غیر ان واقع
نمیشود در ان پس اگر روزه غیر ماه رمضان را در ماه رمضان قصد نماید نه از انها محسوب
و نه از ماه رمضان پنجم انکه کسیکه روزه سنتی میخواهد بگیرد قضا ماه رمضان یا کفاره غیر
ان نیز مثل کفاره ان و نحو ان در ذمه او نباشد اگر قضا از غیر باشد و اگر اجیر باشد
بلکه مطلقا تحمل ضرر ندارد ششم اذن از برای زن و غلام و کنیز در روزه مستحب خصوصا از برای
زن که رعایت احتیاط شاید در اذن سنت و در واجب موسع اذن معتبر نیست با اگر مخالفت
ضرر ندارد و مراعات احتیاط خوبست در ان و شرط است در صحت روزه مستحب اذن فرزند از
نهی پدر و مادر خصوصا با ایذاء ایشان هفتم اجتهاد یا تقلید در حکم روزه که
بعمل بیاورد در جزء ان یا شرط ان اگر از جمله ضروریات نباشد مثل وجوب روزه ماه
رمضان بلکه علم بان باشد ضرور نیست در ان تقلید بلکه اگر سهل انگاری کرد و احکام
مسائل روزه نکند و ترک روزه را نداند و با اعتنا باید از کسیکه نباید اعتماد بان نماید
مجرد امساک بنحو مذکور کفایت را مثل روزه نمیکند و همچنین است هرگاه در غیر روزه
از سایر عبادات بلی اگر فعل شخص باشد و در واقع از انچه باید امساک نمود امساک
نموده باشد وجوب قضا بر ان معلوم نیست لکن در روزه سنت بلکه مطلق سنت
چه روزه باشد چه نماز و چه غیر اینها همینکه بداند که حرام نیست و مطلع
بر فتوی یا سخنی از یکی از علماء شیعه یا حدیثی در استحباب ان ببیند یا قول بوجوب

باشد یا اطلاع بر عدم وجوب آن از مجتهد کفایت در رجحان فعل آن میکند و از این باب است
آنچه در کتب شیعه باشد از سنن اما بشرایط مذکوره احتیاج بتقلید در خصوص اینها نیست
هشتم نیت قربت پس واجب نمیشود روزه و نه صحیح است بدون چیزی از شرایط وجوب غیر از بلوغ
و صحیح است روزه از مستحاضه اگر آنچه هست بر او از غسلهای شب و روز بجهت نماز بعمل بیاورد و
احوط آنستکه ترک نکند آنچه بر او هست از وضو گرفتن و تغییر دادن پنبه و مخوان هر چند
صحت روزه توقف بر غیر غسل ندارد و اما آنچه موقوف است صحت روزه بر آن از غسل نماز
اینستکه از غسلهای روز است و همچنین غسل شب گذشته اگر پیش از فجر بعمل بیاورد و اگر
پیش از فجر غسل کند کافی است در صحت روزه و اما غسل شب آینده را مدخلیت در
روزه گذشته نیست هر چند احوط مراعات آنست و همچنین هر گاه بعد از نماز صبح یا بعد
از نماز ظهر و عصر خون ببیند شرط نیست در صحت روزه از برای غیر نماز غسل کردن
پس ترک غسل در صورت دوم مبطل روزه نیست هر چند اقلا ترک شود بخلاف که اگر
از برای نماز ترک شود روزه او باطلست و شرط نیست پیش انداختن غسل نماز صبح او بر طلوع فجر
اگر چه احوط تقدیم است بقصد نماز صبح با آن غسل فرق نیست در شرط بودن غسل در مستحاضه
کثیره و متوسطه اما وضو در استحاضه قلیله شرط نیست پس روزه از مریض صحیح نیست یا نه
ج اگر متضرر باشد صحیح نیست و معتبر است در ضرر رسانیدن علم یا ظن بلکه احتمال
مساوی کفایت میکند اگر چه در صورت احتمال جمع میان صوم و قضا احوط است کافی است
در حصول ظن اماره یا تجربه یا قول کسیکه مفید ظن باشد قول آن هر چند کافر باشد
پس از مسافر روزه واجب در سفر صحیح است یا نه ج صحیح نیست مگر روزه سه روز بدل
هدی و هیجده روزی بدل بدنه از برای کسیکه بیرون رفته باشد از عرفات قبل
از غروب آفتاب عمدا پس روزه که نذر کرده باشد گرفتن آنرا در سفر و حضر و یا سفر
تنها صحیح است یا نه ج صحیح است لکن در روزه مندوبه قول بکراهت خالی از قوت نیست

مگر در سه روز در مدینه از برای حاجت لکن بهتر ترک است پس صاحبان اعذار مثل مریض
و مسافر و غیره اگر روزه بگیرند جایز است از ایشان یا نه ج مجزی نیست و واجب است قضا
بر ایشان مگر هست فرقی که جاهل بحکم باشد پس مجزی است روزه آن بخلاف ناسی و اگر متذکر شود
جاهل یا ناسی در اثنای روز بمسئله واجب است افطار نمودن و جاهل در حکم عالم است اگر عالم
باشد بحکم اجمالا یا نداند بودن چیزی را در سفر پس حایض و نفسا هر گاه حاصل شود عذر
ایشان در جزئی از روز باید افطار کند یا نه ج بلی افطار کند هر چند قلیلی پیش از غروب
باشد یا منقطع شود لحظه بعد از طلوع فجر پس هر گاه طفل در اثنای روز بالغ شود و کافر
مسلم شود تمام روزه بر ایشان واجب است یا نه ج واجب نیست ولکن مستحب است بر طفل
تمام نمودن اگر افطار نکرده باشد و بالغ شود بغیر مبطل بلکه احوط در آن عدم ترک است
مطلقا و بر کافر اگر پیش از ظهر مسلم شود و افطار نموده باشد و همچنین است حال دیوانه و بی
هوش اگر زایل شود دیوانگی و بیهوشی از ایشان در اثنای روز پس هر گاه مسافر پیش از
ظهر حاضر شود و مریض حالش به شود روزه گرفتن بر ایشان واجب است یا نه ج اگر افطار
نموده باشند پیش از آن واجب نیست بر ایشان روزه و نه صحیح است و اگر افطار نکرده باشند
واجب است بر ایشان تمام کردن روزه و اگر حاصل شود عذر ایشان در اثنای روز پس مریض
افطار کند چه پیش از زوال بوده باشد چه بعد از زوال و اما مسافر پس اگر خارج شود
پیش از ظهر واجب است افطار نماید چه در شب نیت سفر نموده باشد یا نه و اگر خارج شود بعد
از زوال تمام نماید روزه را و بهتر آنست که سفر نماید پیش از ظهر مگر در صورتیکه نیت
سفر را در شب نموده باشد و هر گاه نیت نکرده باشد در شب تمام نماید روزه را و قضا
کند پس اگر مرد پیر و زن پیر عاجز شوند از روزه گرفتن چه متعذر باشد بر ایشان چه متعسر
افطار نمایند یا نه ج بلی افطار نمایند و همچنین است حکم کسیکه تشنگی درد باشد که سیراب نمیشود و
نمیتواند ترک آب خوردن نماید در تمام روز ولکن واجب است هر یک از اینها در صورت

مشقت بودن روزه براینان تصدق نمودن از هر روزی بمدی از طعام و شرطست
علاوه براین دو اخیر یاس از بُرء از مرض و واجب نیست قضا بر مرد پیر مطلقا جد بر
اثنا آن شود روزه گرفتن بعد باشد لکن در صورت اولی احوط قضا کردنست و اما
صاحب ناخوشی عطش پس اگر برء از مرض از برای او حاصل شود در بین آن رمضان
و رمضان آینده واجبست بر او قضا و واجب نیست اگر برء حاصل نشود و جایز است
او را سیر بخورد پس اگر زن حامله که وضع حمل او نزدیک باشد بترسد بر خود یا طفلی
که در شکم دارد یا بر هر دو چه از تشنگی باشد چه از گرسنگی تکلیفش چیست جواب واجب
افطار نماید و همچنین زنیکه شیر میدهد طفل را و کم باشد شیر او و بترسد بر ضرر
رسیدن بطفل بسبب روزه گرفتن و فرق نیست در میان آنکه بترسد بر تشنگی یا
گرسنگی طفل یا ضرر هر یک تصدق نماید زن در عوض هر روزی بمدی از طعام و قضا
کند بعد از زوال عذر پس در مرضعه میان مادر و مستاجره و متبرعه در تعلق صدقه
فرق هست یا نه جواب فرقی نیست و همچنین فرقی نیست در طفل میان ولد نسبی و رضاعی
و حلال زاده و حرام زاده پس هرگاه ممکن باشد بدل از برای مرضعه با رفع ضرر
از طفل روزه را میتواند بخورد یا نه جواب نمیتواند و لازم است تصدق از مال مرضعه
باشد پس اگر جماعت مذکوره که بایست افطار نمایند روزه را بگیرند باطلست روزه
ایشان یا نه جواب باطلست و مسقط قضا نیست در جائیکه قضا داشته باشد پس
زمان امساک نمودن در یوم روزه از چه وقتست جواب اول آن وقت طلوع فجر
دوم است که صبح صادقش میگویند و باید که ترک نماید از آن وقت امور یرا که
خواهد آمد مگر جماع که باید ترک کند از پیش از صبح هرگاه زمان وسعت ندارد
از برای آن غسل نمودن از جنابت و در حکم جماعست استمنا و اخوف آن بر طرف
شدن حمره مشرقیست و از سمت راس که شتن آن بنا بر اقوی و احوط پس در

نیت روزه کفایت میکند از قصد نمودن قربة الی الله یا نه جواب بلی کفایت میکند ولی باید تعیین
آن نماید هرگاه متعین نباشد پس قصد وجوب یا استحباب یا مثل آن یا اخطار ضرور هست یا نه
جواب ضرور نیست و اگر ترک نماید نیت را مبطل روزه است بر وجه عمد باشد یا نه مکرر در مثل
یوم الشک اگر بعد معلوم شود که از ماه رمضان بوده باشد پس در نیت ماه رمضان قصد قربة
کردن بقصد وجوب تعیین کافیست یا نه جواب بلی کافیست اگر بداند ماه رمضانست و اگر نداند
و روزه بگیرد بنیت غیر ماه رمضان و بعد معلوم شود که آن از ماه رمضان بود کفایت میکند
و مسقط قضا خواهد بود لکن در استحباب بلکه نذر و عهد اقوی لزوم تعیین است و همچنین کفارات
و نذر مطلق و روزه مندوب محتاجست بتعیین پس وقت نیت در روزه چه زمانست جواب وقت آن
در شبست هر چند در جزء اخر آن باشد و کفایت میکند هرگاه در اول طلوع صبح در حال
داعی بر امساک مخصوص در زمان مخصوص با او باشد و قصد منافی آن نداشته باشد پس
اگر کسی ترک نماید عمداً نیت را تا داخل صبح شود روزه آن صحیح است یا نه جواب صحیح نیست و قضا
او واجبست نه کفاره پس هرگاه بعد از نیت روزه منافی آن را بعمل آورد پیش از صبح نیت
باطل میشود یا نه جواب باطل نمیشود و تجدید نیت روزه ضرور نیست هر چند آن فعل جماع باشد
و اینها که ذکر شد در روزه واجب معین است مثل رمضان و نذر معین در حال اختیار اما
در حال اضطرار مثل آنکه نداند که آن روز روز اول ماه رمضانست یا آن روز روزی
است که نذر معین نموده است یا فراموش نموده باشد نیت را پس وقت نیت یا قبیست تا بظهر و
واجبست بر کسیکه علم بهم رساند بوجوب روزه آن روز یا بخاطر بیاید بعد از فراموش نمودن
آنکه فوراً نیت کند و اگر نه روزه آن روز باطلست و اما غیر روزه معین واجب از قضای روزه
ماه رمضان و نذر مطلق و نافله اما روزه واجب پس جایز است تجدید نیت در آن تا بزوال
در وقتی که منافی بعمل نیاورده باشد و روزه او صحیح است بظهر شدن فوت میشود وقت آن
و اما در مندوب پس جایز است نیت نمودن تا پیش از غروب آفتاب اگر بعد از نیت چیزی از

روز مانده باشد پس در اول رمضان نیت روزه کرفتن تمام ماه را نماید جایز است یا نه جواب
بلی جایز است و بهتر اینست که در هر شب نیت علیحده نماید پس هرگاه مشتبه شود روز اخر ماه
شعبان با اول رمضان تکلیفش چیست ج قصد قربت روزه بنیت اخر شعبان یا نیت روزه واجبی غیر
از رمضان نماید پس اگر در اثنای روز معلوم شد که از رمضان محسوبست از ان میشود و اگر پیش از زوال
معلوم شد بهتر اینست که تجدید نیت از رمضان نماید پس مبطلات روزه چند چیز است ج
ده چیز است اول و دوم خوردن و اشامیدنست که هر یک مفسد روزه است عمدا نه سهوا
و موجب قضا و کفاره است مطلقا چه معتاد باشد ان ماکول مثل نان و اب و چه غیر معتاد مثل
خاک و فشرده درخت و سنکریزه چه خوردن و اشامیدن انها متعارف باشد مثل فرو بردن
بقیه غذا که در بن دندان میماند که ان مبطلست نیز عمدا و سهوا باطل نمیکند هرچند مقصر باشد
در خلال کردن و احوط خلال کردنست چنانچه احوط قضا کردنست هرگاه خلال نکرده
باشد و احوط نکشیدن فضلاتست از سر بسوی حلق و هرگاه بقصد دهن از دماغ یا اخلاط سینه را
بیاورد و فرو برد باطل میکند پس انکشتر مکیدن و طعام خائیدن بجهة طفل یا مرغ و
نحوان دادن و چشیدن طعام و امثال ان چه صورت دارد ج روزه باطل نمیشود مادامی
که عمدا چیزی فرو نبرد و احوط و اولی ترک انها است بدون ضرورت و حاجت و اگر بدون
اختیار بحلق او فرو رفت چیزی در این مواقع باعث بطلان روزه نمیشود پس مضمضه کردن
از برای روزه دار هرچند بجهت غیر وضو باشد جایز است یا نه ج بلی جایز است بلکه اگرچه
بجهة خنک شدن باشد و افضل ترک انست در غیر وضو و مستحبست که بعد از مضمضه سه مرتبه
اب دهن را بیندازد و جایز است مسواک کردن حتی بچوب تر بلکه سنتست مطلقا لکن اگر مسواک
نمود مسواک را بیرون بیاورد مادامیکه مسواک میکند و اگر بیرون اورد و اورا فرو
نبرد یعنی اگر بدهان نبرد و دوباره داخل کرد نگذارد ان اب داخل حلق شود و همچنین جایز است
دوا داخل در احلیل نمودن تا انکه بجوف برسد و مفطر نیست و همچنین دوا در جراحت ریختن

بجوفیکه بجوف برسد و مثل مذکور است چیزی از دوا در دماغ کردن بنحویکه وارد بر حلق و
داخل در جوف شود و جایز است سرمه و دوا بچشم کشیدن و بکوش دوا ریختن سیم جماع کردن
است و ان مفسد روزه است چنانکه موجب قضا و کفاره است نیز مطلقا چه در قبل و چه در دبر
چه در فاعل و چه در مفعول هرچند مرده باشد چه انزال شود و چه انزال نشود و همچنین است
در فرج حیوانات و اگر محتلم شود در روز روزه مفسد روزه نیست چهارم کذب بر خدا
و رسول و ائمه است و همچنین سایر انبیا و اوصیا که مبطل روزه و موجب قضا و کفاره است
ولکن در وقتی مبطلست که بداند کذبست و نسبت او را بدهد بیکی از ایشان و هرگاه اعتقاد
کذب بودن نداشته باشد و نسبت بدهد و در واقع کذب باشد مبطل نیست و موجب قضا و کفاره
هم نیست و احوط بل اقوی الحاق نمودن فاطمه زهرا است بائمه علیهم السلام و اما کذب بر غیر خدا و رسول
و ائمه و سایر انبیا و اوصیا موجب قضا و کفاره نمیشود پنجم ارتماس در ابست و ان مبطل روزه
و موجب قضا و کفاره است عمدا نه سهوا ششم رسانیدن غبار بحلق و حد ان مخرج خاء نقطه
دار است و ان موجب قضا و کفاره است چه غبار حلال باشد و چه حرام مثل خاک و غیر ان
هرگاه خود باعث شود عمدا نه غفلة هفتم قی کردنست و ان موجب قضاء است اگر بعمد و اختیار
واقع شود و اگر بی اختیار قی کند بر او چیزی نیست و هرگاه غذا یا اب بیرون اید بحلق و برگردد
مضر نیست و اگر در فضای دهن بیاید باید انرا بریزد و اگر عمدا فرو برد قضا و کفاره واجبست
هشتم استمنا یعنی طلب اخراج منی از خود نمودن بهر قسمیکه باشد بغیر جماع و واجب میشود
بان قضا و کفاره نهم حقنه کردن بمایعست بدون ضرورت و ان حرام و مفسد روزه و موجب قضا
و کفاره است و بجامد مکروه است لکن احوط ترک است دهم بقا بر جنابت عمدا تا طلوع فجر چه جنابت
بهم رسیده باشد باحتلام یا بسبب دیگر و ان حرام و مفسد روزه و موجب قضا و کفاره است و
این حکم در روزه شهر رمضان و قضای ان ثابت است نه در جمیع اقسام روزه حتی در صوم
مستحب و مثل بقا بر جنابتست بقا بر حیض و نفاس و استحاضه لکن ظاهر ثبوت قضا است

در اینها و علاوه نمودن کفاره بر قضا موافق احتیاط است و مخصوص است حکم اینها بشهر رمضان نه بغیر آن حتی قضاء شهر رمضان هر چند احوط عدم بقا بر احداث مذکوره است اگرچه احوط لزوم کفاره است هیجدهم جنابت در جمیع اقسام روزه ها سنت و غسل مس میت واجب نیست و مثل بقا بر جنابت خوابیدن جنب بقصد غسل نکردن یا با تردد در آن یا خوابیدن آن بعد از خوابی که پیش از آن جنب شده باشد اگر عازم بر غسل نباشد و بخواب رود تا صبح کفاره بر او واجب نیست لکن قضا بر او لازم است و این خواب و خواب سیم بر آن هیچیک حرام نیست و لکن احوط ترک خواب دویم است و اگر خوابید دفعه سیم قضا و کفاره هر دو بر او لازم است هر چند عازم بر غسل باشد پس مفطراتی که حرام نیست ارتکاب آنها ولکن موجب قضا میشود چند چیز است ج سه چیز است اول افطار کردن پیش از تفحص از صبح است با قدرت بر آن که جایز است تا یقین بطلوع ندارد لکن اگر بعد معلوم شود که صبح بوده است قضا بر او واجب است نه کفاره و اگر ملاحظه شود و تفحص نماید و مطمئن شود ببقا بودن شب یا قدرت بر آن نداشته باشد و بعد معلوم شود که صبح بوده است نه قضا و کفاره بر او لازم نیست و مخصوص است حکم بصحت بر تقدیر تفحص نمودن بشهر رمضان و واجب معین نزد قوم دوم اعتماد بر قول کسیکه خبر دهد که شب است و بآن مطمئن شود و مظنه بقول او هم بهم رساند و مفطر بعمل آورد و بعد معلوم شود که صبح بوده بر او قضا واجب است نه کفاره و اگر علم بهم رساند یا آنکه خود تفحص کند قضا بر آن لازم نیست سیم اگر کسی خبر دهد که صبح است و او گمان کند که شوخی میکند یا دروغ میگوید و چیزی بخورد و بعد معلوم شود که صبح بوده است لازم است قضا نه کفاره پس روزه واجب معین بالذات را افطار کردن چه صورت دارد ج حرام است افطار کردن آنها بلکه در بعضی از آنها کفاره واجب میشود مثل روزه ماه رمضان و نذر معین و جایز است افطار نمودن روزه غیر معین پیش از زوال چه قضاء شهر رمضان باشد چه غیر آن ولکن در قضاء شهر رمضان

بعد از

بعد از زوال حرام است بلکه کفاره لازم میشود اما نذر مطلق و منت پس جایز است چه بعد از زوال چه پیش از زوال پس علامات دخول ماه رمضان را بیان فرمایید ج علامات آن چهار چیز است اول بدیدن هلال است پس هر که دید ماه را واجب میشود بر او روزه هر گاه یقین داشته باشد بدیدن هر چند دیگری ندیده باشد دوم گذشتن سی روز از هلال شهر شعبان است که در این صورت واجب میشود روزه هر چند هلال ماه رمضان دیده نشود و همچنین هلال ماه شوال معلوم میشود بگذشتن سی روز از هلال ماه رمضان سیم شهادت عدلین است اگر موافق باشند در شهادت در وصف هلال و شهادت دهند بدیدن و موقوف نیست قبول اینها بحکم حاکم شرع بلکه مقبول است شهادت ایشان هر چند حاکم شرع رد نماید شهادت ایشان را بجهت عدم معرفت بر حال ایشان یا بسبب اشتباه در امر ایشان چهارم شیاع است یعنی اینکه بگویند که ماه را دیده اند و ثابت میشود بآن هلال با حصول علم بلکه با حصول ظن متاخم بعلم اگرچه در مظنه تامل است پس بر حایض و نفسا قضا روزه ماه رمضان واجب است یا نه ج بلی واجب است و همچنین بر کسیکه خواب رفته باشد تمام روز را و نیت نکرده باشد یا آنکه روزه را فراموش کرده باشد و نیز واجب است بر کسیکه ترک نموده باشد روزه را بعد از وجوب بر او و عدم قیام غیر روزه مقام آن و کسیکه فراموش نموده باشد غسل جنابت را و بگذرد بر آن چند روز یا کل ماه واجب است بر او قضا و اگر غافل شود از جنابت یا از غسل یا از آنکه شب بوده است واجب نیست بر او قضا و واجب است بر مرتد چه ملی باشد چه فطری و مستحب است تتابع در آن و ترتیب در آن واجب نیست چه از یکسال بگذرد یا بیشتر لکن سنت است پس کفاره افطار کردن صوم رمضان یا نذر معین را بیان فرمایید ج کفاره بر سه گونه است اول بنده آزاد کردن دوم دو ماه پی در پی روزه گرفتن سیم شصت مسکین را طعام دادن اگر بحلال افطار کرده باشد و اگر بحرام افطار کرده باشد العیاذ بالله مثل زنا یا شراب خوردن یا مال حرام خوردن

هر سه

در وجوب فطره

هر سه کفاره را باید بدهد بترتیبی که در پیش گذشت که اول بنده آزاد کردن دوم دو
ماه متوالی روزه گرفتن سیم شصت مسکین را طعام دادن مس در یوم صوم رمضان اگر
مرد زن خود را اکراه نماید بر جماع و هر دو صائم باشند حکمش چیست ج در اینصورت
واجبست بر زوج دو کفاره بدهد و امّا اگر زن اطاعت مرد را نموده باشد واجبست
بر هر یک یک کفاره و اگر زن در اثنا راضی بشود دو کفاره بر مرد واجبست و یک کفاره
بر زن مس اگر کسی در روز روزه ماه رمضان افطار کند و از احلال بداند مرتد است یا نه
ج بلی اگر حلال بداند مرتد است و اگر حلال نداند و افطار کند فاسق است و امّا حاکم شرع
باید تعزیرش کند مس شرایط وجوب فطره را بیان فرمائید ج شرایط آن چند چیز است
اول بلوغ است پس بر صغیر واجب نیست نه از برای خود و نه از برای کسیکه در عیال او
است مثل غلام و کنیزیکه داشته باشد از ارث پدر یا مادر خود مثلا دوم عقل است پس
واجب نیست بر دیوانه چنانچه در صغیر گذشت و در حکم جنونست اغما یعنی بیهوشی
و در آن نیز لازم نیست سیم حریت یعنی آزادی پس بر بنده لازم نیست مگر آنکه جزوی
از آن آزاد شده باشد پس بحساب آن جزو بر او لازم است چهارم غنی بودن پس بر
شخص فقیر واجب نیست و مراد از فقیر کسیست که بتواند زکوة فطره و غیر آنرا بگیرد
پس کسیکه مستحق زکوة فطره است بر او زکوة فطره واجب نیست چنانچه همان مضمون اخبار
وارد شده لکن احوط از برای فقیری که زیاده بر قوت خود بقدر فطره مالک است اخراج
آنست و مشهور اینست که مستحبست از برای فقیری که صاحب عیال باشد یکفطره بعیال
خود دست بدست بکند و در آخر آنرا اخراج کند هر چند که اگر بعض آنها صغیر باشد
اشکال دارد در اخراج از مال آنها و مس واجب شدن فطره از چه وقتست پیش از غروب
شب عید است یا بعد از غروب ج واجب میشود فطره در حین غروب آفتاب پیش از مغرب
مس هرگاه پیش از غروب آفتاب از شب عید کافری اسلام اختیار کند یا طفلی بالغ شود

ع نیابد ... و بعد از آن ... علم ... وجوب ...

ع على الاحوط اگر چه اقوى کفایت یک کفاره است ظله الخراسانی

ع در حالتیکه عالم و عامد باشد در افطار ظله الخراسانی

ع على الاحوط اگر چه اقوى عدم وجوب است مگر بطلوع فجر ظله الخراسانی

در بیان فطره است

یا دیوانه بحال بیاید یا فقیری غنی شود یا مملوکی مالک شود یا مولودی متولد شود فطره
دادن ایشان واجبست یا نه ج واجبست لکن اگر بعد از غروب اسباب مذکوره وجود یافت
از برای ایشان فطره لازم نیست لکن مستحبست در صورتیکه قبل از زوال روز عید
وجود یافت از برای ایشان فطره لازم نیست فطره را بدهند بنا بر روایتی که وارد شده
مس بر مکلف که فطره واجبشد بر خودش فقط یا بغیر خودش نیز تعلق میگیرد یا در عیال او هم میباشد
ج واجبست بر خودش و هر که عیال او باشد باختیار او نه باکراه چه واجب النفقه او
باشد یا نباشد بالغ باشد یا غیر بالغ بنده باشد یا آزاد مسلمان باشد یا کافر و هم
چنین مهمان و کفایت میکند حصول آن در جزئی از آخر ماه رمضان بحیثیتی که هلال
شوال هم ظاهر شود و صدق اسم مهمان بر او بکند عرفا هر چند غذا او را نخورده باشد
و احتیاطا اینستکه مهمان نیز بدهد مس فطره از چه جنسی باید باشد ج جنس فطره منحصر است
در قوت غالب انسان از گندم و جو و خرما و مویز و کشک و شیر و عدس و نخود و غیر آن
و افضل بیرون کردن زکوة است از خرما و مویز و قوت غالب بلد و بعضی فضیلت را مرتب
دانسته اند بهمین ترتیب و مراعات آن خوبست مس جدا کردن فطره در شب عید است یا روز
عید ج اگر در شب جدا کنند بهتر است و افضل و احوط پس انداختن زکوة است تا پیش از
نماز عید و جایز نیست پس انداختن از نماز عید چه اول وقت نماز کند چه آخر وقت آن آخر
وقت زکوة فطره است و اگر پس انداخت بدون جدا نمودن احوط آنستکه بدهد بقصد
قربت و قصد نماید که اگر وقت باقیست اداست و اگر باید قضا داد قضا و اگر نه تصدق
باشد مس اگر بتعیین مقدار زکوة را کسی نماید یا اینکه جدا کند از مال خود که بعد بدهد چه
صورت دارد ج جایز است لکن واجبست برساند آنرا بار باب آن چه وقت زکوة نگذرد
چه نگذرد و اگر ممکن نباشد رساندن بفقیر بسبب عذری یا منتظر فقیر باشد تاخیر ضرر
ندارد و مصرف زکوة فطر مصرف زکوة مالست و اولی آنست که آنرا در غیر مصرف فقرا

ع ایضا احتیاطا ... بعد از غروب ... ظله الخراسانی

ع از برای آن وقت ... بنا بر احتیاط ... وجوب ... ظله الخراسانی

ع بلکه احوط ظله الخراسانی

صرف نماید وجایز نیست که بهر فقیری کمتر از زکوة یک نفر بدهند مگر در صورتیکه جمع شوند
فقرا بقدری که بهر یکی یک فطره نرسد در اینصورت جایز است کمتر دادن وجایز است که بیکی
از فقرا بدهند که غنی شود واولی آنستکه اگر اقارب فقیر داشته باشد بایشان بدهد
وهمسایه را مقدم بدارد بر غیر اقارب واهل علم وفضل را بعد از ایشان مقدم دارد
ایشان مس جنسی که میخواهد بزکوة بدهد اگر چه پول سیاه میتوان داد مس در قیمت
زکوة وفطره بیرون کردن معتبر است یا وقت واجب شدن ج وقت بیرون کردن زکوة
و واجب بقیمت دادن ولایتی که زکوة را باید بدهد نه ولایتی که وطن او است زمان
دادن قیمت جنس زکوة رجوع بنرخ بازار است مس قدر زکوة فطره چه قدر است ج از برای
هر نفری یک صاع از جمیع اجناس ومقدار صاع ششصد وچهارده مثقال وربع مثقال
صیرفی است وان یکمن بوزن تبریز است الا بیست وپنج مثقال صیرفی وسه ربع است مس
هرگاه شخص در ولایت بکر باشد عیالش بولایت بکر قیمت زکوة فطره عیالش باعتبار
ان ولایتی است که عیالش در انجا است یا انولایتی که خودش میباشد ج اعتبار بنرخ ان
ولایتی است که خودش میباشد لکن اگر وکیل تعیین کرده باشد که در ولایتی عیالش
هست اخراج فطره او را نماید انجا بدهد صحیح است مس شرایط زکوة مال را بیان فرمائید ج
پنج چیز در وجوب زکوة مال شرط است اول مالک بودن نصاب دوم بلوغ سیم عقل چهارم
ازادی پنجم ممکن بودن بتصرف در ان پس واجب میشود در مالیکه مشترک باشد بین دو نفر
یا بیشتر باشد وسهم هر یک کمتر از نصاب باشد مس اگر شک بکنند در بودن مال
بمقدار نصاب فحص واجب است یا نه ج بلی فحص نمودن واجب است مس بر ولی مجنون و ولی
طفل واجب است که زکوة را از مال انها بیرون کنند یا نه ج واجب نیست مگر در مال
تجارت طفل سنت است اخراج زکوة نماید چنانچه در غلات طفل نیز سنت است مس اگر شک
کنند در بلوغ یا عقل صاحب مال حکمش چیست ج در اینصورت محکوم بعدم بلوغ و

عقل است مس هرگاه بر بنده قابل بشود بمالک شدن ان زکوة بر او واجب است یا نه ج واجب نیست
مس هرگاه بنده نصفش ازاد باشد ونصفی نباشد بقدر نصف ازادش زکوة واجب است یا نه جواب
بلی واجب است اگر سهمش بحد نصاب باشد مس هرگاه مالک متمکن از تصرف نمودن مال نباشد در
تمام سال در انچیزهائیکه گذشتن سال در انها معتبر است اخراج زکوة نمودن از انها واجب
است یا نه ج واجب نیست مس هرگاه در وقت تعلق گرفتن زکوة در انچیزهائیکه سال در ان
معتبر نیست متمکن از تصرف نباشد زکوة واجب است یا نه ج حکمش حکم مسئله سابق است
یعنی واجب نیست مس هرگاه ظهور صلاح در دست غاصب بشود بر مالک زکوة واجب است یا نه
ج واجب نیست لکن بهتر ترک نکردن زکوة است هر وقت که متمکن شود از تصرف در ان
مس واجب نبودن زکوة بر مالک غیر متمکن از تصرف در این امور مذکوره چه قسم است ج در وقتی
است که بسهولت نتواند تصرف نماید هر چند تصرف بعض از مال باشد بشرط انکه انچه باقی
میماند بقدر نصاب باشد بنا بر احتیاط لکن عدم وجوب زکوة در اینصورت اقوی است مس
هرگاه قادر بر بیع ان مال هست لکن متمکن از تصرف در عین ان مال نیست بر چنین شخصی زکوة
واجب است یا نه ج در اینصورت وجوب زکوة خالی از قوة نیست مس زکوة در مال وقف واجب
است یا نه ج واجب نیست چه وقف عام چه وقف خاص مس در مالیکه گمشده چه حیوان وچه
غیر حیوان زکوة واجب است یا نه ج واجب نیست مس مالیکه بقرض داده باشند هرگاه
تاخیر از جانب گیرنده باشد بر قرض دهنده زکوة واجب است یا نه ج واجب نیست مس هرگاه
تاخیر از جانب قرض دهنده باشد وقصد او فرار از زکوة دادن مال باشد در اینصورت
بر این شخص زکوة واجب است یا نه ج واجب نیست مس زکوة قرض در قرض گیرنده است یا بر
قرض دهنده ج بر قرض گیرنده میباشد نه قرض دهنده مگر انکه تبرعاً بدهد او از قبل قرض
گیرنده و بهتر اعتبار اذن او است مس زکوة از کافر ساقط میشود بعد از اسلام یا نه ج
بلی ساقط میشود هر چند عین زکوی موجود باشد مس زکوة در چند چیز واجب است جواب

بدانکه نه چیز زکوة واجب است اول طلا دوم نقره سیم گوسفند چهارم شتر پنجم گاو ششم گندم
هفتم جو هشتم مویز نهم خرما و شرطست در وجوب زکوة در اینها بودن هر یک بمقدار
نصاب و نیز شرطست در پنج تای اول گذشتن سال و محقق میشود بدخول ماه دوازدهم
پس بداخل شدن ماه دوازدهم واجب شدن زکوة مستقر است یا متزلزل جواب متزلزل
است نه مستقر ولکن بهتر حکم باستقرار و عدم تزلزل است و ماه دوازدهم از سال اول
محسوبست نه از سال دوم پس در طلا و نقره شرط وجوب زکوة چه چیز است جواب شرط
در اینها آنکه مسکوک بسکه معامله خواه سکه اسلام باشد یا نه قدیمه باشد یا جدیده
و رایج در معامله باشد یا نه خلیط باشد یا صاف باشد پس شرط وجوب زکوة گاو و
گوسفند و شتر چه چیز است جواب شرطست در اینها آنکه در تمام سال چریده باشد در
صحرا نه معلوفه پس مدار در چریدن یا معلوفه بودن اینها چیست جواب بر صدق اسم است
عرفا باین معنی که عرفا او را چریده یا معلوفه بگویند پس اگر در یکماه یا دو ماه یا سه ماه
یا بیشتر بیرون نروند بصحرا مثل اکثر گوسفند عراق و خراسان و آذربایجان ایام زمستان
بودن بیرون میروند یا نه جواب بلی بیرون میروند پس معلوفه بودن بچه متحقق میشود
جواب بخوردن چیزیکه مملوک باشد چه ملک مالک باشد یا غیر مالک چه باذن هر یک باشد
یا نه غیر مال العوض بخواهد یا نه پس اولاد این گاو و شتر و گوسفند در حکم مادر اینها
است یا نه جواب بلی حال اینها چون حال مادر اینها است پس اگر مادر اینها معلوفه باشند
اینها نیز معلوفه اند و اگر سائمه باشند اینها نیز سائمه اند پس ابتدای سال اولاد از
چه وقتست جواب از حین تولد ابتدای آنها است پس شرطست در شتر و گاو که کار کن نه
باشند یا نه جواب بلی شرطست هر چند سائمه باشند و فرقی در کار کردن نیست میان
زراعت و آب کشی و سواری و آسیا کردن و نه در میان آنکه مالک اینها را بر عمل
داشته باشد یا غیر باذن مالک و مدار بر صدق عرفست در تمام سال که کار کن نباشد

بلکه اقوی [illegible]

احوط بلکه اقوی در اولاد عدم اعتبار سائمیت امهاتست الی آخر

انها را

اینها را پس وجوب زکوة بر جو و گندم و مویز و خرما را بیان فرمایید جواب شرطست در اینها آنکه
مالک اینها را پیش از وقت وجوب مالک شده باشد چه بزراعت یا غیر آن یعنی کاشتن یا مساقات
و چه ببیع یا هبه یا صلح یا مهر یا نحو اینها پس اگر منتقل شود بعد از تعلق وجوب زکوة بر مالک است
پس وجوب زکوة در غلات بعد از وضع خراج سلطان و اخراجات زراعتست یا نه جواب بلی بعد از وضع
خراج سلطانست هر چه بگیرد و بعد از وضع اخراجات زراعت چه اخراجات پیش از تعلق وجوب
باشد و چه بعد از آن و تخم و اجرت زمین کندن نهر و شکستن و اجرت عوامل و مستحفظ زراعت
و آنچه موقوف علیه زراعت باشد از ابتداء عمل تا بتصفیه دانه و خشکیدن انگور و رطب
این بابت و بهتر عدم اخراج غیر خراج سلطانست از اصل غلات و اعتبار نمودن نصاب بعد
از اخراج جمیع مؤنه هر چند احوط اعتبار آنست پیش از اخراج جمیع و احوط بعد از آن اعتبار
نصابست بعد از وضع اخراجات پیش از تعلق وجوب پس وضع اخراجات از اجناس زکوی در
حین تعلق وجوبست یا در حین اخراج زکوة جواب در حین تعلق وجوبست نه در حین اخراج
زکوة پس هر گاه قیمت اجناس مختلف شود باید اعتبار بحال اول باشد پس حد نصاب غلات را
بیان فرمایید جواب نصاب در غلات منحصر بیکی است و پیش از رسیدن بآن هر چند قلیلی باشد
چیزی واجب نیست چنانچه آنچه زاید بر نصاب باشد واجبست زکوة در آن هر چند قلیلی باشد
و نصاب پنج وسق است و هر وسقی شصت صاعست و هر صاعی چهار مد است و هر مدی
دو رطل و ربع عراقیست و آن صد و سی درهمست و هر درهمی نصف مثقال شرعی و خمس
و نصف مثقال صیرفی و ربع عشر آنست و مثقال شرعی سه ربع مثقال صیرفیست و مثقال
صیرفی یک مثقال و ثلث شرعیست پس نصاب سیصد صاعست و هر صاعی هزار و صد
هفتاد درهمست و آن هشتصد و نوزده مثقال شرعیست و ششصد و چهارده مثقال
و ربع صیرفی پس مجموع آن صد و هشتاد و چهار هزار و دویست و هفتاد و پنج مثقال صیرفی شد
و آن بمن شاه جدید متداول در اصفهان که شانزده عباسی باشد صد و چهل و سه من

وسه

وسه چارل و پنجاه و بیست و پنج نارود و نیم پنجمثقال نیس مقداریکه باید اخراج
نیاید چه قدر است ج در غلات بعد از رسیدن بنصاب اگر در آب خوردن زراعت موقوف
بر چرخ و مانند آن نباشد مثل زراعتیکه باران و مثل آن میآید یا آب نهریکه در آن بنشینند مقدار
عشر است پس اگر در آب خوردن احتیاج بچرخ و مانند آن باشد مثل زراعتیکه از چاه بعمل
آید یا آب نهر که باید از چرخ کشید چه قدر است ج نصف عشر باید داد پس هرگاه زراعتی
که در بعض اوقات از نهر آب بخورد و در بعضی اوقات از آب چاه و مانند آن آب بخورد چه قدر زکوة
آنچه قدر است ج اگر از هر یک مساوی آب خورده باشد سه ربع عشر بیرون کنند و اگر یکی
از آن دو بیشتر باشد تابع آنست پس تعلق وجوب زکوة در چه وقت است ج در گندم و جو وقت
اسم است و ظاهر حصول آنست به بستن دانه و در مویز غوره شدن است و در خرما بسر شدن
است پس اگر تاخیر بیندازد کسی دادن زکوة را در گندم و جو از پاک شدن و در انگور رطب
از مویز و خرما شدن بی عذر چه صورت دارد ج بی عذر ضامن است و تاخیر تا بتصفیه دانه
و خشک شدن مویز و خرما جایز است بدون ضمان پس زکوة تعلق بعین مال زکوی میگیرد
یا نه ج بلی تعلق بعین میگیرد هرچند در مال تجارت باشد و جایز نیست تصرف در عین
زکوی پیش از ضمان پس هرگاه بمالی زکوة تعلق گرفت و مالک آن فوت شد چه باید کرد
ج باید بیرون شود زکوة از اصل مال و اگر دین داشته باید بر اصل ترکه باشد حق زکوة —
مقدم است بر دین پس بیرون کردن زکوة از قیمت جایز است یا نه ج بلی جایز است پس
در طلا و نقره از برای هر یک چند نصاب است ج از برای هر یک دو نصاب است نصاب اول طلا
پانزده مثقال صیرفی است و نصاب دوم طلا سه مثقال است در نصاب اول باید اخراج
شود ربع مثقال صیرفی و همچنین در نصاب دوم عشر مثقال شرعی است و نصاب اول نقره
دویست درهم است و آن صد و پنجاه مثقال صیرفی است و نصاب دوم نقره چهل درهم
است و آن بیست و یک مثقال صیرفی است و آن معتبر است بعد از نصاب اول تا هرجا که برسد

وهمچنین است حکم در نصاب دوم طلا و از نصاب اول باید بیرون رود دو مثقال صیرفی و پنج ثمن
آن و از نصاب دوم نیم مثقال صیرفی و ربع عشر آن و ضابطه کلیه از برای اخراج زکوة
طلا و نقره آنست چهل یک اخراج شود بعد از رسیدن بنصاب ولکن بنا بر این ضابطه بعضی از
اوقات اندکی زیاد داده میشود و مادامیکه مال بنصاب اول هر یک از طلا و نقره نرسید
یا در میان دو نصاب باشد و از اتمام نکرده باشد چیزی در آن نمیباشد و در حکم طلا و نقره
است در نصاب و در قدر یکه باید اخراج بشود مال التجارت و منافع مستغلات پس از برای
شتر چند نصاب است ج دوازده نصاب است اول تا پنجم هر یک پنج شتر است و در هر نصابی یک
گوسفند باید بدهد باین معنی که تا پنج نرسیده زکوة ندارد همینکه به پنج رسید یک گوسفند
باید بدهد و این نصاب اول است و همچنین نصاب دوم ده شتر است که دو گوسفند باید بدهد
و نصاب سیم پانزده شتر است سه گوسفند باید بدهد و نصاب چهارم بیست شتر است که
چهار گوسفند باید بدهد و نصاب پنجم بیست و پنج شتر است پنج گوسفند باید بدهد و در میانها
که از پنج کمتر است چیزی نباید بدهد ششم بیست و شش شتر است و در آن واجبست که داده شود یک
شتری که داخل در سال دوم شده باشد هفتم سی و شش شتر است و در آن واجبست که داده شود
یک شتری که داخل در سال سیم شده باشد هشتم چهل شتر است و در آن واجبست که شتری داده شود
که داخل در سال چهارم شده باشد نصاب نهم شصت و یک شتر است و در آن واجبست شتری داده شود
که چهار سال را تمام کرده باشد و داخل در پنج شده باشد نصاب دهم هفتاد و شش شتر است و در آن دو
شتر باید داده شود که هر یک داخل در سال سیم شده باشد نصاب یازدهم نود و یک شتر است که
باید در آن دو شتر داده شود که داخل در سال چهارم شده باشد نصاب دوازدهم صد و بیست و یک شتر
است پس در هر پنجاه شتر یک شتر باید داده شود یک شتر یکه تمام کرده باشد سال دوم را و داخل در
سال سیم شده باشد و آنچه پیش از نصاب اول یا در میان نصابها باشد در آن چیزی نیست و آنچه گفته
شد که از شتر داده شود باید ماده باشد پس در گاو چند نصاب است ج دو نصاب است اول سی گاو

دوم چهل است بعد از چهل مخیر است در اختیار کردن چهل و سی تا و هرگاه اعتبار بهر دو
ممکن باشد مثل صد و بیست اگر ممکن نباشد معین است اعتبار آنچه فرو گرفتن دران بیشتر است
و در هر سی گاو یک گاو یکساله باید داد چه نر باشد چه ماده و در هر چهل گاو یک گاو ماده
باید داد که داخل در سال سیم شده باشد مس در گوسفند چند نصابست ج پنج نصابست
اول چهل گوسفند است و دران یک گوسفند باید داد دوم صد و بیست و یکست و دران دو
گوسفند باید داد سیم دویست و یکست و دران سه گوسفند باید داد چهارم سیصد و یکست
و دران چهار گوسفند باید داد پنجم چهارصد است و دران و در بیشتر از آن هر صد گوسفند یک
گوسفند باید داد و گوسفندی را که در مصرف زکوة میدهند اگر بز باشد داخل در سال سیم شده
باشد و اگر گوسفند باشد سال را تمام کرده باشد و گوسفند و بز پیر و عیبدار در زکوة مجزی نیست
هر چند سنی که واجبست منحصر دران باشد مگر آنکه همه باین طریق باشند مس مستحقین زکوة
چند صنفند ج هشت صنفند اول و دوم فقرا و مساکین ولی دوم اسوء حالا باشند
از اول و ضابطه که بان توان زکوة بایشان داد انستکه مالک مؤنه سال خود و عیال خود
نباشد نه بالفعل و نه بالقوه سیم کسانی که تعیین شده اند از جانب امام یا مجتهد از برای
گرفتن زکوة و جمع و ضبط نمودن ان چهارم کفاریکه تالیف قلوب ایشان شده باشد از
برای جهاد و اما در زمان غیبت خلافست پنجم غلامیکه در نزد آقای خود در تحت شدت
و آزار باشد بلکه مطلقا و از مال زکوة میتوان آنها را خرید و آزاد کرد با شرایط
ششم ادای دین کسی که عاجز باشد از ادای آن بشرط آنکه دین معصیت نباشد هفتم
مطلق خیرات است مثل پل ساختن و مسجد و مدرسه بنا نهادن و غیر اینها هشتم کسانیکه
متوجه بیرون کردن زکوة میشوند چند صنفند ج بر چهار صنفند اول از آنها
مالکست دوم وکیل مالکست سیم وصی مالکست چهارم امام علیه السلام یا عاملیکه از
قبل امام باشد یا از قبل مجتهد عادل بلکه سنتست بردن نزد امام بلکه سنتست بردن

نزد

نزد مجتهد عادل در زمان غیبت خصوصا در اموال ظاهره مثل غلات و انعام ثلثه
و شرطست در زکوة نیت قربت مثل سایر عبادات و ان داعیست نه اخطار بال سوال
آیا واجبست زکوة را قسمت کردن در میان اصناف مذکوره یا نه ج وجوب ان معلوم نیست
بلی مراعات او احتیاط است و واجبست در زکوة نقدین بلکه غیر ان بنا بر احوط کمتر از
آنچه از نصاب اول از طلا یا نقره باید بیرون رود ندهد و ان سه ربع مثقال صیرفی است
در طلا و دو مثقال و نیم و یکشش مثقال در نقره چنانچه گذشت مس اطفال شیعه را
زکوة میتوان داد یا نه ج بلی میتوان داد هر چند بدانی که پدران ایشان زنده هستند
و فاسق باشند مس هاشمی زکوة میتواند بگیرد یا نه ج شرطست گیرنده زکوة هاشمی
نباشد مگر آنکه زکوة دهنده هاشمی باشد یا آنکه خمس کفایت ان نکند مس زکوة
مال را در بلد خود دادن بهتر است یا حمل ببلد دیگر نیز میتوان کرد ج افضل انست که
در بلد مصرف شود حتی بهتر عدم نقلست مگر در صورتیکه در بلد مستحق نباشد در
اینوقت واجبست نقل ببلدیکه مستحق دران است نمایند مس در حین نقل کردن اگر تلف شود
ضامنست یا نه ج بر تقدیریکه در بلد خود مستحق باشد ضامنست و جایز نیست تاخیر
انداختن دادن زکوة را از وقت وجوب ان مگر در حال انتظار مستحق یا غایب بودن
مال یا عدم تمکن از تصرف مس اگر تاخیر کند در رسانیدن زکوة باهل ان با وجود
بودن مستحقین و در این وقت تلف شود ضامنست یا نه ج بلی ضامنست مس اجرت
کیال و وزن نمودن اجناس زکوی با کیست ج با مالکست که از مال خود اخراج
نماید مس جایز است که زن زکوة مال خود را بشوهر خود بدهد یا نه ج بلی جایز است
اگر چه شوهر باز بمصرف او برساند مس خمس بچند چیز تعلق میگیرد ج بهفت چیز
تعلق میگیرد اول مالیست که از کفار حربی در جهاد بدست بیاید خواه عسکر جمع نموده
باشند یا نه از جمله منقولات باشد یا نه و اینها در وقتیست که جهاد باذن امام علیه السلام

باشد

باشد و اگر چنین نباشد و در حال غیبت امام باشد یا از برای مجرد غارت نیز مثل سابق است اگرچه اجراء حکم سابق در اینصورت خالی از اشکال نیست و اگر ممکن باشد اذن از امام مثل حال حضور امام علیه السلام و جنگ از برای دعوت باسلام باشد ظاهر اینست که مال مخصوص امام است و همچنین در اموال کفار حربی که بدزدی یا حیله از تصرف ایشان بیرون بیاورند واجبست بیرون کردن خمس آن و تتمه آن در حکم منافع مکاسبست بشرط اینکه مال غصبی نباشد از مسلمانی یا از معاهدی دوم معادنست حتی نمک و گل کرد و احوط دادن خمس است از گل سرخ و گل سرشور و سنگ سیاه و اهک و گچ هرچند اظهر عدم جریان حکم معدنست بر اینها لکن از باب منافع مکاسبست خمس باینها تعلق میگیرد و شرط است در بیرون کردن آنچه خرج شده باشد از برای تحصیل معادن مثل خرج کندن و کداختن و امثال اینها سیم مالیکه در زیر زمین پنهان کرده باشند بجهة ذخیره خواه نقد باشد یا غیر نقد نه بجهة مجرد محافظت خواه در بلاد کفار حربی باشد یا نه چه اثر اسلام بر آن باشد یا نه چه در زیر زمین موات باشد یا عامره و خواه در بلاد اسلام لکن در اینصورت خالی نیست از اینکه یافت شده است در زیر موات یا در خرابه که مالک ندارد و بر غیر تقدیر اخیر لازم است خمس و باقی مال یابنده است چه اثر اسلام بر آن باشد یا نباشد و اما در صورت اخیر پس اگر مالک زمین غیر یابنده باشد پس اگر علم دارد باینکه کسانی که مالک آن زمین بوده اند احدی از ایشان مالک آن نبوده مال او میشود چنانچه خمس او را از اول خمس از باب خمس است اگر علم ندارد بحال صاحبان ایدی سابقه رجوع نماید بنزدیکتر از مالکین زمین پس اگر ادعای ملکیت نماید باو بدهد بدون مطالبه بینه و اماره چه متعدد باشند مدعی یا واحد و اگر انکار نماید بمالک سابق رجوع نماید اگر او ادعای ملکیت نماید بحکم او نیز حکم سابق است و همچنین است حکم در سابق

مالکین چهارم چیزهائیکه از دریا بفرو رفتن بیرون بیاورند مثل مرجان و مروارید و اما آنچه بدون رفتن بیاورند داخل در منافع مکاسبست و عنبر اگر بفرو رفتن در آب تحصیل شود حکم آن حکم سایر چیزهاست که بفرو رفتن تحصیل شود و اگر از روی آب گرفته شود خمس در او واجبست بدون اعتبار نصاب پنجم منافع تجارت و زراعت و صناعت و جمیع انواع اکتساب از زیادتی آنچه تدارک نموده از برای سال از خوراکی و غیر آن و زیادتی منافع زراعت و کسب هرچند کم باشد مثل صید کردن و هیمه و پوشن کندن یا آوردن و فروختن و سقائی کردن و اجیر شدن حتی بعبادات و تعلیم اطفال و علف چیدن صحرا و گزنگبین و عسل کوهی جمع نمودن و حمالی و قاصدی نمودن و جعاله در عملی گرفتن پس بر مال میراث و هبه و هدیه و مهر و عوض خلع خمس تعلق میگیرد یا نه ج خمس تعلق نمیگیرد پس مالیکه از خمس و زکوة و جمیع صدقات مندوبه جمع شود خمس در آنها واجبست یا نه ج واجب نیست پس مالیکه بحبس یا بوصیت منتقل گردید یا بنماء وقف یا صدقه بیاید خود در خانه آمد که بی زحمت بدست آید خمس دارد یا نه ج بلی بر هیچیک از اینها خمس تعلق نمیگیرد ولکن در نماء اینها و در نماء مالیکه خمس او را داده باشد واجبست پس در محض زیادتی بازار بلکه زیادتی در عین بلکه در ربح نیز اگر حاصل شود بدون قصد اکتساب مثل آنکه املاکی را خرید و مقصود او زراعت بوده نه فروش اینها یا اصلا منفعت در اینها در نظر نداشت و بهم رسید خمس در اینها هست یا نه ج در اینها خمس واجب نیست در زیادت قیمت سوقیه اما در زیادت عینیه خمس لازمست پس مالیکه بارث بکسی منتقل شد بدون اطلاع او زیادتی بهم رساند یا منفعتی بر آن مترتب شد خمس در آن واجبست یا نه ج واجب نیست پس هرگاه جنسی از اجناس زکویه را خمس گرفت و بقدر نصاب بود و سال بر اینها گذشت واجب میشود بر او زکوة یا نه ج بلی واجب میشود ششم زمین زراعتیست که ذمی آنرا از مسلمان بخرد و اگر هبه یا مثل آن نماید خمس ندارد و خمس تعلق بعین میگیرد

وتسلط اخذ قیمت از دیگری نیست وبذا جایز او بر منفعت دادن وفرق در این معنی در افشاء
خمس نیز نیست بلی ظاهر اینست که مالک میتواند اخراج قیمت در جمیع نماید هر گاه متعلق
خمس غیر نقدین باشد ونحو آن واخراج قیمت از نقدین ومثل آن یا بعض از آنها بشود هفتم
مال حلال ست که مخلوط بمال حرامی شده باشد ومعتبر است مجهول بودن قدر حرام و
مالک آن واما اگر مالک یا قدر آن هر دو معلوم باشد باید رد شود بمالک واگر مالک را
نداند ومقدار آن را بداند بعد از یاس از مالک باید تصدق نماید آن را از برای مالک چه
بقدر خمس باشد یا کمتر یا بیشتر پس اگر چیزی از معادن تحصیل نمود وقصد اکتساب
بآن نداشت وقیمت آن زیاد شد در آن زیادتی خمس است یا نه ج در زیادتی آن خمس نیست
پس از منافع تجارت وصناعت وزراعت وجمیع انواع اکتساب مؤنه سال را باید اخراج
کرد یا نه ج بلی اخراج نماید لکن آنچه از خرج سال خود وعیال خود زیاده آمده باشد
از آن زیاده خمس باید گرفت پس در اخراج مؤنه مبادرت بحسب حال شخص معتبر است
یا نه ج بلی معتبر است پس اگر زیادتی نماید بر او محسوب شود واگر تنک بگیرد بر خود زیادتی
وضع میشود هر چند احوط عدم وضع است پس قیمت کنیز وغلام وحیوان سواری و
ظروف وکتب ولباس ومسکن ونحو آنها آنچه حاجت بآن شخص داشته باشد از مؤنه سال
محسوبست یا نه ج بلی از مؤنه سال محسوبست ومعتبر است در جمیع اینها آنکه لایق بحال
شخص باشد ودر آخر سال نباید خمس اینها وامثال اینها را داد پس هر گاه عین
مال خمس بر او تعلق گرفته باشد اخراج خمس را از آن نکرده باشد واز آن لباس بگیرد
وبپوشد نماز در آن صحیح است یا نه ج اینها نیز از اخراجات مؤنه سالست ودر اینها
اگر از عین همان مال لباس بگیرد وبپوشد نماز در آن صحیح نیست ومحکوم بغصب است
پس صدقات وخیرات وهدایا واخراجات نکاح وضیافت واسفار طاعات از زیارت
وحج مستحب از جمله اخراجات ومؤنه سالست یا نه ج اینها نیز از اخراجات مؤنه سالست

بمعنی آنکه علم بزیادتی یا کمی آن از مقدار خمس نباشد ظم المرآة النجات

این احتیاط ترک نشود ظم المرآة النجات

مگر آنکه بذمه بگیرد وبعد بدهد که در اینصورت اقوی صحت نماز است ظم المرآة النجات

ودر اینها میانه روی ولیاقت بحال شخص شرط نیست مگر در اخراجات سفر واز جمله آنچه طالب
میگیرد بقهر وغلبه خسران بتجارت وزراعت را از سال وخصوصا خسران در یک تجارت
وزراعت واحوط اقتصار بر اخیر است بلکه خالی از قوت نیست پس تمام نمودن سرمایه
از برای معیشت اگر حاجت بآن داشته باشد از جمله مؤنه است یا نه ج اتمام سرمایه از
مؤنه حساب کردن اگر مستلزم حرج شد بلکه خالی از اشکال نیست بلکه اقوی واحوط
حساب نکردن آنست از جمله مؤنه سال پس مخارجیکه لازم شود بنذر وشبه آن وکفارات
از مؤنه سال محسوبست یا نه ج بلی از مؤنه محسوبست پس اخراجات حج واجب داخل در
مؤنه سالست یا نه ج اگر در آن سال بهم رسد داخل در مؤنه سالست واگر بنذر حج
جمع شود آنچه در آخر سال بهم رسد داخل در مؤنه آن سالست واگر در آن سال معذور
شود از رفتن محسوب نمیشود چنانکه اگر تاخیر نماید عصیانا بر او محسوبست ودین
وخسران در آن سال از مؤنه است وهمچنین از سال سابق اگر قدرت بر اداء آن
حاصل نشود مگر در این سال بخلاف آنکه اگر در سابق قادر بود بر دادن وتاخیر نمود
تا این سال هر چند وجه از دست او بیرون رود که باین تقدیر از مؤنه محسوب نیست
اگر چه حساب کردن از مؤنه خالی از قوت نیست وهمچنین است اگر وجه از دست نرفته
باشد لکن مقابل او ورادر آن سال احتیاج داشته باشد باز از مؤنه محسوب بودن
اقوی است وهمچنین در مسئله حج ومثل آنست حکم حجیکه سابق بر این سال برذمه او
تعلق گرفته باشد ومستقر شده باشد وتاخیر نموده باشد هر چند بعد وجهی که
بایست صرف اخراجات شود اگر اخراجات وفوائد بگذرد از غیر منافع مکاسب و
مزارع مثل مال ارثی ونحو آن باید اخراجات را وضع نماید اگر مالی دارد از قبیل
مال ارثی ونحو آن که خمس بر آن تعلق نمیگیرد ظاهر اینست که اخراجات از منافع وضع
میشود نه از غیر منافع پس معتبر در سال در اینجا سال قمری کاملست یا نه جواب

بلی اعتبار در سال شرعی کامل است و کفایت نمیکند داخل شدن در ماه دوازدهم چنانچه
معتبر است در ابتدا سال شروع در کسب کردن و معتبر نیست در وجوب خمس این قسم نصاب
و نه انقضا سال لکن جایز است تاخیر تا آخر سال بلکه احوط است بخلاف سایر اقسام
که وجوب دادن آنها فوریست و تاخیر تا آخر سال جایز نیست س کیفیت قسمت و مصرف خمس
و شرایط ارباب خمس و نحو آن بیان فرمایید ج منقسم میشود خمس بشش قسم سه سهم
آن از امام است که در این عصر متعلق بحضرت صاحب الامر است و سه سهم دیگر از ایتام
و مساکین و ابن سبیل سادات و شرط است در صحت خمس نیت بنحویکه در زکوة
گذشت از مالک یا وکیل یا وصی او مگر در آنچه ذمی میدهد از زمینی که از مسلم
خریده است و باقی احکام بنحویست که در زکوة گذشت و لازم است تعیین اگر متعدد
باشد در ذمه او خمس از سهم امام و غیر امام و در سه قسم غیر امام تعیین معتبر نیست و اگر
خمس را تعیین نمود و بقبض فقیر یا مجتهد داد جایز نیست عدول از آنچه نیت نموده بود
بغیر آن س در اصناف سادات غیر از امام شرط است اینکه اثنی عشری باشند و عدالت
از ایشان شرط است یا نه ج بلی اثنی عشری بودن ایشان شرط است لکن عدالت شرط نیست
س در سادات شرط است که از اولاد هاشم که جد پیغمبر صلی الله علیه و آله است باشند یا نه
ج شرط است هرچند از اولاد امیر المؤمنین علی بن ابیطالب نباشد و کفایت نمیکند اولاد
برادر هاشم بودن س سادات باید از جانب پدری تنها باشند یا از طرف مادر هم
میشود ج معتبر است که از جانب پدر باشند نه از طرف مادر و نه انتساب بزنا س
ولد شبهه را خمس میتوان داد یا نه ج بلی میتوان داد س ولد شبهه چه کسی است
ج کسی را میگویند که حرام زاده نباشد مثل آنکه مردی بخیال زن خود با زنی دیگر
مقاربت کرد بعد معلوم شد که دیگری بوده است حال از این مقاربت اگر اولادی
بهم رسید او را ولد شبهه میگویند س در سه سهم امام قسمت کردن واجبست یا نه ج

جایز نیست چنانکه جایز نیست با ابن سبیل از ایشان زاید از حاجت دادن و معتبر در [illegible] فقیر
از وقت دادن خمس است و شرط نیست در یتیم فقیر بودن و ابن سبیل در بلد یکه خمس میگیرد نه غیر آن بلد
چنانکه در زکوة گذشت س فرقی هست در وجوب خمس در میان حال حضور امام و حال غیبت در
میان سهم امام و غیر امام یا نه ج فرقی نیست و جایز است رسانیدن مالک سهم غیر امام را
بارباب آن و اما سهم امام اختیار آن با مجتهد عادل است و مصرف آن تتمه اخراجات سادات
است س اگر ممکن نباشد رسانیدن بمجتهد عادل و نه حفظ نمودن آن تا اینکه خبری
از ایشان برسد تکلیف چیست ج جایز است که خود با عدول مؤمنین از بابت مذکور
بسادات بدهند س سید یکه خمس را گرفت و مالکشد بغیر سید میتواند داد یا نه ج
بلی میتواند داد و همچنین فقیر یکه زکوة یا رد مظالم گرفت و مالکشد بسید میتواند بدهد
س سید میتواند مبلغ کلی خمس را بجزئی مصالحه کند یا نه ج تضییع حقوق سادات
و یا فقرا با حیله مشکلست قطعا س اگر کسی خمس مال را بر ذمه بگیرد و تصرف در آن نماید
بی اذن مجتهد جایز است یا نه ج جایز نیست مگر باذن مجتهد س بفقراء سادات و
ایتام و ابن سبیل از ایشان مساوی دادن خمس لازم است یا نه ج لازم نیست بلکه
تمام را بیکی از ایشان میتواند داد لکن در وقت حضور مستحق و علم با ضطرار توزیع احوط
است س هرگاه سهم امام را بی اذن مجتهد بسادات بدهد محسوبست یا نه جواب
محسوب نیست بلکه دوباره باید بمجتهد بدهد یا اذن از او بگیرد در دادن او بنابر احوط
و اشهر س هرگاه کسی پیش از تعلق گرفتن خمس بمال چیزی بسادات فقیر بدهد بعنوان [illegible]
و وکیل شود که هر وقت خمس باو تعلق گرفت از جانب ایشان بردارد چه صورت دارد
ج صحیح است بشرط آنکه بر استحقاق باقی باشد س اگر کسی درختی نشاند برای
تجارت یا از برای امر معاش و هر ساله نموی که میکند بعد از وضع مؤنه خمس دارد یا نه
ج بلی خمس دارد بعد از اخراج مؤنه س شخصیکه خمس بر ذمه اش بود [illegible] فقیر شد

ندهد بلی اگر بدستش نیاید باولاد خود که سید ند و فقیر باشند میتواند بدهد یا نه ج بلی
میتواند بدهد و احتیاط استیذان از حاکم شرع است س هرگاه ارباب مکاسب طلبی از اشخاص
متفرقه دارند که بعد از سال وصول میشود خمسش را باید در حال بدهد یا زمان وصول
شدن ج اگر میداند که طلبش وصول میشود مخیر است که حال بدهد یا هر وقت که وصول
میشود خمسش را بدهد س سهم امام را بمجتهد غیر اعلم که جامع شرایط است میتوان داد
یا نه ج بلی میتوان داد بشرط آنکه کیفیت تصرف او کما و کیفا مثل اعلم باشد س هرگاه
کسی طلبی از سید دارد و سید فقیر شد جایز است که بازای خمس طلبش را باو حساب کند
یا نه ج بلی جایز است و احوط اینستکه آن وجه را بجهة خمس باو بدهد و او رد کند در
عوض قرضش ولو بتکرار باشد و همچنین است رد مظالم حساب کردن با فقیر س هرگاه
کسی گندم یا جو یا مویز یا خرما در فصلش که بحد نصاب رسیده بود زکوتش را داد و سالی
برای خود قرار داده بود بجهة اخراج کردن خمس سال بسر رسید بعد از اخراجات
مؤنه از آنها زیاده آمد خمس دارد یا نه ج بلی خمس بزیادتی آنها تعلق میگیرد و باید خمس
آنرا بدهد و همچنین است در گوسفند و شتر و گاو و غیره س از ذخیره مالیانه که زیاد
میآید مثل برنج و روغن و قند و چای و ذغال و تنباکو و هیمه و سایر متعلقات که
ذخیره کرده بود خمس دارد یا نه ج بلی بعد از زیادتی از مؤنه خمس آنها را باید داد بشرط
آنکه از ارباح مکاسب باشد و خمس آنرا پیش نداده است س در زینت خانه مثل بلور و
[illegible] و شبه اینها که از ضروریات نیستند در میان سال از ارباح مکاسبش خریده
و سال بسر رسید بعد از سال خمس بآنها تعلق میگیرد یا نه ج خمس تعلق بآنها میگیرد
و باید خمس از آنها اخراج نمود س زینت زنان مثل گوشواره و خلخال و گل و دستبند
خمس دارد یا نه ج خمس ندارد اگرچه از ارباح مکاسبش خریده باشد س کفن را اگر از
ارباح مکاسب خریده باشد و سال براو گذشت خمس دارد یا نه ج بلی بعد از اخراج مؤنه

اگر زیاد آمده خمس او را باید داد س هرگاه شخص برای خودش اسباب خانه مثل ظروف یا
رختخواب و فرش اضافه کرده ولی اتفاقا بجهة مهمان و غیره حاجت براو میشود بعد از
سال خمس برآنها تعلق میگیرد یا نه ج خمس ندارد اگرچه از ارباح مکاسبش خریده باشد
اگرچه سالی یکدفعه برآنها محتاج شود مثل عید و غیره س وجوهی غیر از خمس و زکوة
و فطره در صدقه دادن از مال هست یا نه ج غیر از اینها واجب نیست مگر نذر و عهد
یا یمین یا کفاره که برکسی واجب میشود در اینها نیز اخراج کردن از مال واجب میشود س
تصدق دادن از مال مطلقا چه صورت دارد ج سنت مؤکد است بقدر قوه و کیفیتش
حال شخص در چیز داری صدقه دادن بشرط بلوغ و عقل و جواز تصرف در مال و نیت
قربت و ایجاب و قبول هرچند فعلی باشد و قبض باذن مالک س شرط است دیگر بنده
تصدق مستحب فقیر باشد یا نه ج شرط نیست چنانکه فقیر میتواند بگیرد غنی نیز میتواند
تصدق مستحب را بگیرد س هرگاه که تصدق را داد پس گرفتن آن جایز است یا نه ج
جایز نیست با شرایطش س تصدق را مخفی دادن بهتر است یا آشکار ج افضل مخفی دادن
است مگر آنکه متهم شده باشد در میان مردم بترک مواسات یا آنکه قصد او اظهار متابعت
نمودن مردم باشد او را و اما در تصدق واجب افضل مخفی نداشتن است و سنت است ابتدا بخیر
دادن پیش از سؤال و مخفی شدن از فقیر محتاجی یا طلبی و سنت است با تصدق نمودن
در وقت حاجت و در ماه رمضان و بر اقارب خود خصوصا ابتدا ایشان و بر بنی هاشم
خصوصا علویین از ایشان و سنت است تصدق نمودن در اول روز و اول شب و روز
جمعه در ماه رمضان و بدست خود دادن خصوصا از برای مریض و امر نمودن مریض
بلکه غیر مریض نیز فقیر را که دعا کند از برای او و سنت است بذل نمودن چیزی را که نزد
او محبوب باشد و احتیاط نمودن از برای تصدق کردن بر گرفته اموال را و مساعدت
نمودن بر رسیدن تصدق بفقیر و سنت است تقبیل نمودن دهنده دست خود را بعد از

تصدق کردن و تقبیل نمودن چیزی را که تصدق نمود بعد از دادن بفقیر پس اظهار صدقه نمودن
و فقیر نمودن چه صورت دارد ج مکروه است و مؤکد است کراهت در سؤال نمودن در
مجالس پس رد نمودن سائل چه صورت دارد ج مکروه است چنانکه در اظهار کردن مکروه
بود پس بر اهل ذمی تصدق دادن جایز است یا نه ج بلی جایز است بلکه راجح است خصوصا
اگر خویش شخص باشد و همچنین است حکم غیر شیعه از سایر اهل اسلام پس جایز است زکوة
گرفتن بنی هاشم یا نه ج جایز نیست مگر در حال ضرورت یا آنکه زکوة از بنی هاشم باشد
و حرام نیست برایشان صدقات واجب غیر زکوة از منذورات و کفارات و نحو اینها هر چند
احوط نگرفتن است بلکه ندادن است اگر چه اقوی جواز است و اما صدقه مندوبه جایز است
گرفتن و دادن بایشان بی اشکال پس از فضایل و ثواب تجارت را بیان فرمائید ج
از برای اهل تجارت یعنی مکاسبین فضایل بسیار است و ثواب بیشمار چنانکه حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرموده اند که هر که رنج از برای عیال خود بکشد همچو کسی
است که جهاد میکند در راه خدا تعالی و نیز حضرت امیر المؤمنین ع فرموده ان الله یحب
المحترف الامین یعنی بدرستیکه خدا تعالی دوست میدارد پیشه کار امین را و همچنین
فرموده تجارت کنید تا برکت دهد خدا تعالی شما را بدرستیکه شنیدم از رسول خدا
که فرمود رزق ده جزو است نه جزو در تجارت است یکجزو در غیر آن و همچنین فرموده که
خداوند تبارک و تعالی دوست میدارد بغربت رفتن را در طلب روزی و از حضرت امام
جعفر صادق روایتست که فرموده بس است مرد را گناه آنکه ضایع گرداند عیالان
خود را چنانکه حضرت رسول فرموده ملعون ملعون من یضیع من یعول یعنی ملعون است
کسیکه ضایع گذارد کسیرا که عیال او است و بعضی استدلال نموده اند بر اینمطلب
بحدیثی که از حضرت امام موسی کاظم روایت شده که اعمل لدنیاک کانک تعیش
ابدا و اعمل لآخرتک کانک تموت غدا یعنی عمل کن از برای دنیای خود گویا که همیشه

خواهی بود و عمل کن از برای آخرت خود گویا که خواهی مرد فردا و لکن این حدیث شریف دلیل
بر این مدعی نیست بلکه دلیلست که بر خلاف مدعی و حضرت رسالتپناه فرموده اللهم بارک
لامتی فی بکورها یعنی بار خدایا برکت ده امت مرا در اول روز و چون کسی حاجت خواهد باید
که در صباح متوجه آن شود و بشتابد بسوی آن رود پس اقسام مکاسب را بیان فرمائید ج
بر پنج قسمت اول از آن کسب واجب و آن وقتی است که قوت عیالش و خودش موقوف بآن
باشد و او را چیزی دیگر نباشد غیر از کاسبی و احوط آنستکه بجهت اداء دیون دوم کسب
مستحب و آن آنستکه از برای فراخی معاش باشد یعنی وسعت دادن بر عیالان خود و صدقه
دادن بر محتاجان سیم کسب مباح است و آن کاسبی است که از آن مستغنی باشد و ضرری در آن
نباشد و مایه گذران داشته باشد و بقصد خیرها قصد زیاد کردن مال نداشته باشد چهارم
کسب مکروه است و آن بر وجهیست که اجتناب از آن کردن بهتر باشد چون صرافی کردن
و کفن فروشی و غله فروختن و حجامت کردن با شرط اجرت و بنده فروشی و قصابی کردن
و شعربافی کردن و قابله شدن با شرط اجرت و زرگری نمودن و اجرت گرفتن بجهانیدن
حیوان نر بر حیوان ماده و اکتساب کسانی که اجتناب از حرام در اموال مردم نمیکنند و
اجرت تعلیم قرآن و تجارت کردن در دریا و اجرت گرفتن در کشیدن خصیه حیوانات و
معامله کردن با ظلمه و کسانی که پست طبیعتند بحیثیتی که باک نداشته باشند با هیچ در حق
ایشان میگویند و با کسانی که صاحب عیب در بدن میباشند از قبیل خوره و پیسی و مانند اینها
و با طایفه کردها و اهل ذمی چون یهود و نصاری پنجم کسب حرام است و آن چند نوعست اول
مبایعه چیزهائیکه نجس العین باشد چون بول و غایط انسان و سایر حیوانات که حرام گوشت
باشد مگر بول و غایط حیوانات حلال گوشت غیر بول شتر از برای استشفا پس در
آن خلافست اقوی اینستکه خریدن و فروختن همه اینها جایز است لکن احوط آنستکه هبه
معوضه منتقل سازند همچنین حرامست مبایعه سایر نجاسات عینیه چون شراب و خون

وجوب است

وخوک و سک مکر سک شکاری که تعلیم داده شده باشد و همچنین عبد کافر بیع و شراء او
جایز است اگرچه مرتد فطری هم باشد علی الاقوی و در سکی که پاسبان حیوانات و بوستانها
و خانه باشد خلاف است و احوط اجتناب است مگر عصیر عنبی قبل از ذهاب ثلثین که حکم آن حکم
بعد از ذهاب دو ثلث است و همچنین حرام است مبایعهٔ چیزهائیکه متنجس شده باشد بملاقات
نجاسات و قابل پاک شدن نباشد چون دوشاب متنجس و مانند آن مگر روغن متنجس که نجاست
عارضی باشد نه ذاتی از قبیل دنبه مردار و مانند آن زیرا که مبایعه این مشکل است بلکه جایز
نیست اما روغنیکه نجاست آن عارضی باشد پس جایز است فروختن آن با اعلام کردن
نجاست آن از برای روشن کردن چراغ و احوط آنستکه از برای روشن کردن در تحت
السماء و غیر مسقف مبایعه نمایند دوم مبایعهٔ آلات اعمال عبث حرام است چون طبل و نی
و سرنا و نرد و شطرنج و بط و مانند اینها و در حکم اینها است اجاره دادن خانه و یا مال
بارکش را از برای چیزهائیکه حرام است از قبیل شراب و سوار شدن ظالم از برای ظلم و مانند
اینها و همچنین است مبایعهٔ چیزیکه موجب اعانه بر معصیت باشد از قبیل فروختن شمشیر
و نیزه و مانند اینها را بدشمنان دین در حال جنگ سیم مبایعهٔ چیزهائیکه در آنها هیچ
نفعی نباشد یا نفع معتد به نباشد چون خرس و عقرب و موش و مانند آن که بی نفع باشند
چهارم اعمالیست که نهی از شارع در خصوص آن وارد شده باشد مثل عمل کردن صورتی
که جسم دارد و صاحب روح باشد بلکه حرمت تصویر ذی روح مطلقا خالی از قوه نیست
و همچنین است قمار بازی کردن بنرد یا شطرنج و با انگشتر یا بیضه و یا گردو و بازی کردن با تخم
مرغ بازی کردن و مانند اینها و همچنین است غنا کردن و آن عبارت است از صوت لهوی یعنی آوازیکه
از روی لهو و التذاذ از قوه شهویه بیرون آید اعم از آنکه در عرف عجم آنرا سرود و خوانندگی
بگویند یا نگویند بواسطهٔ آنکه کلمات آن آواز قرآن یا مرثیه باشد اگرچه مشتمل بر طرب نباشد
پس فرقی نیست در حرمت غنا میان اشعار و قرائت قرآن و مراثی و مانند اینها چون اذان

بلکه

بلکه حرمت غنا در قرآن و مراثی آکد است و معصیت آن بیشتر و عقاب آن مضاعف است
بلی غنا از زن مغنیه در عروسی از برای زنان در مجلسی که خالی از مردان باشد و با آلات لهو
نباشد و مشتمل بر باطل نباشد استثنا کرده اند و احوط اینست که از مطلق صدای خوش
او و نیز در خواندن شعر بلکه مطلقا اجتناب کنند و همچنین حرام است اجرت گرفتن از برای
نوحه کردن بنوحهٔ باطل یا اینکه وصف کنند نوحه کننده میت را بچیزهائیکه در او موجود
نباشد و همچنین حرام است اجرت گرفتن از برای هجو کردن مؤمنین باینطوریکه عیبهای
ایشانرا ذکر کنند بشعر یا بغیر آن و همچنین حرام است اجرت گرفتن از برای غیبت کردن مؤمنین
باینطوریکه در عقب برادر ایمانی اعلام نمایند بچیزیکه در او موجود باشد و او را اظهار
کردن آن ناخوش آید و همچنین دروغ گفتن و سخن چینی کردن و دشنام دادن و مذمت
کردن کسیکه مستحق مدح است یا بعکس این و همچنین حرام است اجرت گرفتن از برای تعلیم
دادن و تعلیم گرفتن سحر که عبارتست از کلامی یا کتابتی که باعث حدوث ضرری در
بدن یا عقل مسحور شود و ملحق کرده اند باین بستن مرد را که بحلال خود مقاربت نتواند
بکند و همچنین تسخیر ملائکه و جن و مانند اینها از اعمال محرمه پنجم حرام است اجرت گرفتن
از برای چیزیکه واجبست بجا آوردن آن بر انسان بالذات خواه واجب عینی باشد چون
نماز کردن و خواه واجب کفائی باشد چون غسل دادن اموات و کفن کردن و دفن کردن
ایشان و همچنین شهادت دادن بامریکه شاهد است در آن و مانند اینها از واجبات
شرعیه نه از قبیل بسیاری از صناعات که نظام امر معاش بسته است بآنها مبحث دوم در بیع و
شراء یعنی خریدن و فروختن چند چیز شرطست صح در آن هشت چیز شرطست اول
آنکه باید فروشنده و مشتری هر دو بالغ باشند پس معاملهٔ اطفال صحیح نیست هرچند
ده سال داشته باشند بلکه هرگاه اطفال بمنزلهٔ آلت باشند از برای فروشنده یا آن
کسیکه میخرد که شرایط صحت مبایعه در ایشان موجود باشد یا در هدیه و مانند آن معلوم

باشد

باشد ظاهراً این نوع از معامله فی الحقیقه معامله با صاحب مال که بالغست میباشد و صحیح میباشد چنانکه متعارفست بشرط آنکه عوضیکه بطفل میدهد یقین کند که بصاحب مال که در دست طفل است میرسد یا آنکه معاطاتی در بین دو بالغ واقع شود و بهتر اینست که صاحب مال بعضی از اهل تجارت را که معامله با ایشان میکند وکیل کند باینطریق که طفل من مثلاً بنا باید از برای خریدن فلان چیز تو وکیل میباشی که از جانب من قبول مبایعه کنی در وقتیکه از جانب خود بشما مبیعی را فروختن داشته باشد دوم آنکه بایع و مشتری عاقل باشند و مرجع در ثبوت عقل و عدم آن عرفست نزد دراک بکی و خوبی سیم آنکه بایع و مشتری رشید باشند یعنی ملکه اصلاح مال داشته باشند چهارم آنکه بایع و مشتری مختار و با قصد و شعور باشند و شایبهٔ اکراه و اجبار و غفلت بر وجه غلط یا خواب و مانند اینها نباشد مگر اکراه بحق مثل اکراه و اجبار حاکم شرع بر فروختن کسیرا که احتکار میکند یعنی غله را حبس کند و نفروشد بطمع گران شدن و مردمان محتاج باشند بلی هرگاه آنکسیکه او را جبر کرده اند بر مبایعه بعد از مبایعه اجازه بکند از ظاهر علما صحت آن مستفاد میشود لکن احوط اعادهٔ صیغه است پنجم آنستکه بایع و مشتری هر یک مالک مالی باشند که خرید و فروخت میکنند یا در حکم مالک باشند از قبیل پدر یا جد پدری یا وصی یا حاکم شرع که ولی صغار و مجانین و غائبین و مانند اینها است یا وکیل یکی از اینها پس هرگاه شخصی مال غیر را بدون اذن و بدون ولایت شرعیه و بدون وکالت از جانب ولی شرعی و بدون ملاحظهٔ حسبه در صورتیکه حسبةً لله راهی داشته باشد بفروشد یا اینکه از برای غیر چیزی بخرد باین قسم آن معامله لزوم بهم نمیرساند هر چند از جانب مالک بفروشد و اگر از جانب خود بفروشد صحت آن و توقفش بر اجازهٔ مالک خالی از قوت نیست چنانچه اگر از جانب مالک بر وجه فضولی بفروشد پس اقوی صحت آن بیعست که بعنوان فضولی واقع شده چنانچه مشهور است در میان متأخرین که بیع فضولی صحیح است و موقوفست بر اجازهٔ مالک که

اگر مالک اجازه کرد لازم میشود و الا باطل میشود و ظاهر اینستکه اجازهٔ مالک کاشف است از صحت عقد نه اینکه باعث انتقال ملک میشود پس نمائیکه بعد از عقد و قبل از اجازه حاصل میشود مال مشتری است لکن احتیاط اقرب بسداد و صوابست ششم آنکه مبیع و ثمن آن معلوم باشند بوزن یا کیل یا شمارش یا مانند اینها که رفع جهالت کند و بسبب آن فریب نخورند در صورت امکان و با تعذر وزن یا مانند آن و با تعسر اینها علی الظاهر جایز است که بی وزن یا بی کیل یا بعنوان عیار کنند و با قرار بحساب آن اخذ کنند تا آنکه بتخمین و جزاف نشود و بهتر اینست که در امثال این صورت مصالحه کند اگر چه از امثال اینها مسامحه کنند بلی هرگاه مثمن یا ثمن از جملهٔ چیزهائی باشد که مبایعهٔ اینها بوزن یا مانند آن نباشد کافیست مشاهدهٔ اینها یا ذکر وصفی که رفع جهالت و فریب بکند هفتم آنستکه جنس ثمن معین باشد و مفوض بخواهش هر یک یا دیگری نباشد هشتم آنستکه مالک هر یک از ثمن و مثمن قادر باشند بر تسلیم اینها تا تسلم اینها یا ضمیمهٔ اینها پس مستحبات تجارت را بیان فرمایند بدانکه مستحبست پیش از تجارت کردن مسائل آنرا یاد بگیرند لکن استحباب تعلم مسائل تجارت قبل از اشتغال بتجارت در وقتیست که علم اجمالی بوقوع در حرام نداشته باشد اما بعد از اشتغال بتجارت هرگاه شک نماید در جواز قبض عوضیکه بان معامله با و منتقل شده واجبست که مسئلهٔ همان معامله را تعلم نماید اگر صحیح است قبض عوض نماید و الا فلا لکن تعلم مسئله شرط صحت معامله نیست پس اگر بعد از معامله قبض عوض بعلم نماید و صحت آن معلوم شود کافیست لکن مادامیکه علم بصحت معامله حاصل نکرده متصرف نمودن در آنچه نقل شده است از ثمن یا مثمن حرامست و نیز مستحبست که میان مشتریها پستی و بلندی که زیادتی دینی و بسبب علم و عمل و نحو اینها نداشته باشد تفاوت قرار ندهد بلکه اگر چنین کند مکروهست که قبول کند و ایضاً مستحبست که اگر مشتری یا بایع خواهش اقاله و فسخ معامله کند اقاله نماید و نیز مستحبست که بعد از مبایعه

تکبیر و شهادتین بگوید و همچنین مستحبست که گیرنده قدری سبک بگیرد و دهنده قدری سنگین بدهد
بر وجهی که وزن بسبب آن در عرف و عادت مجهول نشود پس مکروهات تجارت را بیان
فرمائید مکروهست که بایع مال التجاره متاع را مدح کند و مشتری مذمت کند و همچنین
مکروهست قسم خوردن و پنهان کردن عیبی که عادتاً مشتری بران مطلع میشود اما در عیب
خفی احوط اظهار آنست و همچنین مکروهست نفع گرفتن از شیعه اثنی عشری بدون ضرورت
در معامله که بیشتر نباشد از صد درهم که این زمان بمقدار چهل و پنج ریال ناصر الدین
شاهی که وزن هر یک مقدار بیست و هشت نخود است و همچنین مکروهست معامله با ابن الطوایف
و داخل شدن در معامله برادران ایمانی و زیاد کردن در قیمت در وقت ندا دلال یا زیاد کردن
از برای میل دادن مشتری و وکیل شدن از برای غریب از خارج جنس ما و رد از برای بلد
حبس اذوقه یعنی گندم و جو و خرما و مویز و روغن و بعضی نمک را نیز گفته اند که از احتکار
گویند قول بحرمت آن در صورتیکه احتیاج داشته باشد که کسی دیگر نداشته باشد بفروشد
احوط بلکه خالی از قوه نیست و بعضی گفته اند که در زمان قحط بعد از سه روز احتکار
حاصل میشود و در زمان فراوانی بعد از چهل روز پس انواع مبیع را بیان فرمائید انواع
مبیع بر سه قسم است قسم اول در غله و میوه و مانند آن و سبزیها جایز نیست بیع هیچیک از اینها
پیش از ظهور یکسال و زیاده و تنها و یا چیزی دیگر بشرط بریدن و گذاشتن و اگر از ابتدای صلاح
شده چون از یکسال زاید یا بچیزی دیگر از اصل درخت و غیر آن یا بشرط بریدن بفروشند
صحیح باشد و بدون یکی از این سه چیز نیز مکروه است و بعضی جایز ندانسته اند و پیدا شدن
صلاح در خرما آنست که رنگ بگیرد و در انگور آنکه غوره ببندد و در باقی میوها آنکه
شکوفه بریزد و دانه بسته کند و در سبزیها هم چون خیار و بادنجان و خربزه و ترها آنکه ظاهر
گردد و ببندد و جایز است بیع زراعت که خوشه کرده باشد یا ایستاده باشد یا درو کرده
باشد و پیش از خوشه بشرط آنکه ببرد یا بگذارد تا علف آید درو و بیع حنا و توت یک بریدن و

بیان مکروهات و محرمات

بلکه اقوی ظمه

احوط ترکست و همچنین در زیاد کردن از برای میل دادن مشتری و وکیل شدن از برای غریب ظم الحاج

در احتکار نمک و روغن زیت بنا بر احوط ظمه

در صورت زیاده از یکسال یا با ضمیمه چیز دیگر اگر آن چیز متعذر بالاصاله باشد بیع صحیح است ظم الحاج

و زیاده چون زراعت خصیل بفروشند که درو کنند و غوره و میوه که بچینند واجب باشد
بر مشتری که ببرد پس اگر نبرد با اینکه وقت برسد که ببرد با طلب اجرت کند و جایز نیست بیع خرما بر
درخت بخرما و بیع زراعت بدانه که از خود آن باشد مگر مکروهست که از دیگر درختها
این گو باشد که جایز است که از آن خرید بما یحتاج اصل آن را بخرما قبول نماید دوم حیوانست
خواه آدمی و خواه غیر آدمی اما آدمیزاد مالک میشود چون اسیر کنند از دار کفار اصلی
بعد از آن بندگی سرایت کند بدو ولد او اگرچه مسلمان شوند مادامیکه آزاد نشوند و بعد از
آن بانتقال و بولایت در مال ملکیت حاصل میشود بر هر کس و بیکی از این غیر از یازده کس پدر
و مادر و جد و جده پدری و مادری هر چند بالا روند و فرزندان پسر باشد یا دختر و فرزند
فرزند هر چند که پست شود و خواهر و عمه و خاله و دختر خواهر و دختر برادر و هر گاه
مالک شود یکی از اینها را آزاد شود برای او فی الحال و مالک میشود زن هر کسی را غیر از پدران
و مادران هر چند بالا روند و فرزندان هر چند پست شوند و مکروهست زنی که غیر از
اینها باشد و جزء اینها است حکم اسیرانی که از دارالحرب بگیرند بغیر اذن امام از
آدمی و غیر آن از آن امام است و در زمان غیبت شیعیان را در آن زمان مالک شدن و وطی کردن
آن اگرچه تمام آن از آن امام باشد یا بعض و واجب نیست اخراج حصه غیر امام از آنها فرق
نیست که مسلمانان اسیر کرده باشند یا کافر و هر که اقرار کند به بندگی و مجهول باشد و معلوم نباشد
قبول کنند و اگر مسلمان شود بنده کافر او را بمسلمان فروشند و از کسیکه مشهور است
ببندگی اگر دعوی حریت کند قبول نکنند الا بگواه و مکروهست اطفال را از مادر جدا کردن
پیش از هفت سالگی و نزدیکی کردن با زنیکه از زنا متولد شده و کنیزیکه وطی کرده باشند
واجبست که او را استبرا نماید پیش از بیع بیک حیض یا چهل و پنج روز تا معلوم شود که
آبستن نیست و همچنین مشتری استبرا نماید و ساقط میشود استبرای مشتری اگر معتمد گوید که
استبرا شده یا آن کنیز ملک زنی بوده باشد یا یائسه یا کوچک یا حامل یا حایض حرام است

ابستن را وطی کردن پیش از چهار ماه و ده روز مکروهست بعد از آن پس اگر وطی کند عزل نکند
مکروهست فرزند او را فروختن وسنتست از میراث خود از برای او چیزی جدا کردن واگر
کنیزی را که بخرد فرزند آورد و مالکی ظاهر شود کنیز را براو رد کند با ملک قیمت الابنیت و یا قیمت
وقیمت فرزند در روزیکه متولد شده باشد و بر بایع باز کرده و بها را ستاند وقیمت لدنه عوض
بضع وسنتست که بنده را چون بخرند تغییر نامش بکنند وبشیرینی او را طعام دهند وصدقه
از برای او بدهند واما غیر آدمی از حیوانات اگر وحش باشد مالک میشوند بصید کردن و با
انتقال شرعی ونتیجه او ودر ملک این کس و هر حیوانیکه ملکست صحیح است بیع او و بیع پاره
شایع از او همچون نیمه و دو دانگ یا پاره معین همچون سر و دست لا بیع بنده که بخیند تنها
و مادر فرزند با وجود فرزند و قادر بودن مشتری اگر بها را نرسانیده باشند و وقف که
صحیح نیست ستیم طلا و نقره و بیع اینها را صرف خوانند چون مبیع و ثمن از طلا و نقره باشد
باید که در مجلس هر دو را قبض کنند پیش از جدا شدن هم اگر بیشتر از هم جدا شوند بیع درست
نباشد واگر پاره از هر یک قبض کند بیع در آن صحیح باشد و در باقی باطل واگر از مجلس بر
خیزند و مصاحبا باشند یا کسی را وکیل کنند که بستاند و وکیل قبض کند پیش از جدا شدن
صحیح باشد واگر طلا بطلا فروشند یا نقره بنقره واجبست که در مقدار برابر باشند واگرچه
در خوبی و زشتی وصنعت مختلف باشند وطلا و نقره که پاک نباشد و غش داشته باشد
اگر بنقد دیگر فروشند چون غش معلوم نباشد جایز نیست واگر معلوم باشد جایز است که
بان نقد فروشند بشرط آنکه در مقدار زیاده از نقد صافی باشد تا در مقابله غش زیادتی
باشد وخاک معدن اینها را بنقد دیگر فروشند وچیزیرا که از طلا و نقره ساخته اند
بهر دو بفروشند یا بغیر از هر دو چون قدر هیچ یک معلوم نباشد واگر قدر هر یک معلوم
باشد جایز است هر نقد برابر همان نقد بفروشند برابر یا غیر آن باشد و زین و شمشیر که از
طلا و نقره دارد و معلوم نباشد قدر آن بنقدی فروشند که نه از جنس اینها باشد جایز است

بیع کلی بکلی

که مجلس اینها فروشند بشرطیکه زیاده باشد بر آن تا زیادتی در مقابل اصل زین یا شمشیر شود
واگر کسی را بر ذمه کسی درهم چند باشد جایز است که بان طلا بخرد یا بعکس اگرچه در مجلس قبض
نشده باشد و ثمن از طلا و نقره ان بتعیین معین میشود و چون بفروشند باشرفی یا سکه
مشاهده واجبست که همان را دهند بعوض آن بس انواع بیع را بیان فرمایید ج انواع بیع
بر چهار قسمست قسم اول بیع نقد یعنی آنکه هیچ یک وعده نداشته باشد وانرا نقد بنقد
خوانند و این هم بر چهار قسم میشود قسم اول بیع کلی بکلی است که هر دو معلوم بوده باشند
بوصف لکن فرد خاصی منظور نباشد مثل اینکه بایع بفروشد یکخروار گندم موصوف بوصف
معینی را بیک تومان موصوف بوصف معین و مشتری قبول کند وصیغه آن باین نحو است که
بایع بگوید بعتک یا بگوید شریتک یا بگوید ملکتک المتاع المعلوم بالمبلغ المعلوم یا
بگوید بعتک ما علم بالشیء المعلوم یا بما علم و بخوان پس مشتری میگوید قبلت یا میگوید ابتعت
یا اشتریت یا تملکت هکذا واگر احد متعاقدین وکیل باشد جایز است در ایجاب قبول
تصریح بموکل نه لازم پس وکیل بایع میگوید بعتک ما لوکاله عن فلان ما علم بما علم و مشتری
میگوید قبلت و اگر مشتری نیز وکیل کند کسی را پس وکیل بایع میگوید وکالة عن موکلی
فلان بعت موکلک ما علم بما علم و وکیل مشتری میگوید قبلت لموکلی فلان هکذا و جایز است که
تصریح بوکالت اصلا ننماید بلکه قصد وکالت کافیست لکن معلوم نمیشود در ظاهر که این
معامله از برای خودش است یا از برای غیر مگر با خبار فاصد و فایده ندارد تحمل شاهد بر
این معنی مگر بر اصل اقرار مقر واگر بایع یا مشتری زن باشد پس بجای موکلی موکلتی و بجای
موکلک موکلتک میگوید بدانکه لفظ بیع بنا بر ظاهر قاموس متعدی است بنفسه بمفعول
واحد نسبت باصل مبیع واما نسبت بمشتری متعدی است بکلمه من لکن ظاهر بعض علما
مثل محقق ره تعدیه آنست بنفسه بسوی دو مفعول بنا بر این جمع میان دو صیغه اولی
خواهد بود زیرا که مستفاد از بعض اخبار یکمرتبه تعدیه آنست بسوی دو مفعول

وبکدفعه تعدیه انست بسوی مفعول واحد که مبیع باشد ونسبت بمشتری بکلمه من لهذا
رعایت جمع اولی خواهد بود قسم سیم بیع جزئی بجزئی است واین در صورتی است که
ثمن ومثمن هردو متشخص وجزئی باشند خواه هردو حاضر پس بایع میکوید بلفظ قبلت یا
مانند آن یا اینکه هردو غایب باشند ولکن معهود مابین بایع ومشتری باشد پس بایع مثلا
میکوید بعتک ما علم بالشیء المعلوم یا اینکه مبیع حاضر است وثمن آن غایبست و
معهود پس بایع مثلا میکوید بعتک هذا بالشیء المعلوم ونحوآن ومشتری میکوید
قبلت ونحوآن ویا اینکه ثمن حاضر است ومبیع غایبست ومعهود پس بایع میکوید
بعتک ما علم بهذا ومشتری کوید قبلت البیع لنفسی وبالجمله اکر عین غایب باشد
که مشتری مثلا اورا ندیده باشد لازم است که اوصاف بنحوی بکه رفع جهالت از آن
بشود ودر صورت وکالت حال آن از سابق معلوم است قسم چهارم بیع کلی بجزئی است
واین در وقتی است که مثمن یعنی مبیع شیء خاصی نباشد لکن معلوم بوصف کلی ومانند
آن باشد وثمن باید شیء خاصی حاضر یا غایب معهود باشد پس بایع میکوید بعتک
ما علم بهذا یا بالشیء المعلوم یا بما علم ومشتری کوید قبلت البیع لنفسی واکر مشتری زن
باشد در جمیع صور بایع میکوید بعتکِ بکسر کاف قسم پنجم بیع جزئی بکلی است و
این در صورتیست که ثمن کلی ومعهود ومعلوم بوصف کلی ومانند آن باشد لکن مبیع
وثمن شیء خاص معین باشد خواه حاضر وخواه غایب معلوم پس بایع میکوید بعتک
هذا بالمبلغ المعلوم یا بما علم ومشتری کوید قبلت البیع بدانکه اکر در بیع خواسته باشند
شرط کنند چیزیرا مثل تاجیل دین حالی یا قرار دادن رهنی بدین دیکر یا ضمانت از
دینی ونحوآن جایز است پس بایع میکوید درصورت شرط تاجیل دین حالی براو بعتک
هذا بکذا وشرطت علیک تاجیل دینک الفلانی الی سنة ودرصورت شرط رهن
بدین دیکر میکوید شرطت رهن کذا رهنا بدین کذا ودرصورت شرط تضمین میکوید

ندا این وقت بعتک هذا المتاع المعین بهذه العشرة دراهم مثلا ومشتری میکوید

شرطت ضمانا فلان کذا ودرصورت شرط سقوط خیار مجلس از طرفین بایع میکوید
شرطت سقوط خیار المجلس من الجانبین واکر شرط کند سقوط خیار غبن را میکوید
شرطت سقوط خیار الغبن من الطرفین ودرصورت شرط خیار فسخ تا یکسال بایع از برای
خود میکوید شرطت لنفسی الخیار مدة سنة واز برای مشتری اکر شرط کند خیار را بایع
میکوید شرطت لک واکر از برای هردو باشد میکوید لی ولک الخیار مدة سنة واکر
شرط استرجاع مبیع بشرط رد ثمن یا مثلش کند میکوید وشرطت انک متی رددت الثمن
او مثله الی سنة فسخت البیع ونحوانها ودرصورت شرط برائت از عیب مخصوص بکوید
بعتک هذا بشرط البرائة من عیب کذا وکذا یا میکوید بشرط البرائة من جمیع العیوب
اکر شرط برائت از جمیع عیوب نماید بنابر اصح ودر بیع ثمرهٔ بستان بایع میکوید بعتک
ثمرة البستان الفلانی بکذا ودرصورت انضمام بثمرهٔ دوسال دیکر مثلا یا بشیء دیکر
میکوید بعتک ثمرة البستان المعلوم منضمة الی ثمرة سنتین بکذا یا بکوید منضمة الی
الشیء الفلانی بکذا وبیع ثمرهٔ درخت پیش از نمایان شدن آن در یکسال بدون ضم
چیزی بکه جایز است خرید وفروختن آن جایز نیست بلکه فاسد است واکر خواسته باشد
بفروشد اشجار معینه موجوده را با ثمره اش که موجود است لکن قبل از بدو صلاح جایز
است وبتبعیت جایز نیست فروختن آن ثمره پس میکوید بایع بعتک هذه الاشجار وثمرتها
بکذا واکر تخمین کند در بیع عریه خرمای نخله را بیک تغار مثلا وبفروشد میکوید بعتک
ثمرة هذه النخلة بتغار تمر موصوف بصفات کذا وباید ذکر کند صفات سالم را در وقتی
که آن تغار خرما در ذمه باشد والا باید اشاره کند بسوی موجود معین وجمیع آنچه در
سابق ذکر شد از شروط واصالة ووکالة در جمیع جاریست قسم ششم بیع نسیه
است وآن عبارتست از فروختن چیزیرا که موجود باشد وبر بایع اداء آن بتعجیل
لازم باشد بثمن موجل که زمان لزوم اداء آن موخر باشد وشرطست در صحت نسیه

در بیع نسیه

کرزمان لزوم اداء ثمن معین باشد بنحویکه محفوظ باشد از احتمال زیاده ونقصان پس اکر معین نباشد مثل اینکه بکوید این چیز را بتو فروختم و تنخواه او را هر وقتی که میخواهی بده باطل خواهد بود واکر بکوید هر وقتیکه توانستی بدهی بده این از بیع نسیه نخواهد بود بلکه داخل بیع نقد خواهد بود که اداء ثمن موقوف بر تمکن است وهمچنین اکر بکوید فروختم این چیز را بتو که اکر نقد تنخواه او را بدهی یکتومان واکر نسیه بدهی تا فلان وقت دو تومان باطلست وهمچنین باطلست اکر بکوید فروختم تا فلان زمان بفلان مقدار وتا فلان دیکر بفلان مقدار واما معاملات متعارفه میان غالب مردم که در پیش بقال یا بزاز میروند وجنس میخرند بقصد اینکه تنخواه را بعد در وقت تمکن یا بخواهند بدهند جایز است با تراضی طرفین زیرا که داخل در بیع نقد است اکر بخرند بنسیه که هر وقت که خواسته باشند بدهند باطل خواهد بود پس لازم است که تعیین زمان بکنند وبقصد تسلط بر مطالبه در آن زمان جنس بخرند اکر تمکن هم رسانند مثل تا دیون مهلت دهند وهمچنین باطلست اکر بکوید فروختم این چیز را بتو که تنخواه آنرا تا زمان ادراک غلات یا تا زمان قدوم حاج ومانند اینها بدهی بلکه بهتر اینستکه تعیین مدت بنحوی که قابل هیچ زیاده وکم نباشد مثل اینکه بکوید در اول مغرب شب جمعه اول فلان ماه یا اول طلوع آفتاب از روز جمعه اول فلان ماه از فلان سال ونحو اینها ولکن ظاهر اینستکه تعیین روز مثل روز اول فلان ماه کافیست هر چند تعیین اجزاء روز نشود واما کیفیت صیغه این بیع پس بهتر اینست که بایع بکوید بعتک هذا المتاع بعشرة دراهم واجلتک فی الثمن الی شهر یا اینکه بکوید بعتک هذا المتاع و شرطنا ان تعطینی الثمن بعد شهر ومشتری بکوید قبلت ورعایت امور سابقه از شروط واصالت ووکالت بنحویست که کذشت وواجب نیست بر مشتری دفع ثمن به بایع قبل از رسیدن زمان اکرچه بایع مطالبه نماید هشتم بیع سلف وسلم است که در فارسی

انرا خرید یا فروش پیشکی میکویند وآن عبارتست از فروختن مالی را که برذمه فروشنده باشد تا زمان مشخص بثمن وبهائی که حاضر باشد یا مثل حاضر باشد مثل اینکه بوصف مشخص کرده باشد واداء آن ثمن بتعجیل لازم باشد بعکس بیع نسیه وبعد از اجراء صیغه حاضر کند یا حاضر کرده را بدهند مقصود اینست که قبل از تفرق تسلیم ثمن بشود وقدر متیقن از این بیع اینستکه مبیع جنس باشد وبهاء آن نقد باشد نه جنس پس اکر هر دو نقد باشند جایز نیست پس اکر هر دو جنس باشد جایز است در صورت اختلاف علی الاقوی لکن رعایت احتیاط خوبست وجایز است در این بیع که ایجاب از هر یک از بایع ومشتری صادر شود چنانکه در صلح نیز جایز است پس اکر بایع صیغه ایجاب را بخواند جایز است که بکوید فروختم یکخروار کندم را مثلا که بفلان وصف باشد باینطریق که در اول فلان ماه در فلان موضع مثلا من یا قایم مقام شرعی من بتو یا قایم مقام شرعی تو لازم باشد که بدهیم بفلان مبلغ که حاضر است یا فلان مبلغ موصوف بوصف معین که الآن داده باشی پس مشتری میکوید که قبول کردم وخریدم بهمین نهج وصیغه آن در صورتیکه بایع ابتدا بایجاب نماید این بخواست که بایع بکوید بعتک یا بعت منک ما علم علی الوجه المعلوم بالمبلغ المعلوم واکر خواسته باشد ذکر وصف را اصل صیغه بوجه صراحة نماید چنانکه در صیغ عقود محقق کرکی ره مذکور است مثلا بکوید بعتک تغار حنطة یوسفیة عراقیة حمراء کبیرة الحب جیدة مؤجلة الی شهرین مسلمة فی موضع کذا ومشتری میکوید قبلت ودر صورتیکه مشتری ابتدا بایجاب نماید بکوید اسلفتک یا سلفتک یا اسلمت الیک المبلغ المعلوم فیما علم من الحنطة الموصوفة مؤجلة الی الوقت المعلوم مسلمة فی الموضع المعلوم پس بایع میکوید قبلت ومخفی نماند که ظاهر اتفاق فقهاست قدیما وحدیثا مثل شیخین وفاضلین وشهیدین ومحقق کرکی ره وغیر ایشان چنانکه از کلمات ایشان مستفاد میشود بر آنکه مشتری را مسلم ومسلف کویند وبایع را مسلم الیه وثمن را مسلم بفتح اللام

ومبیع را مسلم فیه پس باید مشتری بگوید اسلمت الیک دینارا فی قفیز حنطة بلکه از
کتب لغت مثل صحاح وقاموس نیز چنین ظاهر میشود بلی از عبارات ارشاد و نافع
این توهم میرود که گفتن بایع اسلمت و اسلفت را لکن محقق ثانی در حاشیه ارشاد دفع
این توهم و توضیح مراد علامه قده نموده بدانکه در بیع سلف شش چیز شرطست اول آنکه
ذکر جنس کند با وصفی که رفع جهالت کند بحیثیتی که نزاع عقلائی واقع نشود پس
بدون ذکر وصف یا با وصفیکه رفع جهالت نکند چنانکه در گوشت و نان بلکه پوست
حیوان که ضبط بوصف ممکن نیست بیع سلف صحیح نیست بلکه اگر ذکر وصفی کنند که
قلت وجود داشته باشد یا بنحویکه باعث نزاع شود مثل اینکه بهترین افراد فلان
جنس نیز صحیح نیست بلی بیع حیوان با وصف رافع جهالت چون سن فلان ومتاع و غله
ومیوه و مانند اینها که ضبط آنها بوصف رافع جهالت و نزاع ممکنست صحیح است و
بالجمله مرجع در ذکر اوصاف بسوی عرفست پس هر وصفی که مختلف شود اغراض بسبب
ان و زیاد و کم شود باعتبار آن بزیاده و نقیصه معتد بها واجبست تعرض ان و
الا فلا دوم آنستکه قبض کند بایع ثمن را پیش از آنکه از هم جدا شوند بلی بودن ثمن
بر ذمه بایع در حکم قبض است علی الاظهر سیم آنستکه ذکر موضع تسلیم نماید در
صورتیکه متعاقدان در صدد مفارقت از موضع عقد قبل از حلول بوده باشند
مثل اینکه هر دو یا یکی از ایشان غریب یا مسافر یا عبور کننده بوده باشند واحوط
ذکر موضع تسلیم است مطلقا چهارم آنستکه تعیین کنند مبیع را بوزن یا کیله هر چند
چیزی باشد که در بیع نقد وزن وکیل در انها معتبر نباشد بلکه بمشاهده اکتفا میکنند
چون بار هیزم و مانند ان بلی هر گاه تفاوت میان افراد ان کم باشد و باعث نزاع نشود
بلکه در عرف تسامح میکنند و سهل میشمارند چنانکه در بعضی از اقسام گردو و تخم مرغ
و مانند اینها ظاهر اینستکه تعیین بوزن یا کیل معتبر نباشد پنجم شرطست که تعیین زمان

احوط آنستکه در صورتی که قبض نشود پیش از تفرق امر بتراضی بگذرد علی الاحوط (منه الخراسانی)

تسلط بر مطالبه نمایند بقسمیکه احتمال زیاده و نقصان در نزد بایع و مشتری نداشته
باشد ششم آنکه وجود ان جنس غالبا در وقت حلول اجل ممکن باشد اگر چه وقت عقد
مثلا موجود نباشد بدانکه جمیع ما سبق از شروط و خیارات در اینجا نیز جاریست و
نیز چند امر باقی مانده در مقامیکه ذکر انها مناسبست اول آنکه جایز نیست فروختن
مبیع سلم را پیش از رسیدن وقت تسلط بر مطالبه بلی بعد از رسیدن زمان تسلط بر
مطالبه جایز است فروختن ان اگر چه قبض نکرده باشد ولکن در غله کراهت دارد فروختن
ان قبل از قبض دوم آنکه بایع هر گاه بعد از رسیدن زمان تسلط بر مطالبه ادا کند
جنس مسلم فیه را که بوصف مشخص کرده بودند واجبست بر مشتری که قبول کند یا ابراء
ذمه بایع کند و اگر امتناع کند حاکم شرع قبض کند و اگر دستش بحاکم شرع نرسد
واگذارد جنس را بر مشتری و تخلیه کند و هر گاه پست تر از انچیزیکه قرار داده شده ادا
کند قبول واجب نیست در وجوب قبول بالاتر خلافست احوط وجوب قبولست اگر چه
قول بعدم وجوب قبول خالی از قوه نیست چنانکه اگر زیاده از قدر مبیع ادا کند قبول
ان واجب نیست سیم آنکه اگر بعد از رسیدن وقت تسلط بر مطالبه مبیع اداء
ان متعذر شود مشتری مختار است که فسخ کند و مطالبه ثمن یا مثل ان کند یا اینکه
صبر کند تا زمان قدرت بایع و بمحض تعذر عقد بیع منفسخ نمیشود و بر هم نمیخورد
چهارم آنکه بایع مدیون غیر جنس را بمشتری بدهند با رضا او باید ان غیر جنس را بقیمه
جنس در روز قبض حساب نماید پنجم آنکه در بیع سلف نیز جایز است شرط کردن چیزی
که باعث جهالت نشود و محلل حرام و محرم حلال نباشد مثل اشتراط عمل مباح و
هبه کردن چیزی و امثال اینها چهارم بیع کالی بکالی و انعبارتست از بیع دین بدین
که زمان هر دو موجل باشد و این قسم از بیع در شریعت مطهره محرم و باطلست و صیغه
این بیع اینست که بایع میگوید بعتک بنی الفلانی بدینک الفلانی یا میگوید

احوط آنستکه زیاده را ... نفروشند در صورتیکه جنس ... [illegible]

در بیع کالی بکالی

بعتک بنی الفلانی بعشرة دراهم موجلة الی شهر و مشتری میکوید قبلت و از قبیل
بیع کالی بکالی است در عدم صحت بیع چیزیکه سلف در ان جایز است بنا بر اینکه بر
ذمه بایع با وصف دین بودن یا بعکس این علی الاصح مثل اینکه مشتری بکوید اسلفتک
العشرة التی فی ذمتک فی تغار حنطة معلومة موجلة الی شهرین مسلما فی موضع کذا و بایع بکوید
قبلت یا اینکه بایع بکوید بعتک تغار حنطة موصوفة بالعشرة التی فی ذمتک موجلة الی شهرین
مسلمة فی موضع کذا و مشتری بکوید قبلت پس اگر احتیاج شود بمثل این بیع باین قسم نتمایند
بلکه بخرد مشتری تغار گندم را بعشره مضمونه بدون تقیید ان ببودن دین بعد از اجراء
صیغه و ثبوت عشره در ذمه مشتری قبل از تفرق احتساب یا تقاص بان نمایند پس
اگر مشتری بکوید اسلفتک عشرة فی تغار حنطة معلومة الخ و بایع بکوید قبلت جایز و
صحیح است چنانچه جایز است بیع دین موجل را بمضمون حال زیرا که مضمون حال دین محسوب
نیست پس ظاهر صحت انست بلی اگر هر دو موجل باشند جایز نیست ~~مبحث~~ راس المال
در انواع بیع بر چند قسمت ~~ج~~ راس المال بر چهار قسمت **قسم اول** بیع مرابحه
است و ان بیعی است که بایع خبر بدهد بسرمایه و زیاده از ان بکیرد پس مرابحه ان بیع براس
المال است با زیاده و اخبار براس المال لازم است اگر مشتری عالم بان نباشد و اگر جاری
شود این بیع بر چیزیکه واقع شده است بان چیز شراء از برای بایع پس صیغه ان باین نحو است
که بایع بکوید بعد از اخبار بثمن بعتک ما علم بما اشتریته به و ربح دراهم یا بکوید بعتک
ما علم بما بذلت من الثمن فیه و مشتری میکوید قبلت و جایز است در محل بعتک شریتک یا
ملکتک و امثال ان بکوید چنانکه سابقا ذکر شد و از برای مرابحه دو صیغه دیگر است یکی
اینست که بایع بکوید بعتک ما علم بما قام علی و ربح کذا و دیگر انستکه بایع بکوید بعتک
ما علم بما هو علی و ربح و فرق میان این سه صیغه اینستکه صیغه اولی شامل نمیشود
مکر ثمن بتنهائی را و سایر اخراجات مثل حمالی و کیالی و مانند اینها داخل نیست اگر چه قبل

یعنی ... ثمن بتنها ... میشود و ذمه بایع بدون ... مشتری هر دو بری میشود ظ الخراسانی

تعبیر بسؤال و جواب نیست اگر چه مراد واضح است ظ الخراسانی

از صیغه اخبار بان نموده باشد و همچنین است مفاد صیغه ثالثه علی الاظهر و اما صیغه
ثانیه پس در ان مندرجست جمیع مؤن و اخراجاتی که مقصود از ان استرباح بوده مثل اجرت
دلال و کیال و حمالی و حوامت و سفیدگری و خیاطی و قیمت نمک و اجرت ختان مملوک
و کچ کاری و کلمالی خانه و امثال اینها که بذل اجرت همه را اختیار نموده باشد بقصد
استرباح بشرطیکه قبل از صیغه اخبار نماید بان یا مشتری عالم باشد بان بخلاف اخراجات
و مؤنه که مقصود از ان استرباح و منفعت یا فتن نباشد بلکه غرض مجرد بقاء ملک بوده
باشد مثل نفقه عبد که عادة بقاء عبد با انست و مثل اجرت مسکنش و کسوه ضروریه اش
که لابد منها است و از این قبیل است علف دابه و اجرت اصطبل که طویله و جای اخور حیوان
و جای ایستادن ان باشد و جل حیوان و امثال ان و فرق میان اجرت خانه بجهة حفظ
متاع و اجرت مسکن عبد و اصطبل حیوان غیر ظاهر است خصوصا در وقتیکه استبقاء حیوان و بنده
فقط بجهة تجارت باشد بلی اگر زیاده بر قدر معتاد علف داد حیوان را انقدر زاید مندرج در
صیغه خواهد بود و همچنین اجرت طبیب را اگر مشتری بدهد در صورتیکه مرض از ان بر طرف
شده و در دستش حادث نشده باشد و اگر عملی از اعمال مذکوره را خود بجا آورده باشد
یا متبرعی تبرعا بعمل آورده باشد و اراده دارد شخص بایع که همه را داخل در صیغه کند پس
اول اخبار میکند باصل ثمن و باعمال و مصارفیکه مقصود از ان استرباح بعد از ان شهره شد
و میکوید بعتک ما علم بما قام علی و ربح کذا و مشتری میکوید قبلت بدانکه فرق دیکر میان
سه صیغه مزبوره هست و ان اینست که صیغه اولی صحیح نیست مکر در جائیکه متاع را بایع
بصیغه بیع خریده باشد پس اگر ان متاع بصلح یا هبه مشروطه بعوض و نحو ان منتقل
باو شده باشد پس بیع مرابحه باین صیغه صحیح نیست بلکه فاسد است و اما بصیغه ثانیه صحیح
و اما در صیغه ثالثه پس بعید نیست جواز در صورتیکه متاع منتقل ببایع شده باشد بصیغه
صلح و اما اگر بصیغه قرض یا هبه مشروطه بعوض منتقل باو شده باشد پس جواز بیع مرابحه

در محل فرض خالی از اشکال نیست و اگر بایع اخبار کند که راس المال صد درهم است و بگوید
بعتك هذا بماة و ربح کل عشرة درهم و مشتری بگوید قبلت پس ثمن صد و ده درهم خواهد
بود دوم بیع تولیه است و این عبارتست از بیع راس المال بدون زیاده و نقصان پس لابد
است از اخبار بسرمایه در صورتیکه مشتری عالم نباشد بان و الا اخبار لازم نیست پس منعقد شود
بهمان اصل سرمایه بدون کم و زیاد و صیغه ان باین نحو است که بایع بمشتری بگوید بعتك
ما علم بما اشتریت یا بگوید ولیتك هذا العقد و امثال این و مشتری قبلت یا بگوید تولیت
هکذا و باید که ثمن ثانی مثل اول باشد جنساً و قدراً و وصفاً و شرطست در بیع تولیه که ثمن
مثلی باشد نه قیمی تا اینکه متمکن باشد مشتری ثانی از اداء مثل ثمن و نه از عرض که عبارتست از
متاع غیر مکیل و موزون و غیر حیوان و عقار بلکه باید از اثمان باشد مانند دراهم و دنانیر
و نحو ان تا اینکه بایع مولی مثل انچیز را که داده بود بگیرد از مشتری پس جایز نیست بیع تولیه
در چیزیکه بخرد انرا بعرض و بگوید برای من باین نقد تمام شده و بعد از اخبار بگوید ولیتك
هذا العقد بما قام علی و همچنین جایز نیست تولیه در صداق مرئه و عوض خلع بلفظ قیام
که زن بگوید بعتك ما علم بما قام علی و مرد بگوید در عوض خلع ماخوذ بعتك ما علم بما قام
علی و جایز است بیع بعض مبیع بطریق تولیه بلفظ بعت و ولیت و نحو ان بشرط تعیین ان
بعض پس باید قسط ان از اصل ثمن داده شود سیم بیع مواضعه است از بیع براس المال
و عبارتست از اینکه خبر دهد بسرمایه و کمتر بفروشد و مواضعه مثل مرابحه است در
احکام و صیغه بلی مواضعه باید اضافه کند لفظ وضیعه کذا را و در مرابحه باید اضافه
کند لفظ ربح کذا را پس بایع میگوید بعتك هذا بما اشتریته و وضیعة کذا و مشتری
میگوید قبلت و مکروهست در مرابحه و مواضعه نسبت دادن ربح و وضیعه را بسوی مال باین
طریق بگوید بعتك هذا براس المال و ربح کل عشرة درهم یا وضیعة درهم من کل عشرة فرع
اگر بایع خبر دهد که ثمن صد درهمست مثلا در مقام صیغه مواضعه بگوید بعتك براس المال

یعنی از برای اعتبار این در تولیه نیست بلکه کفایت میکند همان که ثمن ثانی مثل ثمن اول باشد جنساً و کماً و کیفاً منه سلمه

و وضیعة درهم من کل عشرة پس ثمن که مشتری باید بدهد نود درهم خواهد بود و وضیعه یعنی
انداخته شده ده درهم خواهد بود و اگر بگوید بعتك براس المال و وضیعة درهم لکل عشرة
پس وضیعه ان نه درهم و یکجزو از یازده جزو از درهم خواهد بود و ثمن نود درهم بوده و ده
جزو از یازده جزو از درهم خواهد بود و همچنین است اگر بگوید بعتك بمائة و وضیعة درهم
من کل احد عشر پس ثمن باز همان نود درهم و ده جزو از یازده جزو از درهمست و وضیعه نه
درهم و یکجزو از یازده جزو از درهمست و اگر بگوید بعتك بمائة و وضیعة العشرة درهم دو
احتمال دارد یکی اینکه اضافه وضیعه بسوی عشره بمعنی من باشد که تقدیر کلام چنین میشود
بعتك بمائة و وضیعة درهم من العشرة پس در اینصورت وضیعه ده درهم و ثمن خواهد بود
و احتمال دوم اینست که این اضافه بمعنی لام باشد که تقدیر چنین بود بعتك بمائة و وضیعة
درهم للعشرة پس وضیعه نه درهم و یک جزو از یازده جزو از درهم و ثمن نود درهم و ده جزو
از یازده جزو از درهم خواهد بود چهارم بیع مساومه است از بیع راس المال و ان عبارتست
از اینکه بایع ذکر سرمایه نکند و بفروشد و این بهترین اقسام است بجهة تحرز از کذب عمداً
یا غلطاً و صیغه این بیع از ما سبق ظاهر است پس همین قدر که بایع بگوید بعتك المتاع المعلوم
بالمبلغ المعلوم و مشتری بگوید قبلت کافیست پس حکم معامله ربویه را بیان فرمایید ج
بیع ربا حرام است مطلقاً بلکه معاوضه حتی صلح و نحو ان بنا بر اظهر و هر چیزیکه مشتمل بر
ربا باشد و در حدیث وارد است که یکدرهم ان اعظم و بزرگتر است از هفتاد زنا که با محرم
خود چون مادر و خواهر خود بکند و ربا عبارتست از زیادتی یکی از دو عوض که از یک
جنس باشند و موزون یا مکیل باشند در زمان صاحب شریعت اگرچه در زمان متبایع
چنین نباشد و اگر حال ان در زمان صاحب شریعت معلوم نباشد پس اگر در زمان متبایع
در جمیع بلاد موزون یا مکیل باشد همین حکم را دارد و اگر در بعضی از بلاد موزون یا مکیل
و در بعضی نباشد در ان بلدیکه موزون یا مکیل هست اخذ زیاده ربا است و در بلد دیگر

خلاف احوط است که در آن بلد نیز بر وجه معاوضه اخذ زیاده ننمایند پس جو و گندم در
ربا از یکجنس محسوبست یا نه ج بلی از یکجنس محسوب میباشند و همچنین است گندم و آرد و نان و
نشاسته و امثال اینها و همچنین است خرما و شیره و مثل آن و همچنین است انگور و دوشاب
و مانند آن پس باید که در وقت مبایعه اینها اخذ زیاده ننمایند بلکه مساوی اخذ نمایند
اگرچه مثل معاوضه انگور بمویز یا معاوضه خرما برطب باشد بنا بر احوط بلکه بهتر اجتناب است
از معاوضه مطلق تر و خشک که وزنی یا مکیلی باشد چنانچه جمعی منع فرموده اند و همچنین
کشک و شیر از یک جنس محسوب است چنانچه شیر و پنیر و دوغ نیز چنین است بلی روغن گاو مثلا
با روغن گوسفند دو جنس محسوبست و همچنین است گوشت اینها و سایر چیزها که از حیوان
عمل میاید پس اینها تابع اصل خود میباشند مگر بز و گوسفند که یکجنس محسوبست چنانکه گاو
و گاومیش نیز از یکجنس میباشند پس هرگاه گوشت حیوانی را با گوشت آن معاوضه کنند یا حاصل یا
گوشت حیوان دیگر که شرعا از جنس آن حیوان نباشد چون گاو و گوسفند جایز است که زیادی
در عوض اخذ نمایند اگرچه نسیه باشد علی الاقوی لکن با کراهت در نسیه و همچنین در بابیست در
معاوضه غیر موزون و مکیل و معدود مثل قماش و حیوان و مانند آن که اخذ زیاده در
اینها نقدا جایز است بدون کراهت در نسیه خلاف قول بجواز مع الکراهه خالی از قوه
نیست اما در معدود دانه چون تخم مرغ و گردو پس در آن نیز خلاف اقوی جواز است لکن
احوط اجتنابست از اخذ زیاده در معاوضه و امثال اینها مگر بر وجهیکه ذکر خواهد شد
و همچنین احوط اینست که اخذ زیاده نکند در معاوضه حیوان بگوشت خصوصا اگر گشته باشد
و هرگاه دو جنس در حکم جنس واحد باشد لکن یکی مکیلست و دیگری موزون مثل گندم
و آرد مثلا بیع احدهما بدیگری جایز است یا مساوات در وزن و در کیل اشکالست و احوط
سنجیدن و برابر نمودن هر دو را بوزن پس در میان پدر و پسر و میان زن و شوهر و میان
مملوک مختص و مولای او و میان مسلمان و کافر حربی از مسلمان اخذ ربا حرام است یا نه ج

حرام نیست و لکن کافر حربی از مسلمان نمیتواند اخذ زیاده نماید پس در میان جد و نواده
و میان پدر و دختر و میان مالک و مملوک بیع ربا چه صورت دارد ج ما بین پدر و دختر
و ما بین مالک و مملوک ربا نیست اخذ زیاده جایز است و در ما بین جد و نواده اصح عدم جواز
است و احوط اینست که شوهر و زوجه منقطعه نیز از یکدیگر اخذ زیاده ننمایند چنانچه بعضی
فرموده اند و لکن اظهر جواز است و احوط بلکه اقوی عدم جواز اخذ رباست از کافر ذمی چون
یهود و نصاری که جزیه میدهند پس اگر در معامله اخذ ربا نموده باشد عمدا یا سهوا و عالم
بحرمت بوده باشد در زمان معامله واجبست رد زیاده بمالک آن یا نه ج در اینصورت
اگر صاحب مال را بشناسد باید باو رد کند و اگر مشتبه باشد مالک آن میان جمعی
و تعیین آن ممکن نباشد با همه مصالحه کند یا حلیت اخذ کند و اگر مالک را نشناسد و قدر
مال ربا را بداند مثل مال مجهول المالک با آن عمل کند باینطریق که اگر آن مالک مجهول
معلوم باشد که ظالم بوده است رد آن مال رد مظالم بدهد و اگر علم دارد که آن مال
حلال او بوده و لکن برد مثل او مظلمه میباشد اولی اینستکه حاکم شرع بعنوان تقاص
از جانب فقیر اخذ نموده و رد مظلمه بدهد و اگر معلوم است که آن مالک مجهول ظالم
نیست بهیچ وجه یا مجهول الحال باشد تصدق بدهد و اگر قدر مال ربا و مالک آن هر دو
بالمره مجهول باشد خمس او را بدهد بسادات و اگر در زمان معامله حرام بودن ربا را
نمیدانست پس کفایت توبه کردن در حق جاهل مقصر بلکه مطلقا محل تامل است پس
در زمان معامله فرار نمودن از ربا بچند طریق ممکنست ج به پنج طریق ممکنست اول آنکه
تغییر جنس بدهد مثل اینکه مال را با شرفی معاوضه نمایند پس از آن نقد را بدهند
مال دیگر که منظور بوده اخذ نمایند و یا اینکه جنس را بنقد معاوضه نمایند پس از
آن نقد را بدهند و آن جنس را که مقصود بود اخذ نمایند و لکن قصد معاوضه واقعیه
داشته باشند دوم آنکه آن عوض را معاوضه نمایند بر وجه قرار دادن بر ذمه بصیغه

مبایعه یا مصالحه بجنس دیکر و پس از ان انمثل را معاوضه بما فی الذمه نمایند سیم
انکه بان عوض ناقص یا با هر دو در صورت اشتباه ناقص از غیر جنس چیزی را منضم نمایند مثل
اینکه بمال ناقص دستمال را یا چیزی دیکر را منضم نمایند و معاوضه کنند چهارم انکه
هر یک مال خود را بدیکری قرض دهند و پس از ان همدیکر را بری الذمه کنند اکر از خلوص قلب
باشد یا اینکه بقدر مال ناقص را معاوضه نمایند و زاید بری الذمه کنند پنجم انکه هر یک
مال خود را بدیکری هبه نمایند و باید در ضمن عقد شرط هبه دیکر را نمایند پس کیفیت
بیع صرف را بیان فرمایند ج بیع صرف عبارتست از بیع هر یک از طلا و نقره بدیکری و هم
چنین است علی الظاهر بیع طلا و نقره بطلا یا نقره یا هر دو و خواه مسکوک باشد یا
غیر مسکوک و خواه سکه اسلام باشد یا غیر ان بلی بیع طلا یا نقره یا هر دو بپول سیاه
داخل در بیع صرف نیست و همچنین علی مصالحه طلا بطلا یا بنقره یا بعکس این حکم صرف را ندارد
علی الاصح و شرطست در صحت بیع صرف علاوه بر سایر شروط بیع که ذکر شد قبض نمودن
هر یک از عوض و معوض پیش از متفرق شدن خواه در مجلس عقد باشند و خواه در
مکان دیکر با ینطریق بایع و مشتری هر دو با هم حرکت کنند و مفارقت نکنند تا اینکه قبض
ثمن و مثمن نمایند و وکیل که من جهة قبض کافی نیست علی الاقوی بلی اکر وکیل در صرف
نماید مفارقت موکل ضرر ندارد و در حکم صرفست فروختن چیزیکه طلا کوب یا نقره کوب
باشد چون شمشیر یا لجام یا امثال اینها که مفضض یا مذهب باشند پس اکر مقدار طلا
و نقره معلوم باشد و بیع بجنس ان زیور باشد باید در ثمن زیادتی قرار دهند که در
مقابل غیر جنس واقع شود تا اینکه ربا متحقق نشود و باید بقدر طلا یا نقره نقد قرار
بدهند و پیش از مفارقت دست بدست عمل نمایند تا اینکه شرط بیع صرف متحقق شود و اکر
قدر انها مجهول باشد مبایعه بجنس صورت ندارد مکر انکه علم بزیادتی عوض از
مقدار مجهول طلا یا نقره داشته باشد و مبایعه بجنس مخالف بی اشکالست س

کیفیت صلح و طریقه عقد انرا بیان فرمایند ج صلح عبارتست از سازش دو شخص با یکدیکر
و ان عقد لازمیست از طرفین که مشروع شده از برای قطع نزاع واقعی یا امکانی و جایز
است واقع ساختن مصالحه را باقرار مدعی علیه و با انکار او و هم چنین جایزاست مصالحه
عین بعین و دین بدین و عین بدین و دین بعین نیز جایزاست با علم متصالحین بمقدار مال
که نزاع در ان واقع شده و با جهل ایشان و باطل نمیشود مصالحه مکر بفسخ و اقاله و جایز
نیست مصالحه که حرام کند حلال خدا را یا حلال کند حرام خدا را و هر کاه مال المصالحه
یا عوض ان مال غیر بر اید یا اینکه قابلیت مملوکیت نداشته باشد مثل خوک صلح باطل خواهد
بود بلی هر کاه تعلق بکیرد بچیزیکه در ذمه باشد و قابلیت مملوکیت داشته باشد و ان چیزیکه
ادا شد چنین نباشد صلح صحیح است پس مطالبه بدل خواهد کرد و اکر معیب بر اید خیار
فسخ دارد و لابداست در تحقق صلح از ایجاب و قبول پس مصالح بعد از تعیین مال المصالحه
بکوید صالحتک هکذا و مصالح له بکوید قبلت هکذا یا اینکه مصالح بکوید صالحتک علی
ما استحقه فی ذمتک من جمیع الحقوق الشرعیة بالمبلغ المعلوم و مصالح له بکوید قبلت
هکذا و هر کاه همین مصالح خواسته باشد بکوید صالحتک علی ما تستحقه فی ذمتی من جمیع
الحقوق الشرعیة بالمبلغ المعلوم و ان دیکری که مدعیست بکوید قبلت نیز صحیح است و
این کفایت میکند در تحقق صلح و اکر اراده صلح نماید جهة قطع خصومت و نزاع ظاهر
فقط پس مصالح کوید صالحتک علی قطع المنازعة بینی و بینک من جهة الامر المعلوم
بالمبلغ المعلوم و دیکری بکوید قبلت جایزاست و صحیح است و بدانکه صلح عقدیست
مستقل نه تابع عقدی از عقود بلی افاده میکند فایده پنجکانه او کی بیعست که فایده ان
بر صلح مترتب میشود و این در وقتیست که متضمن نقل عینی بعوض معلومی باشد مثل
اینکه مالی در دست کسی باشد و شخص دیکر ادعا کند که این عین مال منست یا اینکه ادعا
کند دینی را بر ذمه او و ان شخص مدعی علیه نیز معترف شود پس تراضی نمایند بر مصالحه ان

[illegible] صلح ... نزاع ... ندارد [illegible]

عین یا دین بمبلغ معین و صیغه صلح را نیز باین قسم جاری نمایند پس صلح در اینصورت بمنزله
بیعست در نقل ملک و هم چنین است در صورتیکه ابتدا مصالحتا واقع شود بر عینی یا دینی
بدون سبق خصومت بمبلغ معینی دوم فایده اجاره است و این در صورتیست که مصالح
علیه یعنی مال المصالحه منفعت بوده باشد مثل اینکه دیه را یا عینی را یا منفعتی را که
نزد دیگری دارد از او مصالحه میکند بر منفعت معلومه در مدت مشخصه پس صلح اینصورت
مفید اجاره است سیم فایده ابرا و حطیطه است که طلبی داشته بر ذمه کسی که بعد از اقرار
و اعتراف مدیون مصالحه نمایند بر اسقاط بعض معین از دین و دادن بعض دیگر را به
شخص داین و مصالحتا بر این وجه جاری نمایند پس صلح در اینصورت افاده میکند فایده
ابراء را و اسقاط حق چهارم فایده هبه است و در وقتیکه ادعا کند مدعی دو عبد یا دو خانه
مثلا و مدعی علیه نیز معترف شود بعد از آن مصالحه نماید مدعی آن دو عبد یا آن دو
خانه را بیک عبد یا بیک خانه مثلا و مدعی علیه نیز قبول کند پس در اینصورت صلح افاده
میکند ثمره هبه را پنجم فایده عاریه است و این در وقتی است که ادعا کند مثلا خانه را
که در دست عمرو است و عمرو نیز اقرار و اعتراف نماید پس از این مصالحه نماید شخص
مدعی دعوی خود را بساکن شدن عمرو در آن خانه تا مدت یکسال زیرا که صلح در
اینصورت افاده میکند ثمره عاریه را لکن اصح لزوم این مصالحه است پس صاحب خانه را
نمیرسد که رجوع نماید بدانکه چنانکه واجبست فرار از ربا در بیع همچنین واجبست
فرار از ربا در صلح نیز علی الاحوط والاصح و ظاهر جواز صلح است بر مثل حق شفعه
بجهة اسقاط و بر تحجیر و اولویت سکنی در مدرسه و امثال آن و همچنین جایز است صلح بر
اسقاط یمین و خیار و بر جاری ساختن آب را بر بام غیر در مدت معلومه و نیز ظاهر
جواز اشتراط است در ضمن عقد صلح چنانچه جایز بود در بیع والله العالم س کیفیت
ضمانت و شرایط آن را بیان فرمایید ج ضمانت عبارتست از اینکه کسی بر ذمه بگیرد مالی را

که بر ذمه دیگری باشد اگرچه آن دیگری راضی نباشد و شرطست که ضامن مکلف باشد
و تصرفات او در مالش نافذ و جایز باشد باینمعنی که سفیه و امثال آن نباشد و نیز
مشروطست در لزوم ضمانت که مضمون له یعنی طلبکار راضی باشد بضمانت آن شخص
ضامن چنانچه لزوم شرطست با اینکه آن ضامن مالدار باشد یا اینکه طلبکار عالم باشد
بفقر ضامن هنگام ضمانت و باید دانسته شود که بمحض ضامن شدن او مال از ذمه مدیون
منتقل میشود و بذمه ضامن تعلق میگیرد و مدیون بری الذمه میشود از آن پس اگر
ضمانت بخواهش مدیون واقع شود ضامن میتواند بآن مدیون رجوع نماید والا فلا
و در ضمن ضمانت نیز جایز است که شرط کنند چیزی را که منافی مقتضای عقد نباشد و شرعا
نیز ممنوع نباشد مثل اشتراط خیار با تعیین مدت و مثل اشتراط وفاء دین از مال
مخصوص و امثال اینها که جایز است پس در اینصورت لزوم می یابد آن شرط و نیز باید دانست که
ضمانت حالّه و مؤجله هر دو صحیح و جایز است پس اگر شرط کند اجل را واجبست که آن اجل مضبوط
باشد مثل یکماه و نحو آن نه مثل تا زمان ادراک غلات و قدوم حاج زیرا که این بجهة
عدم ضبط آن فاسد است س حقیقت ضمانت را بیان فرمایید ج تحقق آن از اجزاء صیغه است
خواه بعربی بوده باشد یا بغیر آن اگرچه اولی و احوط و افضل عربیتست با امکان و
صیغه ضمان بدین نحو است که ضامن بگوید بطلبکار ضمنت لک ما تستحقه فی ذمة زید
یا بگوید تحملت لک یا بگوید تکفلت یا بگوید التزمت یا بگوید انا ضمین یا بگوید انا ضامن
یا بگوید انا زعیم و نحو اینها از الفاظیکه برساند اینمعنی را و در قبول کفایت میکند لفظ
قبلت پس ماضویت در ایجاب شرط نیست چنانچه شرطست در بیع و امثال آن و ظاهر
اینست که در صیغه کفایت نکند بنحو کتابت و اشاره با قدرت بر نطق و صیغه ضمان
مؤجل و ضمانیکه شرط خیار در آن شده باشد نیز بنحویستکه ذکر شد لکن با اضافه تاجیل
و اشتراط مثل اینکه در صورت اجل ضمنت لک الی شهر بگوید و در صورت اشتراط

در بیان قرض و دین و تعریف

خیار بکوید ضمنت لك و شرطت لنفسی الخیار شهرًا مثلا این در وقتی است که خیار
از برای ضامن باشد و امّا اگر از برای مضمون له باشد یعنی از برای طلبکار باشد بجای
لنفسی بکوید لك و در صورت شرط وفا دین از مال مخصوص بکوید ضمنت لك ما تستحقه
فی ذمة الفلان و شرطت الاداء من المال الفلانی و امثال اینها بدانکه چنانکه بایع ضامن
درکست از برای مشتری نسبت بمبیع همچنین مشتری نیز ضامن بایع است نسبت بثمنی که
دفع ببایع نموده پس کیفیت احکام قرض و دین را بیان فرمائید ج بدانکه احکام ضروریه
قرض و دین بر چند امر متعلق میشود اوّل انکه در قرض دادن ثواب بسیار عظیم چنانچه در حدیث
وارد است که تصدق دادن یکدرهم ده برابر است و ثواب قرض دادن یکدرهم برابر هیجده
درهمست و اخبار در ثواب قرض بسیار است دوم انکه عقد قرض جایز است از طرفین
یعنی دائن هر وقتیکه خواسته باشد مطالبه بدل نماید میتواند ولو بمجرد فراغ از صیغه
قرض باشد و همچنین مدیون نیز هر زمانیکه خواسته باشد اداء ان نماید میتواند اگرچه
بعد از فراغ از صیغه بلا فاصله بوده باشد و ثمره قرض تملیک عین است با رد عوض
پس در مثلی رد مثل لازم است و در قیمی رد قیمت و در قرض قرضیکه بر وجه یقین باعث
مالکشدن قرض گیرنده میشود ان قرضی است که مشتمل باشد بر ایجاب و قبول لفظی و
قبض و صیغه ان باین طریقست که صاحب مال بگوید اقرضتك هذا و قرض گیرنده بگوید
قبلت بعد بتصرف او بدهد و همچنین اگر بترجمه اینرا بگوید مثل اینکه مالك بگوید
قرض الحسنه دادم این مال را بتو و قرض گیرنده بگوید قبول کردم صحیح است قصد قربه
لازم نیست بلی ترتب ثواب موقوف بقصد قربتست بلی اگر مالك بدون صیغه بدهد
مال را بغیر بقصد قرض تصرف در ان از برای ان غیر مباح و جایز است از قبیل معاطات
در بیع امر سیم انکه باید قرض دهنده شرط نفع نکند زیرا که نفع در قرض حرام است
و با شرط کردن انتقال بقرض بقرض گیرنده حاصل نمیشود هرچند نفع بجهة زیادتی

در وصف باشد علی الاصح مثل اینکه در عوض شکسته صحیح را اخذ کند بلی هرگاه قرض
گیرنده تبرعًا چیزی بقرض دهنده بدهد ضرر ندارد امر چهارم هر چیزیکه ممکنست تعیین
کردن ان بحسب قدر و وصف جایز است قرض دادن ان پس جایز است قرض دادن طلا
و نقره که بوزن و وصف مشخص شده باشد و همچنین جایز است قرض دادن گندم و جو
و مانند اینها خواه بوزن مشخص شده باشد و یا بکیل و همچنین جایز است قرض دادن
نان پس جایز است که بوزن مشخص شده باشد و اگر نانرا بعدد و شماره مشخص کنند قرض
دادن ان جایز است علی الاصح و احوط اینست که تفاوت میان عوض و معوض نباشد بلکه
مساوی در وزن باشند و اعتباری بتفاوت در قیمت نیست امر پنجم انکه مالرا اگر قرض
میدهند یا مثلی است یا قیمی است و مثلی انستکه اجزاء ان مال متساوی باشد در قیمت و
منفعت و در صفات هم نزدیك باشند مثل جو و گندم و روغن و قیمی انستکه تفاوت داشته
باشد مثل حیوانات پس اگر ان مال مثلی باشد در صورت اراده رد عوض اگر مثل ممکن
باشد باید رد مثل کند و الّا باید رد قیمت ان بکند و اگر قیمت زمان قرض گرفتن و زمان
تعذر مثل زمان مطالبه بدل تفاوت داشته باشد ظاهر اینستکه قیمت زمان وفا را
باید بدهد و اگر قیمی باشد قیمت ان در روز قرض بر ذمه قرض گیرنده قرار میگیرد چنانکه
قول مشهور است و احوط انستکه با امکان مثل بملاحظه قیمت اصل رد مثل کند یا مصالحه
کنند بان مثل قیمت و همچنین است در قرض دادن لؤلؤ و مرجان بلی احوط اینست که انها را
قرض نگیرند امر ششم انکه بنا بر اصح نمیتواند که قرض دهنده بعد از اجراء صیغه قرض و
تصرف دادن رجوع کند بعین مال بلی میتواند که مطالبه حق خود بکند چنانکه گذشت
در معنی جواز عقد قرض پس قرض گیرنده اگر همان مالرا رد کند جایز است چنانکه اگر
بدل انرا رد کند نیز جایز است اگرچه احوط در صورت مطالبه عین رد عین است چنانچه
احوط در صورت دادن عین قبول انست هرچند قیمی باشد امر هفتم انستکه هرگاه

مال را قرض دهند و شرط کنند که تا زمان معین قرض باشد احوط آنستکه پیش از آن زمان
مطالبه نکنند بازنده بودن قرض گیرنده اگرچه جواز مطالبه خالی از قوت نیست و مشهور
هم همین است امر هشتم آنکه از برای مدیون آثار موت ظاهر شود واجبست که وصیت کند
بلکه احوط اینست که مقدار دین را جدا کند امر نهم آنکه دیون مؤجله که زمان تسلط آنها
نرسیده باشد بسبب مفلس شدن معجل نمیشود لکن بسبب موت مدیون معجل میشود باین
معنی که بعد از مردن مدیون طلبکار میتواند مطالبه کند طلب را که زمان تسلط بر مطالبه
آن مؤجل باشد و بموت طلبکار معجل نمیشود پس اگر ترکه کمتر از قرض میت باشد تمام طلبکاران
مساوی میباشند در استحقاق مطالبه از آن ترکه بحساب حق خود هرچند عین مالیکه از
بعضی از ایشان اخذ نموده بود موجود باشد بلی هرگاه کمتر نباشد صاحب مال اولی و احق
خواهد بود علی الاقوی چنانچه در صورت مفلس شدن نیز چنین است امر دهم هرگاه مدیون
بی چیز باشد و قادر نباشد بر کسب لایق بحال که بآن بتواند اداء دین کند باید او را مهلت
داد و اگر بی چیز نباشد و یا قادر بر کسب لایق بحال باشد و طلبکار از او مطالبه حق خود کند
و او مماطله کند حبس او جایز است و همچنین است در صورت جهل بحال او مگر آنکه ثابت شود بی
چیز بودن او امر یازدهم آنکه خانه لایق بحال و خادم لایق بحال و لباس لایق بحال و مانند
اینها را لازم نیست که بطلبکار مدیون زنده بدهند علی الاقوی و همچنین نفقه روز
قیمتا او و عیال واجب النفقه او امر دوازدهم آنکه هرگاه طلبکار دین را بغیر بفروشد
و منتقل بعوض کمتر از اصل طلب باشد بر وجهی که ربا و مانند آن لازم نیاید صحیح است
پس مشتری میتواند مطالبه تمام طلب را نماید علی الاصح و بعضی گفته اند که بیشتر از آن
مقدار که ببایع داده نمیتواند طلب کند و این احوطست امر سیزدهم آنکه جایز است شرط
کردن وفا بقرض را در بلد دیگر و اگر مطالبه کند مقرض در غیر بلد شرط یا در غیر بلد قرض
با عدم شرط واجبست بر مقترض وفاء بآن با عدم ضرر و متحقق میشود ضرر باینکه

قیمت مثلی در موضع مطالبه زیادتر باشد فصل در بقیه احکام حواله که در ابیان فرمایند ج حواله
عبارتست از نقل کردن قیمت مالی از ذمه شخصی بذمه شخص دیگر که مشغول الذمه باشد بمثل
آن مال بحسب جنس و وصف اگرچه غیر نقد باشد و حواله بر کسیکه بری الذمه باشد در آن خلافست
اصح جواز آنست پس نقل میشود مال از ذمه اش بذمه آن شخص دیگر که بری الذمه است و شرطست
در حواله رضا ثبت حواله کننده و حواله کرده شده و شخص محال علیه هر سه بلی واجب نیست قبول
کردن حواله بر شخص محتال اگرچه محال علیه مالدار باشد و باید که محال علیه در وقت حواله
کردن مالدار باشد و اگر مالدار نباشد باید بداند شخص محتال اینکه محال علیه مالدار نیست و اگر
در وقت حواله عالم باعسار او نباشد بعد از حواله ظاهر شود اعسار او از برای محتال اختیار
فسخ است پس اگر بخواهد فسخ حواله کند میتواند بلی اگر ظاهر شود که در وقت حواله مالدار
بوده بعد بی چیز شده اختیار فسخ ندارد پس نمیتواند که رجوع نماید بمحیل و در هر صورت هرگاه
که حواله شرعیه بعمل آمد شخص محیل که مدیون محتال است بری الذمه میشود پس محتال نمیتواند
که دیگر رجوع باو نماید مگر بفسخ در جائیکه از برای او ثابت باشد چنانکه ذکر شد و چون حواله
عقدی است لازم پس لابد است در آن ایجاب محیل و قبول محتال پس محیل یعنی حواله کننده میگوید
احلتك علی فلان بالمبلغ المعلوم و محتال میگوید قبلت یا بگوید احتلت و جایز است اجرای صیغه
حواله بفارسی نیز اگرچه بعربی اولی و احوطست با امکان چنانچه در سایر عقود لازمه غیر
نکاح گذشت و رضا محال علیه بهر نحو یکه اتفاق افتد کفایت میکند خواه قبل از حواله باشد
و یا بعد از آن و خواه مقارن باشد یا نه و شروطی که اعتبار شده در سایر عقود لازمه از
قبیل بلوغ و عقل و نحو آن در حواله نیز معتبر است پس باید هر یک از محیل و محتال و محال
علیه بالغ و عاقل و جایز التصرف باشند و مسلوب القول و الفعل نباشند فصل در کیفیت
رهن و صیغه او و ابیان فرمایند ج رهن عبارتست از وثیقه که در بعد از اخذ دین از مدیون
استیفاء حق از آن نمایند و رهن عقدیست لازم از طرف راهن و لابد است در آن از ایجاب و قبول

مثل اینکه مالک بگوید رهنتک هذا یا ارهنتک هذا علی الدین المعلوم و علی کل جزء
منه و شرطت لک ان ما یتجدد من نمائه یکون رهنا و ان یوضع علی ید العدل الفلانی
او ان یکون بیدک او بیدی او ان یکون الفلانی وکیلا فی بیعه بعد شهر و امثال اینها
پس صاحب طلب بگوید قبلت یا ارتهنت یا چیزیکه جاری مجرای ان بوده باشد چنانچه در
ایجاب کفتن هذا وثیقة عندک یا کفتن هذا رهن عندک و کفایت میکند شرط رهن در
ضمن عقد بیع از قبول رهن هرگاه ایجاب بعمل اید بعد از بیع و شرطست که ان وثیقه عین
مملوک باشد بلکه بنا بر اصح قبض نیز شرطست و باید هریک از راهن و مرتهن جایز التصرف
باشد در مال خود و جایز نیست از برای مالک تصرف در رهن بفروختن و وقف کردن و اجاره
دادن و نحو اینها و همچنین جایز نیست از برای مالک وطی جاریه مرهونه و مرتهن اولیست از
سایر طلبکاران در استیفاء حق خود از رهن هرچند مالک مرده باشد پس اگر ماذون
باشد که بجهة خود نیز بفروشد میتواند از برای خود بخرد و عقد رهن قابل شروطست اگر ان
شروط از جمله انشروطی نباشد که منافی مقصود رهن باشد پس اگر شرط کند در ضمن رهن
که اصلا عین مرهونه فروخته نشود صحیح نخواهد بود بجهة اینکه این شرط منافی مقصود
از رهنست و همچنین صحیح نیست اگر شرط کند که عبد مسلم را بکافر بفروشد و اگر شرط کنند
دخول نماء متجدد را در رهن یعنی ثمر میوه و حمل حیوانات صحیح است و بدون شرط نماء متجدد
داخل در رهن نمیشود بنا بر اقوی چنانچه نماء موجود داخل در عین مرهونه نمیشود بدون
شرط و اگر عینی را برهن بگذارد نزد کسی باین نحو که تا فلان مدت رهن باشد اگر در سر
ان مدت اداء ان دین نماید مدیون ان عین مرهونه مبیع بوده باشد فاسد خواهد بود
هریک از رهن و بیع پس در ان مدت اگر تلف شود از رهن بدون تعدی و تفریط ضمانی نیست
بر قابض بجهة فساد رهن زیرا که از اصول مقرره است هر عقدیکه بصحیح ان عقد مترتب
نمیشود ضمان بر قابض هرگاه تلف بشود عین مقبوضه بدون تعدی و تفریط بفاسد ان عقد

بلکه بنابر اظهر — ظا الخراسانی

یعنی اگر منفصله — ظا الخراسانی

نیز چنین است و رهن نیز از این قبیل است بخلاف اینکه اگر ان عین مقبوضه مرهونه بعد از ان مدت
مشخصه تلف بشود پس در محل قرض قابض ضامنست بجهة فساد بیع زیرا که هر عقدیکه بصحیح ان
مترتب میشود ضمان بفاسد ان نیز مترتب میشود ضمان و بیع از این قبیل است و جایز نیست از برای
مرتهن تصرف در رهن ببیع و نحو ان قبل از رسیدن زمان طلب مگر باذن مالک بلی در صورت
حلول اجل و تعذر مدیون از اداء دین میتواند رهن را بفروشد و استیفاء حق خود نماید
اگرچه ماذون نباشد از مالک یا ورثه مالک یا حاکم شرع و هرگاه راهن اعتراف برهن نکرده
باشد و مرتهن خوف داشته باشد که راهن یا وارث انکار کند و او متمکن نباشد از ثبوت
ان در نزد حاکم شرع میتواند استیفاء حق خود را از رهن نماید بعد از رسیدن زمان مطالبه
با امتناع مدیون و اما قبل از حلول اجل جایز نیست استیفا و هو العالم س طریقه احکام
و شرایط اجاره را بیان فرمایید ج اجاره عقدیست لازم از طرفین و عبارتست از تملیک
منفعت معلومه بعوض معلوم و باطل میشود بسبب اقاله و اما بسبب بیع باطل نمیشود و همچنین
باطل نمیشود بعتق و بارتداد بلکه اقوی عدم بطلانست بموت هریک از موجر و مستاجر
خصوصا اگر موجر بمیرد و مستاجر زنده باشد بلی در چند صورت باطل میشود اول انکه
عین موجره پیش از قبض یا بعد از قبض بلا فاصله تلف شود پس در اینصورت اجاره باطل میشود
دوم انکه شرط کرده باشند که مستاجر بنفسه استیفاء منفعت کند پس باطل میشود بموت
مستاجر قبل از استیفاء منفعت سیم انکه عین موجره وقف باشد و موقوف علیه انرا اجاره
دهد از برای صلاح خود نه منفعت بطون لاحقه پس در اینصورت بموت موجر باطل میشود
اجاره چهارم انکه موجر مالک منفعت مدت حیوة خود بسبب وصیت مالک العین بوده باشد
پس بموت این موجر اجاره باطل میشود بدانکه اجاره دادن مثل اشجار از برای مالکشدن مستاجر
حاصل ان چون خرما و انکور و انار و خربزه و مانند اینها را و اجاره دادن کاو و کوسفند و امثال
اینها را بجهة مالک شدن شیر و دوغ و مانند اینها را جایز و صحیح نیست زیرا که در اجاره شرطست

بقاء عین و مفروض اینست که امثال گوما و انگور و شیر و دوغ از اعیان محسوب‌اند نه از منافع
پس باید چیزیکه قابل اجاره است از برای منفعت غیر عین باشد مثل نماز کردن و نشستن در
زمین و مانند آن و در مالکشدن حاصل درختها یا مانند آنها موقوفست بر مصالحه یا انکه
شرط کنند که حاصل آنها در سال اجاره با مستاجر باشد و یا اینکه بیع کنند با خیار فسخ
از طرفین و مانند اینها و مشروطست در صحت اجاره کمال متعاقدین بیلوغ و عقل و جواز التصرف
باشند و اینکه منفعت و اجرت و مدت معلوم باشند و باید منفعت ملک موجر باشد خواه عین موجره
ملک او باشد و خواه نباشد چون مستاجر که جایز است از برای او که بعد از اجاره از مالک بغیر
اجاره دهد مگر در صورتی که شرط کرده باشند که استیفاء منفعت مستاجر بنفسه نماید و مالک میشود
موجر اجرت را بنفس عقد و واجبست تسلیم آن بتسلیم عین موجره مگر اینکه شرط کرده باشند
تاجیل در اجرت را باجل مشخصی پس در اینصورت بمقتضای شرط باید عمل نماید و بالجمله چون اجاره
عقدیست از عقود لازمه از طرفین پس معتبر است در آن هر چیزیکه معتبر است در سایر عقود
لازمه از حیثیت لزوم عقد مثل فوریت قبول بعد از ایجاب و مانند آن و در اجراء صیغه شخص موجر
میگوید مثلا اجرتک الدار المعلومة سنة بالمبلغ المعلوم مستاجر میگوید قبلت و اگر موجر بجای
لفظ اجرتک اکریتک بگوید یا اینکه ملکتک سکنی هذه الدار شهرا بالمبلغ المعلوم کفایت میکند
چنانکه در قبول نیز کفایت میکند هر لفظیکه دلالت بر قبول نماید مثل قبلت و استاجرت و مانند
آن و منعقد نمیشود اجاره بلفظ بیع و عاریه و صحیح است اشتراط چیزیکه منافی مقصود از عقد
اجاره نباشد در ضمن آن از شروط بعضا و نیز لازم است وفا بشرط در ضمن آن ان شاء الله تعالی سر کیفیت
شراکت را بیان فرمایند ج در شرکت پنج مطلبست اول آنکه شرکت عقدیست جایز از طرفین و آن
عبارتست از اجتماع حق دو مالک یا بیشتر در مالی یا منفعتی بر سبیل اشاعه و حاصل میشود
ایجاب بگفتن اشرکتک فی مالی الذی هنا پس دیگری میگوید قبلت الشرکة النفسی و باید هر یک
بطریق تعاکس اجراء صیغه نمایند پس موجب دفعه دیگر باید قابل شود نسبت بمال شریک

دیگر و بالعکس مگر در وقتیکه هر دو بگویند تشارکنا فی هذا المال و متحقق میشود شرکت با امتزاج
دو مال که از یک جنس باشد بر وجهیکه امتیاز داده نشود از همدیگر و جایز نیست از برای احدی از شرکا
تصرف در آن مگر باذن سایر شرکا و مقصورست بمقدار تصرف بر مقدار اذن و زیاده جایز نیست پس
هرگاه تعدی نماید از مقدار اذن ضامن خواهد بود و اگر شرط کنند که تصرف باجتماع همدیگر باشد یا
بمشورت شخصی باشد باید باستقلال تصرف نکنند بلکه بمقتضای شرط عمل کنند مطلب دویم اینکه
اشتراک گاهی اختیاری میشود گاهی اضطراری اما اختیاری در صورتی است که باختیار خود مخلوط کنند
مال همدیگر را بر وجهیکه از هم امتیازی نداشته باشند یا آنکه مالی بشراکت بخرند و اضطراری آنستکه
حاصلشود بسبب ارث و مانند آن پس هرگاه شخصی بمیرد از او ترکه باقی بماند و وارث متعدد باشد
آن وارثها در ترکه آن میت شریک خواهند بود قهرا و اضطرارا و شرکت اختیاریه که بقصد تجارت
باشد آنرا شرکت عنانیه گویند و این شراکت با کافر مکروه است ولی صحیح است و در این شراکت اگر
حصها مساوی باشند در نفع نیز همگی شرکا مساوی خواهند بود و اگر تفاوت در استحقاق اصل مال
داشته باشند در نفع نیز بحسب آن تفاوت خواهند داشت و همچنین است در ضرر بلکه اگر شرط
کنند که یکنفر از ایشان در نفع زیادتی داشته باشد با عدم تفاوت در اصل مال آن شرط اعتباری
نخواهد داشت علی الاصح مگر آنکه یکنفر عامل باشد یا عمل او زیادتر باشد در اینصورت شرط زیادتی
عیب ندارد مطلب سیم آنکه شراکت بدنی و عملی باطلست یا بمعنی که هرگاه دو نفر یا بیشتر باهم
قرار دهند که هر یک کاری کنند و در حاصل و اجرت عمل با هم شریک باشند اینقسم از شرکت در شرع
شریف باطلست بلکه حاصل عمل هر یک مخصوص بان عمل کننده است و همچنین شرکت وجوه نیز باطل
است باینمعنی که هرگاه دو نفر صاحب اعتبار و آبرو بی مال باشند قرار دهند که بذمه هر یک مال
بخرند و بفروشند و نفع و خواه صاحب مال را بدهند و در نفع آن که باقی ماند باهم شریک باشند یا
اینکه صاحب اعتباری که بی مال باشد و بی اعتباری که مالدار باشد قرار دهند که مال شخص بی
اعتبار را آن معتبر بفروشد بدون آنکه مال را بدست او بدهد و در نفع او باهم شریک باشند یا اینکه

انتفع بر مال کسی را که منفعت زاید بفروشد تا اینکه بعضی از نفع مال او باشد پس در این صورت مذکوره شرکت
حاصل نخواهد شد شرعاً و همچنین شرکت مفاوضه نیز باطلست یا بمعنی که هرگاه دو نفر یا بیشتر قرار
دهند که آنچه کسب میکنند و نفع میکنند باهم شریک باشند مطلب چهارم آنکه اگر بعضی از شرکا
خواهش کنند که مال الشرکه را قسمت کنند واجبست دیگری که اجابت کند در صورتیکه قسمت
باعث ضرر نشود و مشتمل برَدّ نباشد یعنی هرگاه حصه بعضی اعلا باشد و حصه دیگری پست باشد
در صورت قسمت کردن لازم باشد که صاحب حصه اعلا چیزی بصاحب پست دهد تا بکه تلافی پستی را
کند اجابت لازم نیست بلکه قسمت کردن موقوفست بر رضا شرکا و این قسمت اختیاری گویند و در
غیر این دو صورت اجابت لازمست اگرچه سرمایه جمع آوری نشده باشد و همچنین لازم نیست اجابت
در صورتیکه شرط کرده باشند از برای شراکت زمان معینی را و هنوز آن زمان نرسیده باشد اگرچه
چنین شرط فاسد نباشد و باعث فساد عقد شرکت نشود بلکه در صورت مفروضه میتواند هر یکی از
شریکین یا شرکا شرکت را بهم بزنند بواسطه اینکه شرط در ضمن عقد جایز لازم نمیشود و بالجمله در مورد
که اجابت لازمست هرگاه اجابت نکند حاکم شرع اجبار نماید بر قسمت و این قسمت اجبار گویند مطلب
پنجم آنکه شریکی مأذون در تصرف باشد ضامن نیست در تلف مال مگر در صورت تقصیر یعنی تعدی
یا تفریط پس قراض و مضاربه چیست قراض و مضاربه عبارتست از اینکه شخصی مال را بدهد بغیر
که معامله کند باینطریق که در نفع باهم شریک باشند بحصه معینی مثل نصف ربع یا ثلث آن یا مانند
اینها خواه مطلق باشد و خواه مقید باشد بزمان معینی و شرطست که آن مال عین طلای مسکوک
یا نقره مسکوک باشد پس صحیح نیست در دین و غیر نقدین و این عقد جایز است پس کفایت میکند
هر چیز که دلالت بر آن نماید اگرچه احوط و اولی اینست که ایجاب و قبول لفظی واقع شوند و باهم
متصل باشند پس صاحب مال بگوید این مال را بتو دادم که معامله بکنی باینطریق که نصف نفع آن
مثلاً مال تو باشد و نصف دیگر مال من باشد پس شخص عامل بگوید قبول کردم و هرگاه بخواهند بعربی
جاری نمایند پس مالک بگوید ضاربتک بکذا عامل بگوید قبلت هکذا یا اینکه مالک بجای ضاربتک

بگوید قارضتک یا بگوید عاملتک علی هذا المال علی ان الربح بیننا نصفین و در قبول نیز هر
چیز که دلالت بر رضا نماید اگرچه بایما و اشاره باشد کافیست پس کیفیت وصیت را بیان فرمایید
ج وصیت عبارتست از تملیک عین یا منفعت بغیر بعد از وفات موصی یا مسلط کردن کسیرا در تصرف
در حال یا مال غیر یا نفس بعد از وفات موصی چنانکه وکالت عبارتست از تسلیط غیر بر شیء
در حال یا مال الکل در حال حیوة پس کیفیت وصیت ایجاب و قبول معتبر است یا نه ج بلی معتبر
بلکه لا بد است در وصیت ایجاب چه در وصیت بجهة خاصه مثل وصیت مالی برای زید مثلاً یا
وصیت بجهة عامه باشد مثل وصیت مالی برای فقرا و زوار یا مساجد یا مدارس و نحو اینها و اما
قبول پس لازمست در وصیت بجهة خاصه و اما در وصیت بجهة عامه قبول لازم نیست اما
ایجاب پس باینطریقست که شخص موصی بگوید که وصیت کردم که بعد از من فلان عمل را از مال من
بکنند یا آنکه بگوید که بعد از وفات من چنین عمل بکنند و مانند اینها از هر چیز که دلالت کند
بر قصد وصیت خواه بلفظ باشد یا باشاره و کتابت با تعذر نطق در صورتیکه معلوم باشد بقرینه
که مقصودش وصیتست چنانچه در این صورت اگر خواسته باشد بعربی تلفظ کند وصیت را پس در ایجاب
بگوید اوصیت بکذا یا بگوید افعلوا کذا یا بگوید اعطوا فلانا بعد وفاتی کذا یا بگوید لفلان
کذا بعد وفاتی و امثال اینها از الفاظیکه دلالت بر وصیت کند خواه بعربی باشد یا بغیر آن
و اما قبول پس معتبر است بعد از موت موصی اگر وصی خاصی باشد و لفظ خاصی شرط نیست
در قبول بلکه کفایت میکند هر چیز که دلالت کند بر رضا بلکه همان عمل بمقتضای وصیت نیز کافی
است و اگر آن وصی خاص متعدد یا متعسر شود از عمل بوصیت جایز شود از برایش رد وصیت
لازمست که حاکم شرع یا قائم مقام شرعی او قبول نماید و مباشر امر وصیت شود پس قبول وصی خاص
سبب تعیین است نه سبب تحقق و صحت وصیت مثل قبول بیع و هبه و اجاره و نحو اینها که سبب تحقق
عقد و صحت آنست پس جایز است برای وصی که در حال حیوة موصی رد وصیت کند و اما بعد از
ممات پس جایز نیست رد بلکه واجبست قبول مگر در صورت تعذر یا تعسر او از عمل بوصیت و هم

و همچنین اگر وصی در حال حیوة موصی رد کند و پیش از رسیدن خبر رد بموصی آن موصی وفات کند پس در اینصورت نیز لازم میشود قبول چنانچه اگر بهیچوجه وصی مطلع نشود بر وصی بودن مگر بعد از وفات موصی لازم بودن است قبول مسئله هرگاه موصی وصیت کند بواجب مالی مثل قرض و حج و خمس و زکوة و رد مظالم یا وصیت نکند و وارث مطلع باشد از اصل مال باید داد یا از ثلث جواب از اصل مال باید داده شود و اما در حج کفایت میکند حج میقاتی اگر وصیت بحج نکرده باشد و الا باید حج بلدی از برای او بگیرند در برائت ذمه از مسئله هرگاه شخص در حال مرض موت مالی ببخشد یا بفروشد با قل از قیمت چه صورت دارد جواب منجزات مریض و معاملات محاباتیه اش صحیح است و از اصل ممضی است نه ثلث علی الاقوی سؤال وصیت ان برای معدوم جایز است یا نه جواب جایز نیست لکن از برای حمل موجود جایز است مسئله هرگاه کسی وصیت کند در واجب مالی و غیر واجب مالی تا ثلث وفا بوصیت نکرد چکند جواب واجب را باید بر غیر واجب مقدم دارد و همچنین واجب مالی را بر واجب بدنی مقدم بدارد مسئله اگر کسی وصیتی کند پس از ان بضد ان وصیت کند بکدام وصیت عمل کنند جواب باید بوصیت ثانی عمل کنند مسئله وصی صغیر میتواند مال الصغیر را قرض بردارد یا نه جواب اگر مالدار باشد و الا فلا و دور نیست که اظهر باشد احتیاطا شاهد کرفتن در اقراض و احوط کذاردن وثیقه است در عوض مسئله کیفیت احکام وارث و میراث را بیان فرمائید جواب کیفیت ان بدین طریق است که بیان فرایض و مواریث و موجبات ارث ذکر میشود اما فرایض جمع فریضه است بمعنی مفروض است و ماخوذ است از فرض بمعنی تقدیر و قطع یا وجوب لزوم یا عطیه و مراد سهام مقدره در کتاب الله است یا مطلق سهام و موجبات ارث یا نسب است یا سبب اول سه مرتبه دارد و میراث نمیبرد احدی از مرتبه ثانیه با وجود یکنفر از مرتبه سابقه که خالی باشد از موانع ارث مرتبه اولی پدر و مادر است بدون ارتفاع و ولد است با الهبط الاقرب فالاقرب مرتبه ثانیه اجداد و جدات مع الارتفاع علی الترتیب اخوة و اخوات

و با عدم انها اولاد انها مع الانحطاط مرتبه ثالثه اعمام و عمات و اخوال و خالات و در صورت نبودن انها اولاد انها اگرچه پائین روند و بعد از انها اعمام ابوین و عمات ابوین و اخوال ابوین و خالات ابوین است و با نبودن انها اولاد انها هرچه پائین روند الاقرب فالاقرب و اما سببی و حسبی است و ولاء اول جمع میشود با جمیع وارث دوم جمع نمیشود اگرچه دور باشد و ان سه مرتبه دارد اول ولاء عتق دوم ولاء تضمن جریره سیم ولاء امامت و اما ولاء اسلام و ولاء استحقاق حال که معمول به نخواهد بود اگرچه دوم ممکن است مندرج باشد در بحث ولاء عتق مسئله موانع از ارث را بیان فرمائید جواب موانع ارث یکی انستکه هرگاه وارث کافر باشد مورث مسلم کافر وارث نیست اما مسلم وارث کافر میباشد و وارث مسلم اگرچه ابعد باشد ارث میبرد و کافر اگرچه اقرب باشد میراث نمیبرد مسئله هرگاه کسی قتل نماید مورث خود را میراث از او میبرد یا نه جواب میراث از او نمیبرد اما قتل بحق مانع ارث نیست و اگر قتل بخطا باشد قاتل وارث است از مخلفات مقتول غیر دیه مسئله اگر کسی قتل نماید پدر خود را و قاتل ولدی داشته باشد این ولد وارث مقتول که جدش است میباشد یا قاتل که ولد مقتول است جواب ولد قاتل وارث است نه خود قاتل و اگر وارث نباشد سوای قاتل میراث از مال الامام است مسئله اگر این مقتول اخوه مادری داشته باشد وارث دیه مورث میشود یا نه جواب نمیشود و زوج و زوجه هم وارث قصاص نیستند و اخوان هم وارث دیه میباشند و اما غیر از اخوه و اخوات از متقربین بام وارث بودن انها از دیه اشکال دارد اگرچه در وارث نبودن انها هم اشکال است چاره بجز احتیاط نیست مسئله زن و جاوارث دیه میباشند یا نه جواب بلی ارث میبرند در صورتیکه دیه عوض باشد از قتل شبیه عمد یا خطا و اما عوض از قصاص باشد ظاهر اینستکه ان هم چنین است یعنی اگر مصالحه شود قصاص بدیه زوجه و زوج هم مثل سایر ورثه وارث انها از دیه مثل سایر ارث از سایر اموال است اعم از انکه مصالحه بمساوی باشد با دیه که شرعا مقدر است یا اکثر از ان باشد یا زیاده

وهرگاه ولی مقتول وقاتل راضی شوند بدیه بدون مصالحه آن هم مثل مصالحه است در میراث بودن زوج و زوجه خواه تراضی بقدر معادل بادیه مقدره واقع شده باشد یا ازید یا انقص خواه تراضی بجنس دیه شده باشد یا بغیر جنس و اگر عفو نماید وارث قاتل را بشرط دفع مال معینی بوارث ظاهر بخنفی نکه آنست که زوجان وارث آن هم میباشند س اگر راضی شود وارث و قاتل بدیه بعد از آن رجوع از دیه نمایند بقصاص جایز است یا نه ج بلی جایز است ولی اگر بعض ورثه حق القصاص خود را ظاهر اینستکه زوجان میراث از مصالح میبرند س دیه خطا در حکم مال میت است یا نه ج بلی در حکم مال میت است و قصاص بودن و اخراج وصایا از آن میشود و همچنین دیه قتل عمد در صورت مصالحه نمودن قصاص در حکم مال میت است در اخراج وصایا از او میشود و اگر دیان خواسته باشند منع نمایند وارث را از قصاص میتوان گفت که تسلط در این باب ندارند و اقرب الحاق شبه عمد است بعمد در منع از ارث نه آنکه ملحق باشد بخطا در عدم منع از ارث ظاهر اینستکه بعض تسببات عمدیه و عادیه هست که اگر موجب قتل بشود حکم آن حکم مباشرت است که آن هم مانع از ارث میباشند و دایر مدار صدق قتلست هرگاه صبی قتل نماید اولی اینستکه ممنوع از ارث اگر نباشد هم قتل نماید خالی از اشکال نیست و دور نیست که عدم منع اولی باشد اقرب اینستکه اگر عاقل کبیر امر نماید صبی یا مجنون را بجراحتی یا قطع عضوی که موجب قتل باشد منع از ارث او نمی نماید یعنی ارث میبرد همان کبیر س هرگاه وارث مشارکت نماید در قتل چه صورت دارد ج حکم آن هم مثل قتلست س اگر وارث شهادت بدهد یا جماعتی از روی ظلم در حق مورث خود که موجب قتل مورث شود بعد از کشته شدن مورث منع از ارث نمودن شاهد مذکور میشود یا نه ج بلی در اینصورت منع نمودن آن از ارث خالی از اشکال نیست و اگر شهادت مذکوره از وارث صادر شود بعد از حکم حاکم مانع از ارث نیست س هرگاه جواهر

مصالحه نمایند

بلکه معتبر است و هم چنین است صبی ظ الخراسانی

بلکه خالی از قوه نیست ظ الخراسانی

بوند احد ولدین پدر خود و ولد دیگر مادر خود و هر دو فوت شوند حکمش چیست ج هر یک از این دو ولد وارث آنکه نکشته است میباشد و میتواند قصاص برد یکری نماید و اگر در اینصورت عفو نماید احد ولدین از دیگری آن دیگری میتواند قصاص نماید از او و قصاص هم از او بکند و اگر مبادرت نماید احد ولدین مذکورین بقتل دیگری ظاهر اینستکه قصاص از او ساقطست نظر بانکه مفروض اینستکه وارث دیگر نیست س رقیت یعنی بندگی مانع از ارثست یا نه ج بلی مانع از ارثست بنا بر اینکه وارث یا مورث رق باشند میراث نخواهند برد و اگر وارث بعید حر باشد و وارث قریب رق میراث مختص است بوارث حر اگرچه بعید است دون رق اگرچه قریب است و اگر وارثی نباشد سوای امام علیه السلم و مملوک و ان مملوک خالص باشد یا مدبر یا مکاتب در صورتیکه ادا نموده باشد از مال الکتابه چیزی را یا ام ولد و اگر مکاتب ادا نموده باشد قدری از مال الکتابه را ظاهر اینستکه آزاد کرده میشود باقی آن از میراث اگرچه وارث نیست بسبب آن جزو که حر است و اگر وفا نماید ترکه بقیمت مملوک اقرب آنست که آزاد نمیشود و مانعیت رق مخصوص نیست بانکه مملوک خالص باشد بلکه مانع است اگرچه مدبر باشد یا مکاتبی که ادا نموده باشد چیزی از مال الکتابه را و هرگاه مملوک مبعض باشد بانکه بعض او حر باشد و بعض دیگر او مملوک باشد و مکاتب باشد میراث میبرد بقدر که حریت دارد و اگر غیر مکاتب باشد ظاهر اینستکه آن هم وارث باشد بقدر حریت و ممنوع باشد بقدر رقیت س میراث مفقود الخبر هرگاه معلوم نباشد حیات او و موت او حکمش چیست ج صریح جماعتی آنستکه مال او بین الورثه منقسم میشود بعد از آنکه چهار سال تفحص او را کردند و خبری نیافتند و اولی و احوط آنست که انتظار کشیده شود بقدری که بگذرد از حین ولادت او مدتیکه عادت جاری نشده باشد که زیاده از این مقدار زنده بماند و همچنین هرگاه حمل منفصل شود در حالتیکه حیوة داشته باشد و حیوة مستقره هم داشته باشد وارث است و اگر حیوة مستقره نداشته باشد اظهر آنستکه او هم وارث است س سهام ارث که

است در کتاب الله چند قسم است ج بر شش قسم است از انجمله نصف و ربع و ثلثان و ثلث و ثمن و
سدس است واما نصف پس انسهم زوجست با نبودن ولد برای زوجه و ولد ولد هم مثل ولد است
واز برای بنت واحده است درصورتیکه مذکری نباشد واز برای خواهر پدر و مادری است
یا پدری تنها درصورتی که پدر و مادری نباشد اگر مذکری درمیان نباشد اما قسم دوم
ربع است پس ان سهم زوجست باوجود ولد یکه برای زوجه است اعم از انکه از این شوهر
داشته باشد یا شوهر دیگر و برای زوجه است هم با نبودن ولد برای زوج اعم از اینکه
از این زوجه یا از زوجه دیگر قسم سیم ثمنست پس ان سهم زوجه است با بودن ولد برای زوج
اعم از انکه از این زوجه باشد یا غیر ان و فرق نیست میان وحدت و تعدد زوجه حتی انکه هرگاه
هشت زوجه وارث باشند قسمت مینمایند ربع یا ثمن را اثمانا و همچنین فرق نیست میان ولد و
ولد ولد قسم چهارم ثلثان است پس ان سهم بنتین است فصاعدا درصورتی که مذکری نباشد و
سهم اختین فصاعدا درصورتی که از جانب پدر و مادر هر دو باشند یا پدری تنها درصورت
نبودن از هر دو طرف اگر مذکری درمیان نباشد قسم پنجم ثلث است پس ان سهم مادر است
درصورتیکه حاجبی نباشد یعنی ولد و اخوه درمیان نباشد و سهم دو نفر است فصاعدا
از اولاد مادر اعم از انکه همه مذکر باشند یا مونث یا بعضی مذکر و بعضی مونث قسم ششم
سدس است پس ان سهم هریک از ابوین است با بودن ولد برای میت و ظاهرا فرق نیست
میان ولد و ولد ولد و سهم مادر است با بودن حاجب که ولد و اخوه باشد و سهم الواحد
من ولد الام چه مذکر باشد چه مونث س واحد و متعدد بودن هریک از طبقات وارث را
بیان فرمایید ج وارث درصورتی که واحد باشد وارث همه مال را لکن اگر از ذوی الفروض
است میراث میبرد بعض انمال را بالفرض و بعض دیگر را بالقرابه و اگر غیر از ذوی الفروض است
میبرد همه مال را بالقرابه و هرگاه وارث زیاده بر واحد بوده باشد و میراث بعض انها را بالفرض
و بعض بالقرابه باشد و نبوده باشد بعض انها حاجب بعض دیگر اول فرض صاحب فرض را میدهند

و این در زوج مریض ... انفساخ ... که طلاق ... زوجه بگوید چهار زوجه خود را و چهار دیگر تزویج نماید و دخول ... ظاهرا ...

و باقی مال ورثه است و اگر میراث جمیع بالفرض باشد پس اگر منطبق شود سهام بر فریضه اشکال
نیست و اگر ناقص باشد فریضه از سهام زایده مال انسا بست نه عصبه فاضل ترکه رد
میشود بر صاحبان سهام سوای زوج و زوجه و مادر با بودن حاجب و اگر ناقص باشد سهام
از فریضه داخل میشود نقص بر کسیکه فرض واحد داشته باشد در کتاب الله مثل بنت و بنتان
و اخت و اختان و اخوان پدری و مادری یا پدری فقط س در مرتبه اولی ان ورثه اگر منفرد
باشد وارث ارث چه میبرد ج درانصورت وارث همه مال است بالقرابه و اگر دو پسر یا زیاد باشند
بالسویه تقسیم مینمایند بالقرابه و اگر بنت واحده است میراث میبرد همه مال را نصفی بالفرض و
نصفی بالقرابه و اگر دو بنت یا زیاد تر است همه مال از انهاست دو ثلث مال بالفرض و باقی بالقرابه
و اگر وارث پدر تنها است همه مال را وارث است بالقرابه و اگر مادر تنها است همه مال را وارث
است ثلثان بالفرض و باقی بالقرابه و اگر وارث ابوین بوده باشد مادر ثلث میبرد بالفرض در
صورت عدم حاجب و باقی مال پدر است بالقرابه و اما در صورت حاجب مادر سدس میبرد
بالفرض و باقی را پدر میبرد بالقرابه و اخوه درصورتیکه حاجب باشند خودشان وارث
نیستند و هرگاه اولاد ذکور و اناث هر دو باشند همه بالقرابه وارث میباشند للذکر مثل
حظ الانثیین و اگر ابوان با ولد مذکر وارث باشند هریک از ابوین سدس را وارث میباشند
و باقی مال ولد مذکر است و اگر احد ابوین باشد با ولد مذکری سدس مال احد ابوین است و
باقی مال مذکر و اگر احد ابوین یا ابوین با اولاد ذکور و اناث باشند سدس یا سدسان
مال احد ابوین و یا ابوین است و باقی مال اولاد است للذکر مثل حظ الانثیین و اگر ابوان با اولاد
ذکور باشند سدسان مال ابوین است و باقی مال اولاد علی السویه و اگر ابوان با زوجه یا زوج
و اولاد یکه مختلف باشند وارث باشند سدسان مال ابوین است و زوجه یا زوج ثمن یا
ربع را میبرد و باقی مال اولاد است للذکر مثل حظ الانثیین و اگر ابوان با بنت واحده باشند
سدسان مال ابوین است و باقی مال اولاد است للذکر مثل حظ الانثیین و اگر ابوان با بنت واحد

بالفرض نصف مال بنت است بالفرض و باقی منقسم میشود بنسبت سهام پس لازم است اخماسا
تقسیم شود و هرگاه ابوان باشند با بنت واحده با بودن اخوه سدسان مال ابوین است و
نصف مال بنت واحده است و باقی تقسیم میشود بهمان نسبت پس ارباعا باید تقسیم شود و اگر
احد ابوین باشد با بنت واحده سدس مال احد ابوین است و نصف مال بنت و باقی بالنسبه
پس ارباعا تقسیم میشود و اگر ابوان باشند با بنتین فصاعدا سدسان مال ابوین است و ثلثان
مال بنتین و بنات و اگر احد ابوین باشد با بنتین فصاعدا سدس مال احدهما است و ثلثین
مال بنتین یا بنات و باقی رد میشود اخماسا و اگر زوج یا زوجه با ابوین یا احد ابوین و بنت
یا بنتین فصاعدا باشند زوج یا زوجه نصیب ادنی وارث میباشند و ابوان یا احدهما سدسان
یا سدس را وارث میباشند و باقی مال بنت است یا بنات و در صورت حصول نقص کسر بر بنت
یا بنات است و در صورت وجود حاجب مادر ممنوع از رد است و هرگاه حاجب در میان نباشد
رد میشود بر بنت یا بنات و احد ابوین یا هر دو دون زوج و زوجه و اگر زوج یا زوجه
با ابوین بوده باشند زوج یا زوجه نصیب اعلا را وارث میباشند و مادر ثلث را وارث
است در صورت عدم حاجب و باقی مال پدر است و هرگاه ولد ولد با ابوین بوده باشد ولد ولد
ولد قائم مقام ولد است در صورت وجود ابن میراث با ابن ابن نمیرسد و کیفیت قسمت اولاد
اولاد قسمت اولاد است اعم از انکه اولاد ابن باشند یا اولاد بنت و ولد ولد وارث نصیب
ولد را بنا بر این ولد ابن وارث ثلثین را اگرچه بنت واحده بوده باشد و ولد بنت وارث
است ثلث را اگرچه صد نفر مذکر بوده باشد چنانچه ولد حاجب مادر است از کمال نصیب او
و زوجین همچنین است ولد ولد و حجب اخوه مادر را از کمال نصیب مشروط بچند شرط
اول دو برادر یا زاید بوده باشند یا یک برادر و دو خواهر یا چهار خواهر و بیشتر بجهة
میت بوده باشد دوم انکه از جانب پدر و مادر یا از جانب پدر تنها بوده باشد سیم
وجود پدر است چهارم انستکه کافر نباشد و همچنین رق نبوده باشد و قاتل هم نباشد پنجم

انکه

انکه در زمان موت مورث انها زنده باشند ششم انکه منفصل شده باشند بولادت هفتم
مغایرت میان حاجب و محجوب هشتم انکه انها منفی از پدر نشده باشند بسبب ملاعنه و اولاد
اخوه حاجب نخواهد بود شرح حکم متعلق بمرتبه دوم از ابیان فرمائید ج هرگاه نباشد برای
میت احد ابوین و نه ولدی یا پائین ترکه ولد ولد باشد و هکذا و بوده باشد برای میت
اخوه پس اگر انتساب از جانب پدر و مادر هر دو است و این شخص منسوب مذکر است همه مال را
میراث میبرد بالقرابة اعم از انکه واحد باشد یا متعدد و اگر مؤنث باشد وارث است نصف را
بالفرض و نصف دیگر را بالقرابة در صورت وحدت و ثلثین را بالفرض و باقی را بالقرابة در صورت
تعدد کیفیت تقسیم تساوی است در صورت تساوی و اختلاف است در صورت اختلاف و اگر
انتساب از جانب پدر فقط است نیز همین طریق است و اما اگر انتساب از جانب مادر فقط
باشد پس اگر یک نفر است سدس را وارث است بالتسمیه و باقی را بالرد و اگر متعدد است همه
شریکند در ثلث و فرق نیست میان مذکر و مؤنث و اگر اخوه متفرقه باشند انچه متقرب از
جانب پدر فقط است ساقط میشود بسبب اخوه متقرب بابوین و ان دو فرقه هر یک سهم خود را
میبرند و اظهر انست که باقی را رد باید نمود بر متقربین بابوین و در صورت فقدان انها رد
میشود بر متقربین باب هرگاه متخلف شود از میت جد و جده پدری مال منقسم میشود
بر بینهما للذکر مثل حظ الانثیین و اگر جد و جده مادری میباشند اقرب قسمت ایشان بالسویه است
و هرگاه اجداد مختلفون هم باشند اقرب اینستکه ثلث مال متقرب بام است اعم از انکه
یک نفر باشد یا بیشتر و ثلثی دیگر مال کسیستکه متقرب باب باشد و اگر با اجداد زوج یا
زوجه هم بوده باشند هر یک از زوج و زوجه نصیب اعلای خود را وارث میباشند
و ظاهر اینستکه ثلث اصل را میدهند بمتقرب مادر و باقی مال متقرب بپدر است و اگر
اجداد دنی با اجداد علی هر دو بوده باشند ظاهر اینستکه جد و جده پدری مثل خواهر و برادر
پدری میباشند و جد و جده مادری مثل برادر و خواهر مادری میباشند ولکن هرگاه

متخلف

متخلف شود از میت جده وجد مادری با خواهر پدری بعد از انکه اخراج نصف شد برای
خواهر واخراج ثلث شد برای متقرب بمادر اظهر انستکه زاید رد شود بخواهر فقط وهرگاه
از برای میت از دو طرف اجداد بهم رسد که هشت جد وجده بوده باشند چهار از طرف پدر
که پدر ومادر پدر پدر میت پدر ومادر مادر پدر میت بوده باشد وچهار از جانب مادر که پدر
ومادر پدر مادر میت باشد وپدر ومادر مادر مادر میت بوده باشد دو ثلث از مال را باید
داد بمتقربین باب ودو ثلث از این دو ثلث را بدهند بپدر ومادر پدر پدر اثلاثا ویکثلث را
بدهند بپدر ومادر مادر پدر اثلاثا وثلث اصل مال را بدهند بمتقربین بام علی
التسویه وجد مقاسم میشود با اخوه واخوات مطلقا واکر اخوه واخوات نباشد اولاد انها
اکرچه پائین روند قائم مقام اند ولکن ترتیب شرط نیست در استعلا چنانچه شرط نیست در تنزل
اولاد اخوه واخوات میراث میبرد هر یک از اجداد واولاد اخوه نصیب کسیرا که بواسطه
او تقرب بمیت بهم رسانیده واقتسام میان اولاد اخ یا اخوه واولاد اخت یا اخوات پدری
متساوی است در صورت تساوی ومختلف است در صورت اختلاف واقتسام میان اولاد
اخوات مادری فقط بالتسویه است اکرچه در صورت تساوی اختلاف باشد پس حکم متعلق بمرتبه
سیم ارث انبیا فرموده حکم ان اینستکه هرگاه در این مرتبه وارث عم فقط یا عمه فقط باشد همه
مال از او است وهم چنین هرگاه برادر اعمام است اقتسام بالتسویه وهمچنین عمات وعمتان
وعمتان وهرگاه اعمام وعمات هر دو بوده باشند پس اکر همه از جانب ابوین میباشند یا از
جانب پدر فقط کیفیت اقتسام بر سبیل تفاضل است واکر همه از جانب مادر باشند اقرب انست
بالتسویه است واکر بعض از انها از جانب پدر وبعض مادر هر دو باشند یا از جانب پدر وبعض
دیکر از جانب مادر انچه بخاطر قاصر این حقیر رسیده است سدس مال را باید بمتقرب مادر داد
در صورت وحده وثلث را در صورت تعدد واقتسام علی التسویه اکرچه مختلف باشند وباقی
تر که را باید داد بمتقرب پدر ومادر یا متقرب بپدر رود در صورت نبودن متقرب بابوین اقسام

شه
خالی از اشکال نیست
واحتیاط بصلح ترک
نشود وهم چنین
ترک نشود احتیاط
بصلح در صورت
تعدد واختلاف
ظاهرا اشتا

ان بطریق تفاضل است در صورت تعدد واختلاف ومتقرب باب ساقط میشود در صورت
وجود متقرب بابوین ودر صورت عدم متقرب بابوین قائم میشود متقرب باب مقام او ومیراث
نمیبرد از اعمام واخوال انکه ابعد است در صورت وجود اقرب مکر در اجتماع ابن عم پدری ومادری
با عم پدری که در اینصورت ابن عم اولی بمیراث از عم تعدی نمودن از این صورت خاصه بصورت
دیکر که مقارب این صورتست مشکلست وهرگاه وارث خال منفرد باشد همه مال را میراث میبرد ودر
صورتیکه دو خال یا بیشتر باشد همچنین است بالتسویه تقسیم مینمایند وهمچنین خاله منفرده وخالتان
وخالات واکر مذکر ومونث هر دو باشند پس اکر در درجه واحده باشند مثل اینکه همه پدری ومادری
باشند یا همه پدری فقط یا همه مادری فقط واکر بعض انها پدری ومادری باشند وبعض دیکر مادری
فقط وبعض دیکر پدری فقط متقرب باب فقط ساقط است بواسطه وجود متقرب بابوین وبا عدم
متقرب بابوین قائم میشود مقام او متقرب باب فقط واز برای کسانیکه متقرب بمادر میباشند سدس
است در صورت وحدت وثلث است در صورت تعدد واقتسام فیما بین انها علی التسویه است وباقی
مال میت از کسانیست که متقرب بابوین یا باب فقط باشند وکیفیت اقتسام میان انها خالی از اشکال
نیست اکرچه اقتسام بتفاضل خالی از قرب نیست وهرگاه مجتمع شوند اعمام واخوال ظاهر اینست که
ثلث میراث از اخوال است بالتسویه وثلثین میراث از اعمام است بالتفاضل واکر متفرقه بوده باشند ثلث
میراث اخوال مادر است وباقی میراث اخوال پدر است اکرچه یکنفر بوده باشد وثلثان مال اعمام است
سدس ثلثین از مال انها است که متقرب بمادر میباشند در صورت وحده وثلث ثلثین مال
انها است در صورت تعدد بالتسویه وباقی میراث اعمام متقربین باب است بالتفاضل وهرگاه خال یا
خاله با عم یا عمه وارث باشد ثلث ترکه میراث خال یا خاله است وثلثان برای عمه یا عم است وهرگاه
مجتمع شود با اعمام واخوال زوج یا زوجه هر یک از زوج یا زوجه نصیب اعلا را وارث میباشند
وثلث اصل مال از اخوال است اکرچه منحصر در یکنفر باشد وباقی از اعمام است واکر اعمام واخوال
متفرقین با زوج وزوجه باشند هر یک از زوج یا زوجه نصیب اعلا را وارث میباشند و

اکرچه اشکال است مصلح
وهم چنین ...
نکند ... بما ...
...

وثلث از اخوال است وباقی از اعمام اما آن ثلث که از اخوال است سدس از کسیست که متقرب بمادر است
در صورت وحدت وثلث از ثلث از او است در صورت تعدد بالسویه وباقی از متقرب بابوین یا متقرب
بپدر تنها در صورت عدم متقرب بابوین وارث میباشند بالتفاضل وهرگاه مجتمع شود احد زوجین با
اعمام فقط یا اخوال فقط پس احد زوجین نصیب اعلا را اخذ مینماید وباقی میراث یکی از این دو
قریب است اگرچه یکنفر باشد واگر متعدد باشد وجهه یکی باشد مثل اعمام پدری تنها یا مادری
تنها یا اخوال ... باین طریق در این صورت کیفیت قسمت ظاهر است وبا اختلاف جهة سدس اصل یا ثلث
از متقرب بمادر است پس طبقات اعمام واخوال واحکام آنها را بیان فرمائید ج بدانکه اعمام واخوال
چند طبقه است طبقه اولی اعمام میت وعمات میت واخوال وخالات میت بعد از آن اولاد
اینها در صورت عدم اینها بعد از آن اولاد اولاد وهکذا علی الترتیب طبقه دوم اعمام پدر میت
واعمام مادر میت وعمات پدر ومادر واخوال اینها وخالات اینها بعد از آن اولاد اینها واولاد
اولاد اینها وهکذا علی الترتیب طبقه سیم اعمام پدر جد ومادر جد وپدر جده ومادر جده و
عمات اینها وخالات اینها بعد از آن اولاد اینها هر قدر که پائین روند علی سبیل الترتیب پس اگر جمع
شوند عم پدر میت وعمه پدر میت وخال پدر میت وخاله پدر میت وهمچنین از جانب مادر همه
اینها وارث میباشند نظر باتحاد طبقه واما کیفیت قسمت اشکالی در آن هست ونسبت به یکدیگر ثلث
میراث اقربای اربعه بواسطه مادر بوده باشد از باقی وثلث از متقربین بپدر باشد ثلث این دو
ثلث از برای خال او وخاله او بالسویه ودو ثلث این دو ثلث برای عم وعمه او بالتفاضل و
وارث میباشند اولاد هر بطنی نصیب کسیرا که بواسطه او تقرب بهم رسیده بنا بر این ولد
عم یا عمه اخذ مینماید ثلثین را اگرچه انثی بوده باشد وولد خاله ثلث را میبرد اگرچه مذکر
باشد واخذ مینماید ابن عمه ثلث را وبنت عم ثلثین را واخذ مینماید ابن خال مثل ابن خاله
وبنت خال مثل بنت خاله واخذ مینماید اولاد عم یا عمه از جانب مادر سدس را در صورت
وحدت وثلث را در صورت تعدد وباقی میراث عم پدری ومادری است یا پدری در صورت

بابوین

نبودن از جانب ابوین وهم چنین است کلام در اولاد خوله متفرقین واگر فرض کنیم اجتماع
همه را پس سدس ثلث میراث اولاد خال امی فصاعدا یا خاله امی فصاعدا یا هر دو میباشند
از متقرب بام وباقی مانده از ثلث بعد از وضع سدس آن مال متقرب بپدر از اینها است
ودو ثلث باقی مانده از اولاد عمومه متفرقین است لکن اقتسام میان اولاد عمومه از ابوین یا
از اب تنهائی در صورت عدم عمومه از ابوین علی سبیل التفاضل است ودر صورت اختلاف
میان اولاد عمومه از مادر علی سبیل التساوی است چنانچه اولاد خوله اقتسام علی سبیل
التساوی مینمایند اعم از پدری یا مادری یا هر دو واگر مجتمع شود با اولاد عمومه خوله
زوج یا زوجه اخذ مینمایند هر یک از آنها نصیب اعلا را واخذ مینماید متقرب بام از
آنها ثلث اصل را وما بقی از متقرب باب است وکیفیت قسمت مثل اقتسام حال انفراد زوجین
است س اجتماع سببین وارث را بیان فرمائید ج در ارث هرگاه دو موجب ارث
جمع شود وحاجب نشود احدهما دیگری را واقرب از او هم نباشد در واحد سببین یا در هر دو
سبب وارث میباشد این شخص در اینحالت از هر دو سبب ومنع نمی نماید صاحب سبب متعدد
کسیرا که آن هم طبقه با این وصاحب یکسبب بوده باشد بنا بر این هرگاه زید نام مثلا برادری
داشته باشد از جانب پدر عمرو نام وخواهری داشته باشد از جانب مادر هند نام وتزویج
نماید عمرو هند را وولدی بهم رسد خالد نام در این صورت زید عم خالد است از جانب پدر
خال خالد است از جانب مادر پس هم میراث عمومه پدری میبرد وهم خوله مادری را از خالد
اگر فوت شود واگر زید را پسری باشد وخود زید نباشد آن پسر ابن عم پدری است وابن خال
مادری است نسبت بخالد بنا بر این میراث از هر دو جهة میبرد بنا بر این اگر عم از جهة پدر
ومادر هر دو بهم رسد مانع ابن عم پدری است وسهم عمومه مانعست از آن اما سهم خوله را
مانع نیست بجهة اینکه ابن خال مادری است وهرگاه مردی باشد زید نام وپسری داشته باشد
عمرو نام وتزویج نماید زید زنی را هند نام که دختری داشته باشد هند که اسم او زینب است

بعد از آن متولد شود از زید و هند دختری که اسم او ام کلثوم است و تزویج نماید عمرو که
از غیر هند است دختر هند را که از غیر زید داشته است و دختری هم رسانند و اسم او را
سکینه بگذارد در اینصورت دختر سکینه هم عمه و هم خاله است برای کسیکه متولد میشود از آن
دو نفر و هرگاه مردی باشد زید نام و تزویج نماید زن برادر خود را و ولدی داشته باشد
از آن برادر عمرو نام بعد از آن ولدی بهم رساند از زید اسم او خالد در اینصورت عمرو ابن
عم خالد است و برادر مادری او هم هست پس دو سبب میراث در او جمع است و برادری مانع
میراث بردن از جهت عمومت نیست بنا بر این از همان یک جهتی که حاجبست میراث میبرند
از آن جهت که محجوبست و هرگاه دو نفر وارث باشند و یکنفر از آنها از دو سبب وارث باشد
و یکنفر دیگر از یکسبب صاحب سبب متعدد حاجب نمیتواند شد صاحب سبب واحد را سٓ میراث
بردن زوج و زوجه را بیان فرمایید جٓ زوجان از جهة میراث بردن داخلند در جمیع طبقات
میباشند و محجوب نمیشوند از احدی حجب حرمانی پس میبرد زوج از زوجه خود در صورتیکه
ولد غیر ممنوع الارث از آن زوجه نباشد نصف ترکه او و میراث میبرد زوجه از زوج
خود در صورت نبودن چنین ولدی از برای آن زوج ربع ترکه را و هر یک از این دو نفر
نصف این نصیب را میراث میبرند در صورت وجود ولد برای مورث و همچنین ولد ولد
هر چند پائین رود و باقی مال از سایر طبقات است اگر معتق یا ضامن جریره باشد و
هرگاه یافت نشود وارثی سوای امام علیه السلام اقوی اینست که رد میشود زاید بر نصیب
اعلای آنها بر زوج یعنی در صورتیکه زوجه فوت شده باشد غیر از زوج وارثی نداشته
باشد سوای امام علیه السلام نصف ترکه را بالفرض وارث است و نصف دیگر را هم باید رد شود
بر زوج بخلاف آنکه اگر زوج فوت شود و وارثی نداشته باشد سوای زوجه و امام علیه السلام
زوجه ربع ترکه را من باب الفرض وارث است و زاید بر این رد بر زوجه نمیشود بلکه مال امام
است و هرگاه زوجه زیاده از یکنفر باشد ربع یا ثمن منقسم میشود میان آنها بالسویه

وفرق

و فرقی نیست در اینکه زوجه مدخوله باشد یا نه توارث بین الزوجین ثابتست ما دامی که
محکوم بزوجیت باشد اگر چه بعد از طلاق در اثنای عده باشد مثل عده رجعیه و اگر
طلاق دهد زوجه را در حالتیکه مریض باشد میراث میبرد زوجه مذکوره از آن مرد که زوج
او است اگر چه طلاق باین باشد در صورتیکه بیرون نبوده سال از وقوع طلاق تا زمان فوت
زوج در صورتیکه زوج بری نشده باشد از مرض که طلاق داده است او را و اما آن
نکاح که در حال مریض بودن زوج واقع میشود هرگاه قبل از دخول فوت زوج برسد
مهری نخواهد بود برای زوجه و میراث هم نمیبرد و اما مقدار میراث زوجین پس زوج
که وارث زوجه است از جمیع ترکه زوجه خود میراث میبرد و فرقی نیست میان آنکه زوجه
ذات ولد باشد یا نه و زوجه غیر ذات ولد میراث نمیبرد از زوج خود از زمین اعم از
اینکه بیاض باشد یا مشغول باشد بزرع و شجر و بنا و غیر اینها از عین آنها و میتوان
ملحق نمود شجر و نخل را بالات و اگر زوجه ذات الولد باشد ممکنست گفته شود که آن هم
مثل غیر ذات الولد است در محروم بودن لکن احتیاط مقتضی غیر حرمانست در صورت
امکان و ظاهر اینستکه فرقی نیست در ابنیه و مساکن میان آنچه صلاحیت دارد سکنی را
و غیر آن در صورت صدق اسم بنا و ظاهر اینستکه خارجست آلات منقوله از این حکم
بلکه حکم مختص است بالات مثبته و اقرب اینستکه قیمت بر سبیل استحقاق است نه رخصت
برای ورثه و طریق تقویم آنستکه قیمت کرده میشود مستحق البقاء در زمین مجانا تا وقتیکه
فانی شود و هرگاه مشتبه شود زوجه مطلقه در میان چهار زن و تزویج نموده باشد
خامسه را خامسه نصیب خود را بالتمام وارثست یعنی ربع ثمن یا ربع ربع را وارث میبرد
و باقی منقسم میشود میان مشتبهات بالسویه سٓ ارثیکه بواسطه ولاء هم میرسد بر چند
قسمست جٓ بر سه قسم است اول ولاء عتق است و مختص است بمعتق و وارث عتیق
خود را اند عکس و شرطست تبرع بودن عتق و عدم تبری از جریره حین الاعتاق و عدم

وجود

وجود مناسبی برای عتیق اگرچه بعید باشد و اگر معتق متعدد باشد هر دو وارثند
بالسویه اگرچه مختلف باشند در ذکورت و انوثت و اگر زوج یا زوجه معتق بوده باشد هر
یک حصه میبرند نصیب اعلاء خود را و باقی میراث معتق است و اگر معتق معدوم شده
باشد پس اگر آن زن بوده است ظاهر اینست که ولاء برای عصبه از نسب او است نه اولاد از زن و
اگر مرد است منتقل میشود مال بجهة اولاد او نه بذکور فقط و ظاهر اینست که پدر مشارک میشود
با اولاد او و همچنین جد و اخ از جانب اب مشارکت مینمایند و اما مادر اگرچه مشارکت او
محل نظر است اما بعید نیست که مشارک شود و دور نیست که ولاء را هم میراث میبرد چنانچه بواسطه
ولاء میراث برده میشود و ظاهر اینست که معتق وارث اولاد عتیق خود میباشد گاه هست که
منجر میشود ولاء از مولای مادر بسوی مولای پدر در صورت بودن اولاد که مولود شده باشند
و جه حریت بواسطه حریت مادر آنها و باید دانست که هرگاه مولا و قرابت مولا که وارث باشند
در میان نباشند ظاهر اینست که مولای مولا وارث است و اگر آنهم نباشد قرابت مولای مولا بعد
قرابت مولا و در صورت فقد جمیع میراث میبرد معتق پدر معتق بعد از آن معتق ابن معتق و هکذا قسم
دوم ولاء تضمن جریره است و صورت عقد آن اینست که میگوید مضمون عاقدتک علی ان تنصرنی
و تدفع عنی و ترثنی و ضامن میگوید قبلت و هرگاه عقد مشترک باشد یکی میگوید عاقدتک
علی ان تنصرنی و انصرک و تعقل عنی و اعقل عنک و ترثنی و ارثک یا عبارتی که همین معنی را داشته
باشد و قبول مینماید آن دیگری پس در چنین حالتی ثابت میشود برای ضامن میراث در صورت اولی و
توارث بینهما در صورت ثانیه با نبودن مناسب و معتق و وارث باشد نزد موت مضمون و زوج
و زوجه وارث میباشند نصیب اعلا را و باقی مال ضامن است قسم سیم ولاء امامت پس هرگاه
هیچ وارثی هم نرسد نه مناسب و نه مناسب و نه ضامن جریره میراث مال امام است و زوجه مشارک
میشود امام را و لکن زوج مشارک نمیشود چنانچه گذشت و احوط آنست که در زمان غیبت
عطا کرده میشود سهم امام بفقراء هاشمی پس دوم میراث ابن ملاعنه است و ان هست با نسخ

لعان بجهة نفی ولد موجب امتناع از ارث میشود از جانب پدر و ولد اما میراث میبرد ولد
و مادر و هر که متقرب است بمادر مثل ولد غیر ملاعنه است و هرگاه تکذیب نماید پدر نفس خود را
ولد وارث او خواهد شد و خود او وارث ولد نخواهد شد پس اگر فوت شود ولد و
پدر و مادر و یکنفر دختر یا زیادتر داشته باشد میراث میبرد او را مادر او و اولاد و پدر وارث
او نیست نصف مال او از یکنفر دختر است یا دو ثلث در صورت زیادتر و سدس مال او نصیب
مادر او است و باقی رد میشود بهر دو و تقسیم ارباعا یا اخماسا و اگر بجای دختر پسری باشد
بعد از وضع سدس مادر باقی نصیب او است و اگر مادر نباشد و ولد بنت واحده باشد نصف
مال او را بالفرض وارث است و نصف دیگر را رد باو باید نمود و اگر بنتین فصاعدا باشد ثلث
او را بالفرض مالک است و باقی را بالرد و اگر مذکر است همه مال او را مالک است و اگر متعدد باشند
بالسویه تقسیم مینمایند و هرگاه وارثی نیست وارث امام است و میراث میبرد ابن ملاعنه از
مادر خود و ممکنست گفته شود که میراث میبرد از من یتقرب بالام و بعید نیست که از اخوال
هم میراث میبرد اگرچه باقی باشد پدر بر انکار خود و رعایت احتیاط انسبست و میراث نمیبرد
کسانی را که متقرب بپدر او میباشند چنانچه وارث نبود پدر خود را و پدر از پسر که وارث
نیست هرگاه اعتراف نماید بعد از لعان که پسر وارث او میشود دون العکس بعید نیست
که میراث میبرد از غیر پدر هم باعتراف مذکور و آنها هم وارث هستند اگرچه در ابتدا تصدیق نموده
کرده باشند در لعان و مراعات احتیاط اولیست و هرگاه ابن ملاعنه فوت شود و اخوه
پدری و مادری و اخوه مادری داشته باشد قسمت میکند که او میان متقرب بابوین و متقرب
بمادر بنها علی السویه است پس ولد الزنا وارث زانی هست یا نه حق وارث زانی نیست و هم
چنین زانی وارث ولد الزنا نیست و اقرب اینست که توارث در میان ولد الزنا و مادر زانیه و
اقارب مادر هم نیست پس ولد الزنا را میراث میبرد ولد او و هر قدر که پایین روند و زوج و
زوجه هم میراث میبرد و اگر وارثی نباشد و زوج و زوجه هم نباشد میراث او از امام است

واقرب انستکه هر چند ابوان یا احدهما یا کسیکه از ذوی القرابه ابوین موجود باشد
پس کیفیت میراث حمل از دیه جنین و میراث مفقود الخبر ا بیان فرمائید ج حمل وارث
است اگر منفصل شود در حالتیکه حیات داشته باشد و ظاهر اینستکه استهلال شرط
نباشد اگرچه ارث بردن از دیه باشد و همچنین ظاهر عدم اشتراط استقرار حیوة است و
عدم اشتراط حیوة او است نزد موت مورث و حیوة او بعد از انفصال پس اگر نصف آن بیرون
آید و وقت انفصال مرده باشد ظاهر اینستکه وارث نیست اگرچه بعد از خروج نصف او صوت
بلند شده باشد و وارث دیه جنین پدر و مادر او میباشند و کسیکه متقرب با بوین است و
ظاهر اینستکه متقرب بپدر فقط نیز وارث باشد و هرگاه کسی مفقود شود و معلوم نشود موت
او و حیوة او میتوان گفت که اقرب قول بانتظار است و نگاه داشتن مال او تا آنکه تفحص کرده
شود تا چهار سال پس کیفیت میراث خنثی و کسیکه هیچ فرج نداشته باشد و کسیکه دو سر
در یک بدن داشته باشد بر حقو واحد بیان فرمائید ج خنثی اگر بول نماید از ذکر خود میراث
ذکور را میبرد و اگر از فرج بول نماید میراث اناث را میبرد و اگر از هر دو و مبادرت نماید
ظاهر اینستکه میراث بردن او تابع سبقت عضوی است که آخر بول از آن منقطع میشود و اگر این دو
مخرج مساوی باشند در خروج و انقطاع اقرب آنستکه منقسم شود مال بر فرض بودن او
مذکر یکدفعه و بر فرض بودن او مؤنث یکدفعه و اما کسیکه نیست برای او فرج رجال
و نساء هیچکدام اقرب عمل بقرعه است و احوط آنستکه نوشته شود بر سهمی عبدالله و بر سهمی
امة الله بعد از آن میگوید اللهم انت الله لا اله الا انت عالم الغیب و الشهادة انت تحکم
بین عبادک فیما کانوا فیه یختلفون قد اشتبه لنا هذا المولود کیف یورث ما فرضت له
فی الکتاب بعد از آن طرح کرده میشود این دو سهم در سهام مبهمه بعد از آن بر هم
زده میشود سهمها و میراث میبرد بر هر آنکه بیرون آید و اما کسیکه دو سر داشته باشد
و دو بدن بر حقو واحد در وقتیکه در خواب است او را باید بیدار نمود یا آنکه صیحه زده

بلکه تا تحقق شود موت او یا منقطع با بینه ط الخراسانی

و اگر از هر دو بول می کند میراث میبرد از هر کدام که مبادرت نماید ظ الخراسانی

میشود یا اگر هر دو بیدار شدند یکنفر محسوب میشوند و اگر یکی بیدار شد دون دیگر
دو نفر محسوب میشوند و میراث میبرد صاحب فرج موجود را و اگر فرج نداشته باشد
یا هر دو فرج داشته باشند عمل بمثل سابق میشود پس کیفیت میراث غرقی و مهدوم علیهم را
بیان فرمائید ج هرگاه دو نفر میان آنها توارث باشد و یکدفعه خراب بشود دیواری بر
هر دو و فوت شوند یا هر دو با هم جمع شوند در غرق شدن وارث میشوند بعض آنها
بعض دیگر را پس اگر غرق شود پدری و پسری میراث میبرد از پسر خود نصیب خود را بعد از
آن میبرد پسر از اصل ترکه پدر خود نه از آنچه میراث برده بود پدر از او بعد از آن میدهند
نصیب هر یک از آن دو نفر را بوارث او و اگر یکی از این دو نفر وارثی داشته باشد دون دیگری
آنچه حاصل شده برای صاحب وارث بوارث او میدهند و آنچه برای دیگری است مال امام است و
اگر هیچ یک وارث دیگر نداشته باشند منتقل میشود مال هر یک بدیگری بعد از آن منتقل
میشود از آنها بامام و توارث مذکور مشروط است بشروط چند اول آنکه بر آن متوارثین
یا برای احدهما مالی باشد پس اگر هیچیک مالی نداشته باشند چه توارث و اگر احدهما داشته
باشد دون دیگری منتقل میشود آن مال بآن شخص عدیم المال و از آن منتقل میشود بوارث
او که زنده میباشند دوم بودن توارث میان دو نفر اگرچه بمشارکت باشد پس هرگاه نباشد
استحقاق ارثی بالکلیه یا آنکه استحقاق باشد و مانع موجود باشد مثل کفر یا رق یا آنکه
باشد حجب حرمانی توارث ثابت نخواهد بود بنا بر این هرگاه غرق شود دو برادر و برای
آنها هر یک ولدی باشد و ولد هر یک از این دو نفر حاجب میشوند برادر را و اگر بوده
باشد برای احد اخوین ولدی دون دیگری منتقل میشود مال صاحب ولد و مال غیر صاحب
ولد بوارث خودش غیر از برادر اگرچه بعد از برادر باشد سیم آنستکه موت متقدم
بر موت متاخر مشتبه باشد و همچنین تقارن پس اگر معلوم باشد سبق احدهما موت
او خواهد بود و دیگری وارثست و اگر معلوم باشد اقتران موت این دو نفر وارث نخواهد

بود چهارم اینستکه موت بواسطه سبب غیر متعارف بین الناس باشد اگر بموت حتف الانف باشند و مشتبه باشد تقدم و اقتران منتقل میشود ارث هر یک از این دو نفر بوارث حی خود و هرگاه سبب موت غیر غرق و هدم بوده باشد مثل قتل و حرق و شبه آن توارث بین المشتبهین در سبق و تقارن باشکالی دارد که عدم توارث ترجیحی نداشته باشد پس پسر بزرگ که حبوه میبرد از پدر میبرد یا از مادر ج از پدر میبرد نه از مادر و لکن هرگاه نماز و روزه از پدر قضا شده باشد بر پسر بزرگ واجبست بجا آورد اگرچه حبوه نداشته باشد و مراد از پسر بزرگ پسریست که در حال موت پدر زنده باشد و از دیگران بزرگتر باشد اگرچه از دختر کوچکتر باشد بلکه بعد از پدر تولد پسر شده باشد پس پسر بزرگ چند چیز را حبوه میبرد ج چهار چیز را حبوه میبرد از آنجمله قرآن است و انگشتر است و لباس است و شمشیر پس هرگاه پدر انگشتر یا قرآن یا شمشیر متعدد داشته باشد تماما بحبوه بپسر بزرگ میرسد یا نه ج آنکه لباس است تماما شامل است مثل پیراهن و زیر جامه و قبا و در غیر اینها رجوع بعرف است اما انگشتر و قرآن و شمشیر هر کدام را عادة استعمال کرده او را میبرد پس کیفیت احکام صیغ نکاح و متعه و تحلیل را بیان فرمائید ج کیفیت اینها بر فصلیست

اگرچه اقوی عدم توارث است

اگر پسر دو بکر باشد

فصل اول در عقد دائمی است بدانکه عقد دائم را بهر یک از لفظ نکاح و تزویج میتوان واقع ساخت ولکن من باب غایت کمال احتیاط هر دو لفظ جاری نمایند صیغه را اولی است پس در ایجاب و قبول تقدیم مرد است بر زن یا عکس این هم میشود ج بمقتضای ایام خبر بوده تقدیم مرد است بر زن و مشهور عکس است لکن اقوی جواز هر دو و اکتفا بهر یکیست اگرچه اولی غایة هر دو است پس در دختر بکر عاقله بالغه رضای او کافیست یا نه ج از ظاهر بسیاری از اخبار و اقوال اکثر اصحاب چنانچه اقوی نیست که رضای دختر کافیست و اذن ولی بر سبیل تشریک یا استقلال شرط نیست ولکن قول بتشریک و استقلال نیز در مسئله هست احوط اینستکه برضای هر دو واقع شود اما در ثیبه

و بکری که پدر و جد پدری او که ولی میباشند مرده باشند رضای آن بکر بلا اشکال کافیست پس قصد انشاء در جمیع صیغ عقود و ایقاعات معتبر است یا نه ج بلی معتبر است مثلا هرگاه در هنگام اجرای صیغه کسیکه تلفظ میکند بلفظ انکحت اگر مراد او این باشد که خبر دهد از نکاحیکه واقع شده است در زمان ماضی یعنی قبل از این کلام نکاح واقع ساختم و باینکلام خبر میکنم پس این اخبار خواهد بود نه انشاء و باین نوع نکاح واقع نخواهد شد بلکه فاسد است و اگر مراد او این باشد که بلفظ انکحت نکاح را واقع میسازم حین تلفظ نه در زمان آینده این معنی انشاء است پس در این وقت نکاح واقع میشود و همچنین است در جمیع عقود مثل لفظ بعت و صالحت و نحو اینها که لازمست قاصد این باشد که باین لفظ واقع میسازم بیع یا صلح را و بعبارة اخری معنی انشائی لفظ بعت فروختم میباشد و معنی اخباری فروخته ام میباشد پس اجراء عقد دائمی بچند صورت میباشد ج در او هشت صورت میباشد چنانچه خالی از این نیست که وکیل مرد یا وکیل زن صیغه میگوید یا مرد یا زن صیغه میگوید یا وکیل زن با مرد یا وکیل مرد با زن و در هر صورتی یا رضای ولی را رعایت میباید کرد یا نه مثل اینکه ولی نداشته باشد یا داشته باشد و بکر نباشد که رعایت نباید کرد و اینها در صورتیستکه ناکح و منکوحه هر دو بالغ باشند و اگر هر دو نابالغ باشند صورت نهم خواهد بود که رضا رضای ولی خواهد بود و رضای زن و شوهر اعتبار نخواهد داشت و چهار صورت دیگر هم هست که مرد بالغ باشد و دختر نابالغ یا بعکس و علی التقدیرین یا ولی طفل نابالغ با بالغ صیغه میگوید یا با وکیل بالغ پس مجموع سیزده صورت میشود اول آنکه وکیل زن با وکیل مرد صیغه میگویند و زن بکر باشد و ولی حاضر داشته باشد در اینصورت وکیل زن احتیاطا هم از جانب زن وکیل میشود و همچنین از جانب پدر یا جد پدری و اینصورت بچندین قسم جایز است که خوانده شود لکن اولی و احوط رعایت جمیع است اول آنکه وکیل زن میگوید انکحت موکلک موکلتی علی المهر المعلوم که ذکر نماید اسم ناکح را بعد از موکلک و اسم منکوحه را بعد از موکلتی و مقدار مهریه را بجای علی المهر المعلوم اولی خواهد بود

پس وکیل مرد بلا فاصله بگوید قبلت لنکاح لموکلی علی المهر المعلوم دوم آنکه وکیل زن بگوید
زوجت موکلک موکلتی علی المهر المعلوم وکیل مرد بلا فاصله بگوید قبلت التزویج لموکلی علی
المهر المعلوم سیم اینکه وکیل زن میگوید زوجت موکلک موکلتی علی المهر المعلوم وکیل
مرد بگوید قبلت التزویج لموکلی علی المهر المعلوم چهارم وکیل زن اسم ناکح و منکوحه را ذکر نموده
باشد بناید پس وکیل زن مثلا بگوید زوجت محمداً زینب علی المهر المعلوم وکیل مرد بگوید
قبلت التزویج لموکلی علی المهر المعلوم پنجم در صورت ذکر اسم ناکح و منکوحه و ذکر ولی منکوحه
وکیل زن بگوید انکحت نفس موکلتی زینب کالة عنها وعن ابیها او عن جدها من موکلک محمد
علی المهر المعلوم وکیل مرد بگوید قبلت لنکاح لموکلی علی المهر المعلوم ششم وکیل زن بگوید
زوجت بنت موکلی من موکلک علی المهر المعلوم وکیل مرد بگوید قبلت لموکلی علی المهر المعلوم
هفتم وکیل زن بگوید انکحت زینب من موکلک علی المهر المعلوم وکیل مرد بگوید قبلت لموکلی
علی المهر المعلوم صورت دقیم زن و مرد خود صیغه جاری نمایند و زن ولی داشته باشد
و بکر نیز باشد پس زن گوید زوجتک نفسی علی المهر المعلوم پس مرد گوید قبلت التزویج لنفسی
علی المهر المعلوم یا اینکه زن بگوید انکحتک نفسی علی المهر المعلوم پس مرد گوید قبلت لنفسی
هکذا یا اینکه زن گوید زوجتک نفسی باذن ابی او باذن جدی علی المهر المعلوم پس مرد
بگوید قبلت التزویج لنفسی علی المهر المعلوم یا اینکه زن بگوید انکحتک نفسی من نفسک
علی المهر المعلوم پس مرد بگوید قبلت هکذا و اگر پدر صیغه را با ناکح جاری نماید از
جانب دختر باید وکیل شود پس میگوید بناکح زوجتک بنتی علی المهر یا میگوید زوجتک
بنتی زینب کالة عنها علی المهر المعلوم پس ناکح گوید قبلت لنفسی هکذا یا اینکه پدر منکوحه
بگوید انکحت بنتی ولایة علیها علی المهر المعلوم پس ناکح گوید قبلت لنفسی هکذا یا اینکه
پدر منکوحه بگوید زوجت بنتی زینب منک کالة عنها و ولایة علیها علی المهر المعلوم
پس ناکح گوید قبلت لنفسی هکذا یا اینکه پدر گوید زوجتک بنتی زینب علی المهر

المعلوم پس ناکح گوید قبلت لنفسی هکذا صورت سیم آنکه وکیل مرد با وکیل زن صیغه جاری
نمایند و زن بکر نباشد یا ولی نداشته باشد بنحویکه در صور مثال اول گفتیم صیغها را با
خواند و وکالة پدر را از لفظ باید انداخت و اگر وکیل زن بگوید بوکیل مرد انکحت زوجت
نفس موکلتی زینب من موکلک محمد علی المهر المعلوم پس وکیل مرد گوید قبلت لنکاح و
التزویج لموکلی محمد علی المهر المعلوم کفایت میکند صورت چهارم آنکه زن با مرد صیغه
جاری نمایند و زن بکر نباشد یا ولی نداشته باشد در این صورت صیغها بنحویست که
در قسم دوم مذکور شد الا صیغه سیم که تلفظ بآن نباید کرد و اما صورت پنجم و ششم
و هفتم و هشتم که مرکبست از اقسام مذکوره پس ایجاب را از قسمی باید برداشت و قبول را از قسم
دیگر و ذکر هر یک بتفصیل موجب تطویل است صورت نهم آنکه هر دو صغیر باشند و بولایت
عقد کنند ولی ایشان پس ولی دختر میگوید زوجت ابنک بنتی ولایة علیها علی المهر
المعلوم ولی پسر بلا فاصله میگوید قبلت التزویج لابنی ولایة علیه علی الصداق المعلوم
یا اینکه بجای زوجت انکحت بگوید یا اینکه هر دو را بگوید باین نحو که ولی دختر بگوید
انکحت و زوجت بنتی زینب من ابنک محمد علی المهر المعلوم و باقی صورتها از آنچه مذکور
شد ظاهر میشود و باید کسی که مرتکب وکالة میشود از طرفین عارف بعربیت بوده
باشد بنحویکه اعراب و مخارج حروف را با قصد انشا که معنی آن در مقدمه ذکر شد
بتواند بر وجه صحیح ادا نماید و الفاظ را غلط ادا نکند و همچنین حرکات وقف و وصل را
نیز بر وجه صحیح باید نماید علی الاحوط در مواضع خود و چون در میان عجم الفاظ مرکبه
شایع و متعارفست مثل محمد علی و محمد حسین و امثال آن و خواسته باشند که در
اسم ناکح یا منکوحه نماید پس باید رعایت ترکیب را بقانون ادب نماید پس محمد حسین و
محمد علی بفتح دال و نون در اول و بفتح دال و یا در ثانی بگوید در صورتیکه مفعول
بلا واسطه یا مع الواسطه واقع بسازد و هر یک از مرد و زن که حاضر باشند در وقت

عقد اگر وکیل بعوض اسم هذا بگوید و اشاره کند بهتر است و باید که فاصله میان ایجاب
و قبول واقع نشود فصل دوم در صیغه متعه است و در آن تعیین مدت و مبلغ شرط
است پس وکیل زن میگوید متعت نفس موکلتی من موکلک من الآن الی طلوع الشمس بدرهم
پس وکیل مرد بگوید قبلت لموکلی هکذا یا اینکه وکیل زن بعد از تعیین مدت و مبلغ بگوید
متعت نفس موکلتی من موکلک فی المدة المعلومة بالمبلغ المعلوم پس وکیل مرد گوید قبلت
لموکلی هکذا و اگر مرد و زن هر دو صیغه را خواسته باشند جاری نمایند بدون توکیل
غیر پس زن گوید متعتک نفسی فی المدة المعلومة بالمبلغ المعلوم و مرد گوید قبلت لنفسی
هکذا و جایز است بجای متعت لفظ انکحت یا زوجت بگوید لکن با قید مدت مثل اینکه زن
بگوید انکحتک نفسی من هذا الزمان الی شهر او ربع شاهیا یا اینکه بگوید زوجتک نفسی
فی المدة المعلومة بالمبلغ المعلوم یا اینکه زن بگوید انکحتک و زوجتک نفسی فی المدة المعلومة
بالمبلغ المعلوم پس مرد در هر یک از این صیغها بگوید بلا فاصله قبلت لنفسی هکذا و
اکتفا بیکی از این صیغها میتوان نمود و اگر همه را بخوانند که جمع شود بهتر است اگر چه لازم
نیست و جایز است نزد بعضی که در عقد دوام نیز بجای انکحت متعت بگوید پس لفظ متعت
بدون ذکر مدت بنا بر این قول منصرف بعقد دوام است چنانچه انکحت و زوجت با ذکر مدت
منصرف بعقد انقطاع است لکن بهتر اینستکه در دوام بلفظ انکحت و زوجت و در
انقطاع بلفظ متعت صیغه را جاری نمایند خصوصا در ثانی که محل خلاف است احتیاط را
نباید ترک کرد س جاری ساختن یکنفر ایجاب و قبول را در دوام و متعه کافیست یا نه
ج بلی کافیست لکن بهتر اینستکه یکنفر ایجاب و قبول را در صیغه دوام و متعه جاری
نسازد بلکه دو نفر بخوانند و اگر در جائی باشد که ممکن نباشد دو نفر اجرای صیغه
نمایند البته ضرر ندارد اکتفا بیکنفر در تولی ایجاب و قبول باین نحو که شوهر بگوید در
وقتیکه وکیل باشد از طرف زن متعت نفس موکلتی لنفسی فی المدة المعلومة بالمبلغ

المعلوم بعد از آن مرد خود نیز بلا فاصله بگوید قبلت لنفسی هکذا اگر چه احوط اینست
که اولا زن و مرد صیغه را بفارسی باهم بخوانند و بعد از آن هر یک بعربی عارف باشد
بصیغه آن دیگری را اگر عارف نیست قالب لفظ را تعلیم کند و صیغه را جاری نماید و
بعد از آن یکدفعه دیگر نیز آنکه عارفست بطریق مزبور خود ایجاب و قبول را جاری نماید
بعربی و نیز باید که بعربی بنحویکه ذکر شد اجراء صیغه نمایند در هر یک عقد دوام و انقطاع
بفارسی اکتفا ننمایند فصل سیم در بیان صیغه تحلیل است احوط اینستکه در صیغه
تعیین اجل نیز نمایند اگر چه عدم اشتراط خالی از قوه نیست چنانچه اقوی عدم اشتراط
تقیید بمهر است اگر چه آن نیز احوط است و صیغه تحلیل بر دو قسمست یکی آنکه اکتفا بآن
وفاقیست و قسم دوم خلافیست اما وفاقی پس آن منحصر است بر دو صیغه یکی آنکه
مولای جاریه بگوید بعد از تعیین اجل بنا بر احوط احللت لک وطی جاریتی المعهودة
فی المدة المعلومة پس منتفع قابل بلا فاصله بگوید قبلت التحلیل هکذا و نیز اکتفا بلفظ
قبلت بتنهائی میتوان نمود چنانچه در دوام و انقطاع گذشت و اگر وکیل ایجاب نماید
پس بجای جاریتی جاریة موکلی بگوید و اگر قابل هم وکیل قرار دهد در قبول پس
وکیل در ایجاب بجای لک لموکلک بگوید و صیغه دوم که اکتفا بآن نیز وفاقیست
اینستکه موجب یعنی مولا بگوید بآن قابل جعلتک فی حل من وطی جاریتی المعلومة فی
المدة المعلومة پس قابل بگوید بلا فاصله قبلت لنفسی هکذا و صورت وکالت نیز
از ما سبق ظاهر و واضح میشود و اگر خواسته باشد تحلیل نماید بهمان مقدمات وطی را
نه وطی را مثل نظر و لمس و تقبیل و امثال آن پس بگوید احللت لک النظر الی بدن جاریتی
المعلومة او لمسها او تقبیلها مثلا پس قابل گوید قبلت قسم ثانی از صیغه تحلیل که
در اکتفا بآن خلافست لفظ ابحت و اذنت و سوغت و جوزت و ملکت و وهبت
و امثال این الفاظ میباشند پس در اکتفا بهر یک از اینها که بجای احللت گفته شود

اشکال و خلافست احوط اینستکه اقتصار نماید بهمان دو صیغه از قسم اول تعدی
ننماید بسوی لفظ اباحه نخوان اگر جاریه مشترکه باشد میان دو نفر و خواسته باشند
تحلیل نمایند بغیر پس هر دو وکیل نمایند کسیرا که اجرا صیغه نماید از جانب هر دو باین
نحو که عن موکلی احللت لک وطی جاریتهما المعلومة فی المدة المعلومة و قابل قبول
نماید بنحویکه گذشت و اگر از این دو شریک هر یک خود خواسته باشند صیغه را
جاری بسازند نیز جایز است لکن در اینصورت هر یک باید بگوید احللت لک وطیها
پس اگر هر یک بگوید احللت لک وطی حصتی صحیح و کافی نخواهد بود و معتبرست
دو قبول یا اخلال دو شریک که از برای هر تحلیلی یک قبول لازم است و اگر تحلیل
نماید مولی وطی جاریه شرا مقدمات وطی نیز حلال است و مباح میشود بر خلاف عکس
که تحلیل در مقدمات مستلزم تحلیل در ذی المقدمه نخواهد بود مسئله جایز است که
عتق کنیز شرا صداق آن کنیز قرار دهند یا نه جواب بلی جایز است هرگاه خواسته باشد
او را تزویج نماید پس آزاد میکند او را و تزویج مینماید و عتقرا مهرش قرار میدهد
و فرقی نیست ما بین تقدیم عتق و تزویج و صیغه آن اینست که مولی بگوید اعتقتک و
تزوجتک و جعلت عتقک مهرک و در اشتراط قبول جاریه در اینصورت اشکال
و خلافست لکن احوط اشتراطست و اما صیغه فسخ در نکاح بسبب عیب یا عتق یا
بخوان پس فاسخ میگوید فسخت النکاح الذی بینی و بین المرئة المعلومة اگر فاسخ
مرد باشد و اگر زن باشد بجای المرئة المعلومة الرجل المعلوم و اگر ترجمه کلام مزبور را
در مقام انشاء فسخ بالفاظ داله بر آن نماید مجزی و کافیست اگر کنیز خودش را
بنکاح عبد شرد را ورده باشد اکنون خواسته باشد تفریق و فسخ نماید پس
بگوید فسخت عقدکما یا امر کند بهر یک که از هم کناره بجویند و دوری کنند
بدانکه عقد نکاح بجمیع اقسامش قابل شروط سایغه است که منافی مقتضای عقد

نباشد پس هر چه از این قبیل شرط که در متن عقد واقع شود وفا بر آن واجب و لازم است
سر کیفیت احکام و شرایط طلاق را بیان فرمایند جواب کیفیت آن بر چند مطلب مطلب
اول بدانکه طلاق بر سه قسم است طلاق باین و طلاق رجعی و طلاق عدی اما طلاق باین پس
آن عبارتست از طلاقیکه صحیح نیست از برای طلاق دهنده رجوع بزوجه بدون عقد یا بجهة
عدم عده بالمره چون طلاق یائسه و زوجه غیر مدخول بها و صغیره و یا بجهة عدم امکان
رجوع در عده ابتداء اگر چه فی الجمله ممکن الرجوع باشد چون طلاق مختلعه و مبارات
مادامیکه زن رجوع ننماید ببذل پس زوج را نمیرسد که رجوع نماید ابتداء مادامیکه
زوجه مختلعه یا مبارات رجوع ننماید ببذل و همچنین است زنیکه سه طلاق داده شود
که بعد از طلاق اول و ثانی عقد یا رجوع کرده باشد زوج بطلاق سیم در حره حرام
میشود که نمیتواند رجوع یا عقد کند مگر بعد از محلل اگر خواهد او را میگیرد بعقد جدید
و اما طلاق رجعی پس عبارتست از طلاقیکه صحیح است با او اطلاق رجوع زوج بزوجه
مطلقه در اثناء عده و میتواند که رجوع کند و اما طلاق عدی عبارتست از هر سه
طلاق که بعد از اول و ثانی آن رجوع و مواقعه هر دو اتفاق بیفتد پس در طلاق سیم
حرام میشود بر زوج در باره حره و حرام میشود بر زوج در باره جاریه در هر طلاق
ثانی ولکن حرمت ثابتست تا وقتیکه محلل محقق بشود باینکه بغیر این زوج شخص دیگری
که بالغ باشد او را بعقد دوام اختیار کند و وطی قبلا نیز متحقق بشود پس در اینصورت
این زوج ثانی هرگاه او را طلاق دهد جایز و حلال میشود که زوج اول او را بعد از
انقضاء عده اش اگر صاحب عده باشد اختیار نماید بعقد دوام یا انقطاع و این
طلاق عدی باین نحویکه تفسیر شد اگر برسد بنه مرتبه بود طلاق نهم پس در مرتبه نهم حرام
موبد خواهد شد اگر حره باشد اما آنسه طلاقیکه رجوع واقع شود بعد از طلاق اول و
ثانی آن بدون وطی یا اینکه بعقد جدید او را اختیار نماید بعد از طلاق اول و ثانی اگر چه

بسم الله الرحمن الرحیم
این مسئله ها بیست جلد
تفصیل اشکال از خود
آقای ... انشاء الله تعالی
اگر کسی ... برای امر
نکارت ... میکند
در هر سال ...
بعد از وضع ...
دارد ... بسم الله
الرحمن الرحیم
و فرق ما بین ...
زن شوهر دار ...
شوهر ... مرد
زن ... الله الرحمن
الرحیم ...
مطلقه ...
و الله العالم

از هر طلاق عده اش منقضی شده باشد اگر در این صورت وطی نیز بعمل آورده باشد پس این قسم
نیز اگرچه بطلاق سیم حرمت محقق میشود که محتاج بمحلل نیز بود خواهد بود لکن تحریم ابدی
حاصل نمیشود اگر برسد بطلاق نهم بلکه بهمین نحو یعنی با رجوع بدون وطی در اثنای عده یا
با وطی بعد از عقد در صورت عدم عده بعد از هر طلاق اول و ثانی هر قدر زیاده شود
اگرچه بصد طلاق برسد بشرط حصول محلل نیز بود بعد از هر طلاق سیم حرام مؤبد نمیشود
آن ضعیفه بر زوج مطلق پس از آنچه ذکر شد ظاهر شد فرق میان طلاق عدی و غیر آن زیرا
که در طلاق عدی تحریم ابدی چنانچه ذکر شد در مرتبه نهم حاصل میشود بخلاف غیر عدی و
در عدی بعد از طلاق اول و ثانی در هر سه طلاق رجوع با مواقعه معتبر است بخلاف سایر
اقسام طلاق رجعی که رجوع تنها در اثنای عده یا عقد مجرد با عدم عده کافیست اگرچه
وطی حاصل نشود **مطلب ششم** بدانکه در مطلق بلوغ و عقل و اختیار و قصد شرطست پس
اعتباری نیست بطلاق صبی و مجنون و سکران و مجبور بر طلاق و شرطست بر مطلقه زوجیت
بعقد دائم و شرطست در صحت طلاق حضور عدلین که استماع صیغه طلاق نماید و اینکه مطلقه
در طهر غیر مواقعه باشد و اینکه آن ضعیفه حایض و نفسا نباشد در حین طلاق بشرط حضور
شوهر بلی اگر در سفر باشد و بخواهد طلاق بگوید ممکن نباشد او را استعلام حال ضعیفه
نماید یا اینکه ضعیفه حامله باشد صحیح است طلاق در حین حیض و خلو از حیض و نفاس در
این وقت معتبر نیست و نیز شرطست تلفظ بصیغه طلاق بلفظ عربی مگر در اخرس که ایما
و اشاره مفهمه در طلاق اخرس کافیست باید معلق نباشد بر شرطیکه ممکن باشد وقوع
و عدم وقوع آن مثل قدوم مسافر و نحو آن و همچنین معلق نباشد بر صفت مقطوعة
الحصول مثل طلوع شمس و غروب آن **مطلب هفتم** بدانکه طلاق بر دو قسمست
یکی طلاق بدون عوض و این در طلاق رجعی است و دیگری طلاق با عوض و این بر
سه قسمست اول آنکه کراهت صرف تنها از طرف زوجه فقط باشد دوم آنکه کراهت از

طرفین موجود باشد هم از طرف زوج و هم از طرف زوجه سیم آنکه کراهت در هیچ طرف
نباشد نه از طرف زوج و نه از طرف زوجه و قسم اول از قسم دوم طلاق با عوض که کراهت
از طرف زوجه فقط باشد طلاق خلع فقط است که کراهت زوجه در آن معتبر و شرطست
پس باید آنرا بصیغه خلع جاری سازند و قسم دوم مباراتست که کراهت طرفین در
آن شرطست پس باید بصیغه مباراة آنرا واقع سازند و مباراة بمعنی مفارقتست
و قسم سیم که طلاق در مقابل عوض واقع شود بدون کراهت از هیچ طرف در صحت آن
اشکالست با فرض مالک بودن زوج عوض را مثل خلع و اما صحت طلاق بی عوض
یعنی مالک عوض نشود و لکن طلاق صحیح بشود و از برای زوج رجوع در مورد
رجوع جایز باشد هیچ اشکالی ندارد و ظاهرا منافی هم ندارد پس با التیام اخلاق خلع
منتفی نمیشود بلی اگر بعد از خلع بلافاصله صیغه طلاق را نیز جاری نمایند در مقابل
عوض پس بعید نیست بطلان بذل و صحت طلاق که برگردد طلاق رجعی شود چنانکه گذشت
اما کیفیت صیغه هر یک پس در طلاق رجعی که بدون عوض است چنانچه زوج خواسته
باشد که خود صیغه طلاق را جاری سازد پس بگوید زوجتی طالق او هی طالق طلقة هی طالق
مرة و اگر وکیل زوج بگوید پس بجای زوجتی زوجة موکلی بگوید و لا بد است در آن
از لفظ صریح بنحویکه ذکر شد و اگر خواسته باشد رجوع نماید برجوع لفظی که همین
اکتفا نماید میگوید رجعتک و راجعتک و ارتجعتک و امثال اینها با قصد رجوع
چنانچه اکتفا میکند رجوع فعلی مثل وطی و تقبیل و لمس از روی شهوت بشرطی
که با قصد باشد نه مثل نائم و ساهی اما در طلاق خلع پس گذشت که لا بد است از
کراهت زوجه و کیفیتش این نحو است که زوجه چیزی بدهد بشوهر بشرطیکه آن
چیز معین و معلوم باشد و بالغه و رشیده باشد چنانچه در هر فدیه معتبر است یا آنکه
ابرا نماید او را از مهر یا آنچه بر ذمه او دارد از برای اینکه خلع کند و طلاق دهد او را

شوهرش پس وکیل زن میگوید بوکیل مرد عن موکلتی بذلت لموکلک المبلغ المعلوم لیطلقها
علیه و یطلقها به پس وکیل زوج بلافاصله گوید خلعت زوجة موکلی علی المبذول
فهی طالق طلقة وهی طالق مرة یا اینکه مرد یا وکیل مرد گوید فهی مختلعة علی ما بذلت
فهی طالق طلقة وهی طالق مرة واگر زوج خود خواسته باشد صیغه او را اجرا نماید
بدون اخذ وکیل پس در موضع خلعت زوجة موکلی بگوید خلعتک زوجتی یا بگوید خلعتها
چنانچه وکیل نیز میتواند خلعتها بگوید و وکیل زن نیز در صورت عدم وکیل زوج بجای
لموکلک بگوید لک و بجای لیخلعها که بصیغه غیبت است لتخلعها بصیغه خطاب باید بگوید
واگر ان فدیه ابراء مهریه باشد پس در سؤال بجای بذلت لموکلک المبلغ المعلوم بگوید
وکیل زوجه ابرئت ذمة موکلک عن مهرها المسمی فی العقد و در جواب بجای علی
ما بذلت بگوید علی ما ابرئت چنانکه جایز است بجای ما بذلت بگوید علی المبذول
و بجای ما ابرئت جایز است بگوید علی الابرا و بهر تقدیر فوریت جواب شرطست اگر
عوض خلع ابراء مهریه و بذل شیء دیگر هر دو باشند پس باید در سؤال و جواب هر دو را
جمع نمایند باین نحو که وکیل زن بوکیل مرد بگوید عن موکلتی بذلت لموکلک المبلغ المعلوم
و ابرئت ذمته عن مهرها المسمی فی العقد لیخلعها علیهما و یطلقها بهما پس بلافاصله
وکیل مرد گوید هی حینئذ مختلعة علی المبذول والابراء فهی طالق طلقة فهی طالق
مرة مخفی نماند انچه ذکر شد از صیغه طلاق خلع در صورتی است که مسبوق باشد
طلاق بسؤال زوجه بلکه بعضی شرط دانسته اند سبق سؤال را بطریق مذکور و مانند ان
مثل اینکه بگوید وکیل زوجه طلق موکلتی علی المبذول مثلا یا بگوید اخلع موکلتی علی
الابراء و احوط مراعات سبق است اگرچه ظاهر جواز عدم سبق است پس جایز است که
وکیل زوج ابتداء بگوید زوجة موکلی مختلعة علی ان تبرء ذمة موکلی عن مهرها المسمی
فی العقد فهی طالق طلقة وهی طالق مرة پس وکیل زوجه بگوید وکالة عنها قبلت هکذا

یا بگوید وکالة عنها ابرئت ذمة موکلک عن مهرها المسمی فی العقد و در صورت بذل مبلغ
بجای علی ان تبرء ذمة موکلی عن مهرها المسمی فی العقد میگوید علی ان تبذل المبلغ المعلوم
لموکلی پس وکیل زوجه گوید وکالة عنها بذلت لموکلک المبلغ المعلوم و در صورت جمع میان
ابراء و بذل پس باید جمع نمایند باینطریق که وکیل زوج گوید زوجة موکلی مختلعة علی ان
تبذل المبلغ المعلوم لموکلی و ان تبرء ذمته عن مهرها المسمی فی العقد فهی طالق طلقة فهی
طالق مرة پس وکیل زوجه بگوید وکالة عنها بذلت لموکلک المبلغ المعلوم و ابرئت ذمته
عن مهرها المسمی فی العقد و اجراء صیغه بنحو اصالة نیز طریقه ان از ما سبق ظاهر است و
در اشتراط ذکر لفظ طلاق بعد از لفظ خلع چنانچه در صیغ مزبوره اتفاق افتاده خلاف
است احوط اشتراطست بنحویکه در صیغ مزبوره رعایت شده چنانچه در مبارات بلا
اشکال واجب و لازم است ذکر طلاق بعد از لفظ مبارات پس خلع مجرد از لفظ طلاق
بنا بر احوط لازم نخواهد شد بلی بنا بر انکه خلع نیز طلاق قسمت کما هو الاصح عکس ان واقع
شود و بذل نیز واقع میشود بشرط حصول کراهت وجه و الا گذشت که در صحت ان
اشکالست بعید نیست صحت طلاق بنحو رجعی بودن و بطلان عوض و صیغه ان بذل
کونه است پس وکیل زوجه گوید وکالة عن موکلتی بذلت المبلغ المعلوم لموکلک لیطلقها
به پس وکیل زوج گوید هی علی المبذول طالق هی طالق طلقة هی طالق مرة یا اینکه وکیل
زوجه در صورت ابراء مهر گوید وکالة عن موکلتی ابرئت ذمة موکلک عن مهرها المسمی فی
العقد لیطلقها به پس وکیل زوج گوید فهی علی الابراء طالق هی طالق طلقة هی طالق
مرة و در صورت جمع میان ابراء و اعطا باید جمع نماید بنحویکه در خلع گذشت پس وکیل
زوجه گوید وکالة عن موکلتی ابرئت ذمة موکلک عن مهرها المسمی فی العقد و بذلت
له المبلغ المعلوم لیطلقها بهما پس وکیل زوج گوید فهی علی الابراء والمبذول طالق هی
طالق طلقة هی طالق مرة و صورت اجراء صیغه بنحو اصالة از طرفین یا از یکطرف از انچه

کذشت ظاهر میشود مثل اینکه در صورت جمع میان ابراء و اعطا با اصالة از طرفین زوجه بکوید ابرئت ذمتك عن مهری المسمی فی العقد و بذلت لك ما علم لتطلقنی بها پس مرد کوید فانت علی ذلك طالق یا بکوید فانت علی الابراء والمبذول طالق فانت طالق طلقة فانت طالق مرة و براین قیاس است صورت وکالة از یکطرف و اصالة از طرف دیگر و اما صیغه مبارات مثل صیغه خلعست در جمیع آنچه ذکر شد مگر اینکه در اینجا وکیل زن لیبارئها باید بکوید در موضع لیخلعها و وکیل شوهر یا خود شوهر مباراة بکوید در موضع مخالعة و بعید نیست جواز ذکر بانه مکان مبارات که وکیل زوجه بجای لیبارئها بکوید لیبینها و وکیل شوهر یا خود شوهر در موضع مبارات بکوید مبانة و همچنین زوجه در موضع اخلعنی بکوید بارئنی و وکیل زوجه در موضع اخلع موکلتی بکوید بارئ موکلتی مثلا و علی هذا القیاس و همچنین جمیع آنچه اعتبار و شرط شده است در خلع در اینجا نیز معتبر است و شرطست علاوه بر آن چند چیز در مبارات اعتبار شده است که در خلع اعتبار نشده و بهمین جهة فرق حاصل میشود میان خلع و مبارات اول از آن چند چیز یکی اعتبار شده در اینجا و در خلع اعتبار نشده کراهة صریحه از طرفین است چنانچه کذشت دوم آنکه فدیه باید بقدر مهر یا کمتر باشد نه زیادتر بخلاف خلع که این شرط در آن معتبر نیست سیم اجماع اصحاب بر وجوب ذکر طلاق است بعد از لفظ مبارات و در خلع که در لزوم آن بعد از لفظ خلع خلافست اگرچه احوط رعایتست چنانچه کذشت چهارم جواز ذکر بانه است در موضع مبارات در خلع اگرچه رعایت احتیاط بر طرق سداد و نجاتست والله تعالی العالم بحقایق الاحکام سیم در کیفیت ظهار و صیغه آن بیان فرمایید که ظهار عبارت از آنستکه زوج بزوجه اش در حضور عدلین بعد از تحقق شروطی که ذکر میشود بکوید انت علی کظهر امی یا بکوید زوجتی علی کظهر امی او اختی او بنتی مثلا و هر کاه در موضع انت علی بکوید انت منی یا بکوید انت عندی یا بکوید انت معی نیز کافیست در تحقق ظهار و همچنین است اقتصار

بلفظ انت کظهر امی بخلاف اینکه هرکاه بکوید انت علی کامی چراکه این کافی نیست در وقوع ظهار و شرطست که بلفظ ظهر واقع شود پس غیر آن لفظ اعتبار ندارد و اقوی عدم وقوع ظهار است بتشبیه بمحرمات رضاعیه نیز چنانچه در محرمات نسبیه است بلکه بمصاهره نیز بعضی قائلند پس احتیاط را رعایت باید نمود و اعتبار ندارد تشبیه بابو اجنبیه و خواهران زن علی الاقوی بدانکه معتبر است در ظهار شروطیکه اعتبار شده در طلاق مثل اشتراط حضور عدلین با استماع ایشان و بودن ضعیفه خالی از حیض و نفاس با حضور زوج و همچنین با غیبت زوج در صورتی که معرفت بحال زوجه نداشته باشد و عدم حمل و بودن در طهر غیر مواقعه و اینکه شخص مظاهر کامل باشد ببلوغ و عقل و قصد و اختیار و در صحة ظهار و وقوع آن در منقطعه و موطوئه بملك یمین خلافست احوط بلکه اقوی صحة و وقوع است و در اشتراط دخول نیز خلافست اقوی اشتراطست و نیز باید دانسته شود که بعد از اجراء صیغه ظهار حرامست بر مظاهر وطی مظاهره قبل از کفاره دادن و کفاره آن عتق رقبه است با امکان و الا صیام شهرین متتابعین است و اگر قادر بر آن نیز نباشد باید اطعام شصت مسکین نماید پس ترتیب نیز بود معتبر است و اگر عاجز از کفاره مزبوره باشد اجزاء باستغفار خالی از قوة نیست پس اگرچه احوط عدم اکتفا بآنست پس مجامعت ننماید تا وقتیکه کفاره بدهد بعد از تمکن از آن و اگر قبل از تکفیر وطی کند دو باره کفاره لازم است یکی بجهة ظهار و یکی دیگر بجهة وطی قبل از تکفیر بلکه احوط لزوم کفاره است بمجرد عزم بر وطی اگرچه وطی واقع نشود لکن اقوی آنستکه استقرار نمی یابد وجوب کفاره مگر بوطی و اگر نسیانا وطی واقع شود چیزی بر ناسی نخواهد بود و اما جاهل بحکم مسئله پس اقوی آنست که معذور نباشد و اگر وطی قبل از تکفیر مکرر واقع شود کفاره وطی نیز بتکرار آن مکرر میشود پس اگر دو وطی حاصل شود سه کفاره لازم است دو کفاره بجهة دو وطی و یکی بجهة ظهار و اگر سه دفعه وطی بعمل آورد چهار کفاره لازم میشود که سه کفاره جهة سه وطی

ولی بجهت ظهار و هکذا و فرقی نیست در حکم مزبور ما بین اینکه کفارهٔ وطی را بعد از هر
وطی بکر بعمل آورد یا نه پس مادامیکه کفارهٔ ظهار را نداده بتعدد وطی کفاره متعدد میشود
واما کفارهٔ ظهار متکرر نمیشود بتکرر وطی بلی بتکرر صیغهٔ ظهار مکرر میشود و مادامیکه
قصد تاکید نداشته باشد و اگر بعد از وقوع ظهار طلاق بدهد انضعیفه مظاهره را
خواه بطلاق رجعی باشد یا بطلاق بائن و عدهٔ اش نیز منقضی شود پس حلال میشود
بر او بدون کفاره یعنی میتواند که او را بعقد خود در آورد بدون کفاره بلی اگر در زمان
عده رجوع نماید پس کفاره نیز عود مینماید باینمعنی که حرامست وطی او مادامیکه کفاره
نداده است مثل صورت قبل از طلاق س عقد فضولی صحیح است یا نه ج صحیح است لکن
با اکراه صحیح نیست و اگر بعد راضی شوند احوط اعادهٔ عقد است س و لایت طفل و مجنون
متصل ببلوغ که با پدر و جد است هرگاه پدر یا جد عقد کردند بعد از بلوغ یا عاقل شدن
اختیار فسخ دارند یا نه ج اختیار فسخ ندارند مگر آنکه معلوم شود که مفسده در آن کرده اند
س در اختیار داشتن حاکم یا وصی در عقد طفل چه صورت دارد ج اشکالست س
هرگاه شخص زنی را عقد کند و مقاربت نماید اشخاصیکه با او حرام میشوند چه کسانند
ج پدر شوهر و پدر پدر و پدر مادر شوهر و پسر شوهر و پسر پسر شوهر هرچه باشند
و بالا بند حرام میشوند س هرگاه زنیرا عقد نماید پیش از مقاربت دختران زن یا
خواهران بر شوهر او محرم است یا نه ج محرم نیست و اگر مقاربت اتفاق افتاد دختر
محرم میشود لکن خواهر زن محرم مؤبد نمیشود س هرگاه زنیرا عقد کرد و مقاربت
نکرده میتواند خواهر آن زن را یا دختر آن زن را عقد کند یا نه ج تا زن در حبالهٔ
اوست نمیتواند عقد کند بلا اشکال س دختر برادر زن و دختر خواهر زن را بی
اذن زن میتوان بعقد در آورد یا نه ج نمیتواند بلی هرگاه بعد از عقد اجازه کند
صحیح است س کسیکه زنا بعمهٔ خود یا خالهٔ خود کند دختر ایشان بر آن حرام میشود یا نه

ج بلی حرام مؤبد میشود س کسیکه حرام مؤبد شد و محرم باشد نظر کردن بمو و بدنش
چه صورت دارد ج بلی در اینصورت جایز است س کسیکه دو کنیز داشته باشد که خواهر
باشند وطی ایشان جمعا جایز است یا نه ج جایز نیست س در عقد دائم زیاده از چهار
زن آزاد داشتن جایز است یا نه ج جایز نیست بخلاف انقطاع که هرچه باشند ضرر ندارد
و همچنین جمع در ملک یمین هرچه باشند ضرر ندارد س هرگاه کنیز را بی اذن و اجازه
زن حره عقد کنی جایز است یا نه ج جایز نیست بلکه عقد آن باطلست س هرگاه حره
بر سر امه بیاورند و علم باینمطلب نداشته باشد آیا اختیار فسخ دارد یا نه ج اختیار فسخ
دارد بقول علما س زن شوهردار و زنیکه بداند در عده است عقد کند چه صورت
دارد ج حرام مؤبد میشود اما اگر نداند که در عده است عقد باطلست و اما اگر مقاربت
نسازند حرام مؤبد است و اگر اولادی بهم رسد اولاد شبهه است و ملحق بپدر است و
احتیاج بطلاق دادن آن زن هم نیست س اگر کسی زنیرا که محرم باشد عقد کند و داند چه صورت
دارد ج حرام مؤبد میشود و اگر جاهل باشند همین عقد باطلست س اگر شخص زن
پیش از نه سالهٔ خود را افضا کند حکمش چیست ج وطی او حرام مؤبد میشود اما از حبالهٔ
او بیرون نمیرود و تمام مهرش را باید بدهد س هرگاه کسی نعوذ بالله با پسری وطی کند یا
پیش از بلوغ یا بعد از بلوغ مادر و خواهر و دختران پسر بر واطی حرام میشود یا نه ج
بلی حرام مؤبد میشود س هرگاه مردی بداند که شوهر زن بسفر رفت و خبر وفات او را
ندارد و ضعیفه میگوید که شوهرم وفات کرده اما متهمه باشد آیا مرد میتواند انضعیفه را
بعقد خود در آورد یا نه ج نمیتواند بنا بر احتیاط بلکه اگر متهمه هم نباشد مگر در صورتی
که از برای هردو یقین بموت حاصل بشود س از برای مردیکه اراده دارد نکاح کند زنیرا
که صلاحیت دارد از برایش نظر کردن بر مو و محاسن او جایز است یا نه ج بلی جایز است اگر
بقصد لذت نباشد س نظر کردن بر محارم خود غیر عورتین ایشان چه صورت دارد ج

جایز است و همچنین زنان اهل ذمه مثل زنان یهود و نصاری و مجوس پس نظر کردن بر
وجه و کفین اجنبیه یعنی غیر محرم را بدون لذت و ریبه حرام است یا نه ج حرام نیست
لکن احتیاط شدید بترک آنست پس نکاح کردن کسیکه بترک آن بحرام بیفتد واجب
است یا نه ج بلی واجبست پس استمنا یعنی طلب منی کردن حرام است یا نه ج حرام است
اگرچه خوف آن داشته باشد که اگر استمنا نکند بحرام میافتد و عرقش نیز نجس است
بنا بر احتیاط پس هرگاه مؤمنه زنی را خطبه کند یعنی خواستگاری کند که قدرت بر
نفقه او داشته باشد حکمش چیست ج واجبست بر کسیکه ببدل است اختیار نکاح او را
اجابت کند با ملاحظه کفو بودن او پس هرگاه ضعیفه بشرط بکارت خود را بعقد غیر
در آورد در حالتیکه ثیبه باشد شوهر حق اختیار فسخ دارد یا نه ج اگر در ضمن عقد
شرط بکارت را کرده باشد اختیار فسخ را دارد والا فلا پس هرگاه احتیاطا در صیغه
نکاح اول صیغه فارسی را بخواند و بعد تلفظ بعربی نماید جایز است یا نه ج جایز است
پس هرگاه ضعیفه خود را بعقد غیر در آورد و مشروط باینکه او را از نجف اشرف
بیرون نبرد این شرط جایز است یا نه ج بلی جایز است باید زوج بشرط خود وفا کند
پس هرگاه زنی کسی را وکیل کرد که مرا تا ده روز مثلا بیکر یا ل بعقد فلانی در آور
اما زمان بعینه نکرد وکیل میتواند هر زمانیکه خواهد عقد کند یا نه ج بلی میتواند
اگر قرینه بر خلافش نباشد پس هرگاه کسی بدیگری نوشت که فلان زن معینه را بعقد
من در آور و چه صورت دارد ج جایز است پس هرگاه زوج یا زوجه یکی یا هر دو راضی
نباشند و جبراً اذن دهند در عقد چه صورت دارد ج این عقد فضولیست و با
اجازه ثابت میکند و احتیاط شدید در اعاده صیغه است پس اگر کسی بگوید فلانه کنیز
معین را یکشب امروز بتو حلال کردم کفایت میکند یا نه ج بلی کفایت میکند لکن احوط
عدم اکتفا بفارسی است در تحلیل پس باید بگوید احللت لک وطیها و در جواب بگوید

قبلت پس در عقد فضولی هرگاه وکیل زن بگوید زوجتها منه علی الصداق المعلوم
و در جواب وکیل مرد بگوید قبلت له کفایت میکند یا نه ج بلی کفایت میکند و همچنین
اگر باین صیغه بگوید انکحتها و زوجتها ایاه علی الصداق المعلوم و در جواب بگوید قبلت
له کافیست پس بلعان و قذف زوجه بر زوج حرام میشود یا نه ج بلی حرام مؤبد میشود
با شروط مقرره پس لعان چیست بیان فرمائید ج لعان عبارتست از مباهله که
میان زوج و زوجه اتفاق میافتد که نسبت زنا بزوجه خود میدهد بی شهود و بینه
و زوجه انکار دارد بعد در پیش حاکم شرع یا قائم مقام او بخواهند ازاله حد از خود
نمایند چهار مرتبه بتلقین حاکم یا بتلقین منصوب او در صورت قذف زوج بگوید
اشهد بالله انی لمن الصادقین فیما رمیت زوجتی به من الزنا و در مرتبه پنجم بگوید لعنة
الله علی ان کنت من الکاذبین پس در این صورت حکم قذف که حد است از زوج زایل
شود و ان زوجه مستحق حد شرعی میشود مگر اینکه زوجه نیز ازاله حد از خود نماید
بگفتن چهار مرتبه بتلقین حاکم شرع یا منصوب او اشهد بالله انه لمن الکاذبین فیما رمانی
به و در مرتبه پنجم بگوید ان غضب الله علی ان کان من الصادقین و هرگاه نفی ولد
کند بدون قذف پس باید اکتفا کند زوج بگفتن چهار مرتبه اشهد بالله انی لمن
الصادقین فی نفی الولد و در مرتبه پنجم نیز بگوید ان لعنة الله علی ان کنت من الکاذبین
پس جایز است برای مسلم اینکه نکاح کند غیر کتابیه را ابتداءً یا نه ج جایز نیست
و همچنین جایز نیست که زن مسلمه بعقد کافر در آید پس آیا برای مؤمنه جایز است
که بعقد مخالف در آید یا نه ج جایز نیست پس اگر کسی زنی را بمبلغ معینی منقطعه
کرد و شرط نمود که نفقه و کسوه او را بدهد بعد از دخول مدتش را بخشید حکمش
چیست ج باید تمام مهر را بدهد ولکن در نفقه و کسوه اشکال است پس هرگاه زنی را
منقطعه کرد و پیش از دخول مدتش را بخشید مهرش باو میرسد یا نه ج بلی نصف

مهرش را باید بدهد پس زن منقطعه ارث میبرد یا نه ج ارث نمیبرد و حق مضاجعه
و خرج زمان عده هم ندارد اگر حمل داشته باشد خرج از زن در زمان حمل او باو میرسد
پس زنیکه منقطعه است هر گاه مقاربت نشده مدتش را بخشند یا اینکه مدتش بسر رود
باید عده نگاه دارد یا نه ج عده ندارد اما اگر شوهرش وفات کند عده وفات باید
بگیرد پس منقطعه را در حیض میتوان مدتش را بخشید یا نه ج بلی میتوان کرد بخلاف
عقد دائمی که طلاق در حیض صحیح نیست پس عده منقطعه چه قدر است ج اگر حیض
ببیند باید دو حیض بگذرد و اگر حیض نبیند چهل و پنج روز بگذرد کافیست و اگر
حمل داشته باشد بعد از وضع حملش عده اش تمام است و اگر حامله باشد شوهرش
بمیرد عده اش ابعد الاجلین است پس زنیکه بسبب ظهار حرام میشود اگر خواهد
مرخص بشود زوج او را باید طلاق بدهد یا نه ج بلی باید طلاق بدهد پس
هر گاه زنی یا مردی نامحرم یا غیر نامحرم حتی مادر و فرزند که خواسته باشند مالیدن
یا تطهیر عورت بکند بکر کنند حکمش چیست ج کیسه یا چیز دیگر در دست کنند که دست
ایشان بر عورتیکه حرام است لمس آن نرسد اگرچه عورت هم میت باشد و همچنین
نظر کردن نیز حرامست لکن در حال اختیار نه اضطرار پس نظر کردن غلام بر بدن بی بی
خود یا لمس نمودن بدن او چه صورت دارد ج جایز نیست هیچ قسم محرم نمیشود مگر آنکه
دختر شرا مثلا بعقد در آورد ولو بیکساعت تا بوقت تحقق محرمیت واقع میشود پس
هر گاه زن غیر سیده که پنجاه سال تمام یا سیده شصت سال تمام ندارند و در عده
باشند و عالما و عامدا ایشان را عقد کنند چه صورت دارد ج حرام مؤبد میشوند
و اگر ندانند و بعد از مقاربت معلوم شود نیز حرام ابدی میشوند پس هر گاه کسی
با زن شوهردار نعوذ بالله زنا کند اگرچه شوهرش هم غایب باشد یا اینکه در عده باشد
بر این شخص حرام میشود یا نه ج بلی حرام ابدی میشود ولی در ثانی شرطست که عده

رجعیه باشد پس زنیکه در عده رجعیه بمیرد شوهرش ارث میبرد یا نه ج بلی ارث
از او میبرد و همچنین بعکس آن پس زن بر بدن مرد اجنبی میتواند نظر کند یا نه جواب
نمیتواند حتی بر کردن او نگاه کردن جایز نیست و همچنین بعکس اما بر مرد واجب نیست
که بپوشد بدن خود را لکن نهی منکر کند از نگاه کردن و اعانت بر معصیت هم ننماید
پس نگاه کردن بر بدن ممیزه پیش از تکلیف چه صورت دارد ج احتیاطا نظر نکند و هم
چنین زنها مو و بدنشان را از نامحرم که پسر ممیز غیر بالغ بپوشند پس زنهائیکه مو و
بدنشان را از نامحرم نمیپوشند مثل ایلات و بادیه نشینان چه اعراب چه غیر اعراب
چه صورت دارد ج باید مردان چشمان را از ایشان بپوشند بلی رو و کفین زن اجنبیه
نظر کردن جایز است بشرط اینکه ریبه و تلذذ در او نباشد پس زن زانیه عده دارد یا
نه ج ندارد لکن احوط صبر کردن است تا معلوم شود که حمل دارد یا نه پس دختر زانیه را زانی
بگیرد جایز است یا نه ج جایز نیست و محل اشکال است لکن اگر مادرش را بگیرد ضرر ندارد
اگر از راه دیگر موجب حرمت ابدیه نشود پس هر گاه زوج مهری معین کرد از برای زوجه
و قصد دادن آن را ندارد عقدش صحیح است یا نه ج بلی عقد آن صحیح است اما دین بر ذمه
او علاقه میگیرد پس هر گاه زن قابل تمتع بوده باشد و زوج خود را منع کند ناشزه است
یا نه ج بلی ناشزه است و مستحق نفقه و کسوه و سکنی نمیباشد پس مدت منقطعه را
شخص بخشید یا سر آمد در عده جایز است او را بعقد خود در آورد یا نه ج جایز است
پس هر گاه زن بی اذن شوهر از خانه بیرون رود یا مانع از مقاربت شود مثلا بی
عذر حکمش چیست ج از نفقه و کسوه و سکنی محروم است اما میتواند مهر را بگیرد پس
هر گاه زن صیغه شود بشرط آنکه شوهر با او مقاربت نکند صحیح است یا نه ج بلی صحیح
است و تمتع دیگر نیز غیر از مقاربت با او جایز است پس هر گاه مرد خدمتی بدون
رضای زن خود بفرماید معصیت دارد یا نه ج بلی همین است اما اگر زن اقدام بآن بنمود

نمیتواند چون خدمت از مال شوهر بردارد اگر بقصد تبرّع بوده باشد س بر
زوج نفقه وکسوه وسکنای زن دائمه واجبست یا نه ج بلی واجبست بشرط تمکین
وتمکین وهرگاه با قدرت باشد ونفقه وکسوه وسکنی را ندهد دینست بر ذمّهٔ او
وبا نبودن اطاعت ساقطست هر سه تا آنکه اطاعت کند س هرگاه زنی در سنّی باشد
که ممکنست حایض شود یعنی در سنّ من تحیض بوده باشد ولیکن حیض نمی بیند وشوهرش
میخواهد که او را طلاق دهد حکمش چیست ج اگر مقاربت شده باید سه ماه شوهرش
با او مقاربت نکند وبعد طلاق دهد او را وبعد سه ماه دیگر هم عدّه بدارد س
هرگاه زنی بعد از طلاق یکساعت گذشت وضع حملش شده عدّه اش گذشته یا نه ج
بلی بوضع حملش عدّه اش گذشته س صغیره ویائسه وغیر مدخوله عدّه طلاق دارد
یا نه ج عدّه طلاق ندارند امّا عدّه وفات دارند اگرچه منقطعه باشد س هرگاه
مردی در سفر وفات کند اوّل عدّه زوجه اش از چه وقتست ج از وقت خبر رسیدن
بضعیفه است اگرچه بعد از ده سال باشد س کیهمند محرم بهم و محرمیت رضاع و سبب او را
بیان فرمائید ج کسانی که بسبب رضاع بیکدیگر حرام میشوند یکی آنکه اگر زنی
شیر دهد بطفلی اولاد نسبی واولاد اولاد آن زن رضاعی ونسبی هرچه پایین بیایند
و پدر و مادر و هرچه بالا روند وخواهر و برادر رضاعی ونسبی وخاله وخالوی
او رضاعی ونسبی هرچه بالا روند تمام باین طفل حرامند امّا شوهر ضعیفه که صاحب
شیر است وخویشانش آنچه برای ضعیفه شمرده شده علاوه برآن اولاد رضاعی آن
هرچه پایین روند وعمو وعمّه مرد ونه خاله مرد وخالوی او وهرچه بالا روند رضاعی
ونسبی بر این طفل حرامند س اولاد نسبی این ضعیفه واولاد رضاعی ونسبی شوهر
این ضعیفه که صاحب شیر است بر پدر طفل شیرخوار حرام است یا نه ج بلی حرامست
زیرا که در حکم اولاد او بند س اولاد رضاعی ضعیفه بر پدر طفل هم هست یا نه ج

محرم نیستند لکن احوط ترک نمودن نظر محرمانه و نکاحست امّا برادر و خواهر طفل شیرخوار
بر اولاد آن زن وآن مرد محرم نیستند واگر احتیاط کنند بعقد هم در نیایند بهتر است وهم
چنین خواهر های طفل شیرخوار بشوهر ضعیفه شیر ده این حکم را دارد س محرمیت رضاع
بچند شرط حاصل میشود ج بهشت شرط واقع میشود اوّل آنکه شیر از زن حیّ باشد نه
میّت ونه از مرد وغیره دوّم آنکه از حمل یا تولّد طفل از حلال یا شبهه بهم رسیده باشد نه
از حرام سیّم آنکه از پستان بخورد نه آنکه بر حلقش بریزند چهارم آنکه شیر خالص باشد نه آنکه
چیزی مخلوط آن باشد پنجم آنکه شیر از یکشوهر باشد مثل آنکه زن شیرده طلاق گرفته
وزن دیگری شده موافق شرع حمل برداشته وشیرش متّصل بود تا نزدیک وضع حملش که شده
ده دفعه مثلا طفلیرا شیر داد که وضع حملش شد از این شوهر ثانی بعد پنج دفعه دیگر
هم شیر داد نشر حرمت نمیکند س اگر شیرش قطع شده بود بجهت حمل باز بهم رسید این
شیر از شوهر اوّلست یا از شوهر ثانی است ج این از شوهر ثانیست ششم آنکه باید طفل
در بین دو سال باشد که اگر یک فصل اخر مثلا بعد از بیست و چهار ماه شیر بخورد نشر
حرمت نمیکند امّا ضعیفه شیرده هرچه از وضع حملش گذشته باشد ضرر ندارد نشر
حرمت میکند هفتم آنکه طفل مریض نباشد وشیر را قی نکند اگر چنین باشد احتیاط
کند بترک نکاح ونظر محرمانه هشتم آنکه طفل آنقدر شیر زن را بخورد که عرفا صدق
کند که از این شیر بدنش گوشت رویده واستخوانش قوّت گرفته یکشبانه روز متصل
شیر سیر بخورد که شیر دیگری یا طعامی در بین نخورد مگر قلیلی که غذا بآن صدق نکند یا
پانزده مرتبه متّصل شیر بخورد واگر زمان قلیلی صبر کند ونفس تازه کند وباز بخورد
که یکمرتبه صدق کند تمام یکمرتبه است امّا باید شیر دیگری در بین فاصله نشود پس
بهر یک از این سه قسم باشرایط مذکوره نشر حرمت میشود امّا در ده مرتبه چون
بعضی قائلند نشر حرمت را احتیاط کنند س اگر یک زن شیر کامل بصد طفل بدهد

از شیر یکشوهر همه انطفلها با او و با هم و با شوهرش محرم میشود یا نه ج بلی تماما محرم
میشوند با او و با هم و با شوهرش س هرگاه زنی شیر دهد پسر برادر و دختر برادر از شیر
یکشوهر خواهر و برادر این طفل با هم محرم میشوند یا نه ج محرم نمیشوند اما احتیاط کنند
در نکاح و نظر کردن س مادر زن رضاعی و دختر رضاعی از زن مدخوله بر شخص حرام مینمایند
مثل نسبی یا نه ج بلی حرامند س هرگاه طفل صغیره را مادر شخص یا زن پدر او و جده
و جد از ادیا جده یا زن پدر پدر او یا خواهر یا زن برادر او و یا اولاد خواهر او و یا اولاد
برادر او یا اولاد ایشان شیر کامل دهند چه صورت دارد ج انطفل صغیره بر ان شخص
حرام میشود ابدا و اگر در عقد ان شخص باشد باطل میشود عقد س اگر مادر زن یا
زن پدر زن شیر دهد طفل شخص را چه از این زن باشد طفل چه از زن دیگر این زن
بر او حرام میشود یا نه ج بلی حرام ابدی میشود زیرا که پدر طفل نمیتواند دختر صاحب
شیر را بگیرد س هرگاه زن بزرگ شخص شیر دهد زن کوچک شخص را چه صورت دارد
ج هر دو حرام میشوند و اگر شیر غیر باشد همان کبیره حرام میشود مگر انکه مدخوله
باشد انوقت هر دو حرام میشوند و از برای کبیره استطالبه مهر اگر مدخوله باشد نه غیر
مدخوله و از برای صغیره است نصف مهر مگر انکه دفعه اخر شیر کامل را این صغیره در
حالتیکه کبیره مثلا در خواب باشد بخورد تمام مهر او ساقط است س هرگاه زن طفلی
بسبب عیب طفل فسخ عقد کرد مثلا زن دیگری شد از انشوهر این طفل را شیر داد این
زن بر این شوهر حرام میشود یا نه ج بلی حرام میشود زیرا که عروس صاحب شیر شد
این زن و عروس او حرام است بر او و همچنین است ان شیر ده هرگاه طلاق بگیرد و زن
صغیری شود و شیر دهد شوهر صغیر خود را بر شوهر اول هم حرام میشود زیرا که
عروس او میشود س هرگاه دختر عمو را از برای پسر عمو عقد کنند و لایت و جده پدری پسر
شیر دهد ان دختر را چه صورت دارد ج ان دختر عمه ان پسر میشود و اگر جده مادری شیر

شیر دهد ان دختر را دختر خاله ان پسر میشود و اگر جده پدری دختر شیر دهد ان پسر را
این پسر عموی دختر میشود و اگر جده مادری دختر باشد این پسر خالوی ان دختر میشود پس
بر یکدیگر حرام میشوند س هرگاه زید زنی داشت کبیره و عمرو زنی داشت صغیره هر دو
طلاق دادند و زن یکدیگر را گرفتند و زن کبیره شیر داد صغیره را چه صورت دارد
ج زن کبیره بر هر دو حرام میشود و صغیره بر کسیکه دخول کرده باشد بر کبیره حرام
و همچنین حرام میشود بر انکه دخول بکبیره نکرده است اگر شیر شیر او باشد چنانکه اگر
هر دو دخول بکبیره کرده باشند بهر دو حرام میشود و اگر هیچیک دخول بکبیره نکرده
بهیچ حرام نمیشود اگر شیر انها نباشد س هرگاه زن کبیره شخص شیر داد زن صغیره
او را حکمش چیست ج بر این فرض هر دو حرام شدند اگر شیر از این شخص باشد و اگر
شیر از غیر باشد همان کبیره حرام است مگر انکه کبیره مدخوله باشد که در اینصورت
هر دو حرام میشوند اما زن دیگر این مرد که غیر مدخوله است اگر شیر دهد این طفل را
احتیاط دارد بلکه حرمت بعید نیست س هرگاه کسی دو زن صغیره و یک کبیره دارد
زن کبیره هر دو صغیره را شیر دهد چه صورت دارد ج هر سه حرام میشوند اگر
مدخوله باشد و اگر مدخوله نباشد همین کبیره حرام میشود بر او مگر انکه شیر از خود ان
کس باشد باز همه حرام میشوند س هرگاه زن مدخوله خود را شخص طلاق داد بعد
این زن صغیره او را شیر دهد حکمش چیست ج هر دو حرام میشوند اگر چه انزن غیر
شده باشد و اگر غیر مدخوله باشد همین خودش حرام میشود س هرگاه مادر زن
کبیره شخص شیر دهد زن صغیره شخص را چه صورت دارد ج هر دو خواهر هم میشوند
و جمع بین دو خواهر صحیح نیست و عقد هر دو باطل میشود س انچیزهائی که بحقوق
تحریم و محرمیت در نسبی بسبب چیزی واقع میشود در رضاعی نیز همان حکم را دارد
ج بلی همان حکم را دارد س حکم بحرام بودن زن بر شوهرش در اینمواضع چند مثال

[illegible] مثل [illegible] شیر دهد برادر شوهر

خود را ... یا پسر ... یا عمو یا عمه یا خالو یا خاله خود را یا فرزند عمو و خالو و فرزند برادر خود را یا زن دیگر شوهرش فرزند عمو او را یا برادر یا خواهر شوهر خود را یا فرزند شوهر خود را یا فرزند فرزند شوهر خود را یا عمو و عمه و خالو و خاله شوهر خود را یا فرزند فرزند عموی خود را از شیر همین شوهر حرام وجهی ندارد در تمام این فرضها مذکوره دلیلی بر اختصاص این حرمت و عموم منزلت ندادیم لکن اولی اجتنابست و همچنین هرگاه زن برادر شخصی را شیر دهد یا دختر عمه یا دختر خاله شخصی را شیر دهد حرام نمیشود از زن پس اداب شیر دادن را بیان فرمایید ج اداب رضاع سنتست اختیار کردن دایه مؤمنه عاقله عفیفه جمیله و مکروهست اختیار کردن دایه کم عقل و احمق و غیر اثنی عشری یا بدصورت یا بدسیرت یا کج خلق یا حرامزاده یا اولاد حرامزاده باشد زیرا که شیر را تا ثیر زیادیست در مزاج طفل و بهتر از همه مادر طفل و سزاوارتر است که اجرت نگیرد و اولی اینستکه شوهر اجرت بدهد و اگر زیادتر از دایه اجرت بگیرد میتوان که طفل را از او گرفت و بدایه داد و سنتست که زنها را نهی کنند که بهر کس شیر ندهند شاید یکوقت ظاهر شود که شخص خواهر خود گرفته و سنتست که خویشان رضاعی را محترم بدارند اما او را وجه نسبی را نمیبرند و همچنین سنتست که طفل را دو سال کامل شیر دهند مگر بجهت ضرورت که زیادتر یا کمتر بشود ضرر ندارد س اگر بعد از غالب شیر زن را بخورد حرام میشود گوشت شیر او یا نه ج حرام نمیشود لکن مکروهست س در جائیکه زن شیر دهد کسی را بی اذن شوهر که آن شوهرش حرام شود چه میشود در ج فعل او حرام است لکن حرام نیست باذن شوهر شیر دادن بشرط آنکه مانع حق شوهر نباشد شیر دادنش س اگر زوج ادعای رضاعی محرم کند و ممکن نباشد تصدیقش بسن یا غیره تکلیف چیست ج اگر پیش از عقد باشد نمیتواند عقد کند و اگر بعد از عقد

باشد

باشد اگر زوجه قبول کند عقد باطلست و مهرش ساقط اگرچه بعد از دخول باشد در حال عالم بودن ضعیفه و اما اگر بعد از دخول ضعیفه عالم شود خلافست بعضی مهر المسمی را از برایش قائلند بعضی مهر المثل را و اینها در صورتیست که ضعیفه تصدیق کند و اگر تکذیب کند زوجه و زوج اقامه بینه کند مثل صورت تصدیق است و اگر بینه نداشته باشد بر او حرام است زن و اگر ادعای علم کند زوج بر زوجه قسم میدهد او را اگر زوجه قسم خورد یا او ادعای علم نکرد بر زن اگر پیش از دخول باشد نصف مهر را بدهد و اگر بعد از دخول باشد تمام مهر را بدهد بلااختلاف و از هم جدا شوند و اگر مدعی زوجه باشد تفصیلش از حکم این صورت ظاهر میشود اما اشکال و خلافی نیست که رضاع ثابت نمیشود مگر بشهادت دو عادل بر وجه تفصیل که شرایط رضاع کامل را شهادت بدهند یا بتواتر قطعی برسد و مشهور اینست که شهادت زنان در رضاع مسموعست لیکن مسئله محل تامل است پس احتیاط را در مقام عمل نباید ترک کرد اما اگر شک حاصل شود بعد از رضاع حکم بمحرمیت و حرمت نمیشود و مظنه بتحقق رضاع کافی نیست لکن رعایت احتیاط طریق سداد است والله العالم و اگر بپرسد کناهها که اجتناب از آنها لازم است و از کناهان کبیره خوانده میشود بیان فرمایید ج کناهان کبیره که علامه ره در کتاب قواعد تحریر فرموده اینست که حق تعالی بر آن وعده آتش داده است و شیخ طبرسی در تفسیر مجمع البیان اسناد این مضمون باصحاب میدهد که کناهان همه کبیره هستند بالنسبة بکناه ما تحت خود مثل بوسیدن زن مردم نسبت بزنا صغیره است و نسبت بنظر حرام کبیره است اما آنچه روایات و اقوال علما تصریح بکناه کبیره بودن آنها شده است و دیده ایم هفتاد و هفت عدد است که ذکر میشود مع براهینها یکی از آنها کمراه کردن از راه خدا است و دیگری کذب بر خدا و افترا بر خدا و کشتن کسیکه حرامست کشتن او و فساد در زمین ظلم کردن و تکیه بر ظالمین کردن و تکبر کردن و ترک نماز و منع زکوة و تخلف از جهاد و

کردن

وکرمجن از جهاد و خوردن سود و خوردن مال یتیم و ناامیدی از رحمت خدا و ایمن بودن از
غضب خدا و حکم غیر ما انزل الله و ترک حج و فتنه انگیزی و شرب خمر و عاق والدین و کافر
شدن بخدا مثل تکذیب قران و شرک و نفاق و جحود یعنی انکار بایات خدا و مجادله با خدا و
محاده با خدا و مشاقه الرسول و انکار معاد و انکار حشر اجساد بلکه انکار هرچه ضروری
دین است و دیگر اعراض کردن از ذکر خدا و ملحد شدن در بیت الله و منع از مساجد خدا
و نسبت دادن بزنان عفیفه دادن و محض نسبت بلواط و استهزا بمؤمنین و شهرت دادن
فاحشه را نزد مردم و شکستن عهد و یمین و زنا و لواط و غنا و قمار و دف و مکرو
عروسی با شرایطش و مسابقه حرام و قسم دروغ و شهادت دروغ و هتک حرمت کعبه و ترک
احرام و دزدی و رفتن در بلاد بکه عالمی در آنجا نباشد که مسائل دین از او اخذ کنند و
خوردن مردار و خوردن گوشت خوک و خوردن ذبیحه که بغیر اسم خدا ذبح شده و
کسب مال حرام و کم دادن در کیل و وزن و حبس حقوق مردم بدون عذر شرعی و اسراف
و تبذیر و خیانت و مشغول بلهو و لعب و اصرار بر گناهان صغیره و قوادی کردن یعنی دو
حرام بهم رسانیدن و دیوثی نمودن و غصب سخن چینی و قطع رحم و تاخیر نماز از وقت و
دروغ گفتن خصوص بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و زدن مسلمان بناحق و پوشیدن شهادت
و چغلی کردن پیش ظالم و تاخیر حج بدون عذر شرعی و ظهار کردن زن خود را و قطاع
الطریقی کردن یعنی راه زنی در بیابان بسندهای صحیح و معتبر از جابر روایت کرده است
که امام محمد باقر علیه السلام فرمود ای جابر اکتفا نمیکند کسی اگر ادعای تشیع یعنی شیعه
گری همین که قایل بمحبت ما اهلبیت باشد والله که نیست شیعه ما مگر کسیکه پرهیزدار
معاصی خدا و اطاعت او بکند مگر بس است مرد را که بگوید که من دوست میدارم علی را
و او را امام میدانم اگر بگوید من دوست دارم حضرت رسول را و بهتر است از علی علیه السلام
و عمل حضرت رسول را بجا نیاورد و متابعت سنت او نکند از محبت او فایده نخواهد بخشید

پس از خدا بترسید و عمل کنید از برای تحصیل ثوابها که در نزد خدا است میان خدا و میان احدی
از خلق او خویشی نیست محبوب‌ترین بندگان بسوی خدا و گرامی‌ترایشان در نزد حقتعالی کسی است
که پرهیزکارتر باشد از برای خدا و عمل کننده‌تر باشد بطاعت حقتعالی بخدا قسم که تقرب نمیتوان
جست بسوی خدا مگر بطاعت و برات بیزاری از آتش نیست و ما را بر خدا حجتی نیست
هر که مطیع خدا است او ولی ما است و هر که عاصی خدا است او دشمن ما است و بولایت
ما نمیتوان رسید مگر بپرهیزکاری و عمل و بحدیث نبوی عمده عذاب قبر از نمامی است
مثل فساد و تفتین و درشتی با مردم و تندخوئی خصوصا با اهل خود و انس گرفتن
بزخارف دنیا و غیبت و دروغ و تهمت و نگرفتن شارب بر و لیبی فرموده که یا علی
هر که موی لب را نگیرد از ما نیست و شفاعت ما را در نیابد و هر که شارب گذارد همیشه
در لعنت خدا و ملئکه باشد و دعایش مستجاب نمیشود و قبض روحش دشوار و عذاب
قبرش شدید باشد و بهر موئی ماری و عقربی بر او مسلط باشد و در عذاب باشد تا
قیامت و چون از قبر برخیزد بر پیشانی او نوشته گردد که این اهل آتش است یا علی هر که
شارب بگیرد بهر موئی ثواب صد قرده مر طلا دارد که هر یکی هفتاد رطل و هر رطلی هفتاد
مد و هر مدی چون کوه احد است و بحدیث نبوی که نکیر و منکر غضبناک بر او
وارد نخواهد شد و از حضرت رسول خدا منقول است چنانکه جمعی بیحساب ببهشت
خواهند تاخت و گروهی را از شدت باکی و نافرمانی پیش از حساب روانه جهنم
خواهند ساخت و چون قیامت شود خدا مسلط گرداند بادرا بر دوزخ تا آنکه همه
آتش شوند آنگاه گردی از آتش برآمده بر سر اهل محشر رسید تا آنکه بمثابه گوشت
گردند که در دم ملک باشد پس گویند یا کسی تواند حرف زدن در امر حساب تا خدا حکم
فرماید یا بسوی جهنم هیچکس جرات نکند الا من آنگاه بسوی من آیند که یا رسول الله
یا حبیب الله الامان الامان بفریاد ما برس و شفیع ما شو بسوی خدا و بحدیث حضرت

شاید شفاعت ما را کند

صادق ع براهل محشر از شدت قیامت کار چنان تنگ شود که عرق تا دامن ایشان
برسد پس آنگاه گویند در نزد آدم رویم چون بخدمت آنحضرت آیند گوید من گناه
کارم بروید نزد نوح و همچنین نزد هر پیغمبری که آیند بسوی دیگری میفرستد تا آنکه
حضرت عیسی گوید بخدمت پیغمبر آخر الزمان روید چون بخدمت آنحضرت آیند فرماید
با من بیایید و بیارد ایشان را بدر بهشت و رو بدرگاه رحمت بسجده در آید پس
ندا رسد که سر بردار که شفاعت تو مقبول است و اینست تفسیر عسی ان یبعثک
ربک مقاما محمودا و بروایتی یکروز بسجده میماند در زیر عرش بقدر هفتروز دنیا
دنیا آنگاه ندا رسد که نظر خواهم کرد تا بیرون آید از میان ایشان سه نفر گویند
کیستند ایشان بفرما تا جبرئیل اخراج کند ایشانرا پس امر فرماید بجبرئیل که بیرون
کن شیطان و دنیا دوستان و متکبران را آنگاه میاورند دنیا را بصورت عجوزه و امر
میکند زبانیه دوزخ را که بکشید او را بسوی جهنم دنیا گوید خداوندا تو حاکم عادلی
و جور نمیکنی بسپار با من اهل خدعه و شوهران و دوستان مرا پس میسپارند باو آنگاه
میاورند فرعون را با کلاهی از آتش و پیراهنی از قطران در برو بر خوکی سوار پس
گوید کجایند بندگان من و متکبران و جباران و همه را بان ملحق میسازند و او پیشوای
ایشانست پس قابیل را میاورند بدستور ندا رسد که کجایند حاسدان و باو ملحق ساخته
و او پیش روایشانست بسوی آتش دوزخ پس میاورند کعب بن اشرف یهود را و علمای
ایشان را آنگاه ندا کنند که کجایند آنها که علم و حق را کتمان کردند و باو ملحق کنند
پس میاورند بعد از آن بدستور با استهزا کنندگان و ابوجهل و امرء القیس را با شعرائی
که دروغ می بندند بر خدا و رسول پس مسیلمه را بدستور با مدعیان و مفتریان پس می
آورند هامان را با هر مشغول مال و اولاد و خدمت پادشاه و پیشوای ایشان است
بسوی آتش دوزخ بعد از آن ندا رسد کجا است ابلیس پس میکشند او را هفتاد هزار

ملک بسوی آتش جهنم و او فریاد میکند که ای حاکم عادل بسپار بمن وزرای مرا که کاهنان
و ساحران و موذیان یعنی لعبت گران و قرابیعنی عیبت کنندگان و شعبده بازان و خراینه
داران که عمله شراب اند و تجار که بربط نوازانند و اطالی که اهل دف و طنبورند و شکار
مرا که چو بصانند آنگاه بیرون آید ماری از جهنم که کندکی سر و گردنش هفتاد سال راه
باشد و جمیع ایشانرا امر میکند بسوی آتش دوزخ بعد از آن میطلبند ایشانرا که سایر
خلق باشند بسوی حساب و نیز از آنحضرت منقولست که چون روز قیامت شود بیرون آید
از جهنم عقربی که نامش صریش است سرش بآسمان هفتم و دمش بزمین هفتم و دهانش از
مشرق تا مغرب و گرد اهل محشر گردد و طلب کند شش گروه را تارک صلوة و مانع زکوة
و شراب خوار و رباخوار و صورت گر و کسیکه در مسجد حساب مال کند و بروایتی کسیکه
سخن دنیا گوید و هم در بعض اخبار وارد شده که در قیامت حاضر نمایند هر بنده را و اول
سؤال کنند از مال اگر از حرام جمع کرده بدوزخش ببرند و اگر از حلال بوده فرمان آید
که حسابش بکشند و ایضا از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایتست که طلب علم
فرض است بر هر مرد و زن مسلمانی بدرستیکه خدا دوست میدارد طلب کنندگان علم را
و فرمود عبادت الهی نشده بچیزی بهتر از تفقه و تعلیم دین و فرمود طلب علم کنید اگرچه
باید بچین روید و فرمود خیری نیست در زندگی مگر دو کس را عالمی که طاعتش کنند
و شنونده که عمل کند و در حدیث حضرت صادق فرموده که عمل کننده بی علم فسادش از
بر صلاح او است مؤید اینست حدیث مستفیض که علم بی عمل و بالست و عمل بی علم گراه
است ضلال زیرا که گمراه هرچند راه بیشتر رود از مقصد بلکه از راه هم دورتر میشود
و همین تشبیه بعینه در حدیث و بروایتی که فرمود نیست فرقی میان بی نماز و نماز کننده
بیعلم و بروایات متفرقه فرموده که هر که راهی رود بطلب علم هفتاد هزار ملک او را مشایعت
میکنند بهر قدم ثواب شهیدی دارد و حقتعالی راهی بسوی بهشتش کشاید بدرستیکه ملائکه

بالهای خود را بر زمین گذارند برای طالب علم از روی خوشنودی و استغفار کنند برای
او هر که در آسمان و زمین است و هر چه هست حتی حیوانات صحرا و ماهیان دریا و تعلیم
برای خدا صدقه است و حسنات و تعلم عبادت و مذاکره علم ثواب تسبیح و بحث و تفکر در آن
برابر روزه است زیرا که بعلم واضح میشود حلال و حرام و بنده ملک علام و صله ارحام
و راه دار السلام و مونس است در وحشت و مصاحب در غربت و همدم است در تنهائی
و خلوت و راهنما است در شادی و محنت و حربه است برای اعدا و زینت است نزد دوستان
خدا بعلم جماعتی را بلند خواهد کرد که پیشوایان خیر بوده اند و ملائکه رغبت مینمایند در دوستی
ایشان و بال خود را بایشان میمالند و برکت میفرستند بایشان هنگام تحصیل نماز بدرستی
که علم حیات دلها و نور دیدها و قوت بدنها است میرساند بنده را بمرتبه برگزیدگان و
درجات عالیه در دنیا و آخرت علم را الهام میکند بسعدا و محروم مینماید از او اشقیا پس
خوشا حال کسیکه از آن بهره خود را گرفته محروم نمانده باشد و هر طلب کننده علم مثل
کسیست که روزها بروزه و شبها بعبادات ایستاده باشد و عبادت کرده نشده بچیزی
بهتر از فقه در دین و عالم میان جهال مانند زنده است میان مردگان و طالب علم را
شفاعتیست مثل شفاعت انبیا و نظر بروی عالم بلکه بدر خانه عالم ایستادن عبادتست
هر که علم و علما را دوست دارد گناهانش نوشته نشود ایام حیات و بهشت او را واجب
گردد و صبح و شام میکند در خشنودی خدا هر که عالم را خدمت کند هفت گویا بندگی خدا
نموده هفت هزار سال و بهر روز خدمت ثواب هزار شهید دارد و بهر حرفیکه میشنود
یا مینویسد شهری در بهشت باو میدهند و پروا نمیکنم و بروایتی لقمه دادن بعالم مثل
اطعام ایتام محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است و فرمود یا ابا ذر یکساعت در مجلس
عالم بودن بهتر است از هزار جنازه شهید حاضر شدن و عبادت هزار شب که هر شبی هزار
رکعت نماز و هزار جهاد و دوازده هزار ختم قرآن زیرا که علم باعث دانستن دین است یا ادا

بتحقیق که فضیلت علم بهتر و زیادتر از فضیلت عبادتست و فرمود هر که یک باب از علم
یاد کرد قطع نظر از عمل بهتر است از هزار رکعت نماز نافله و بروایتی روز قیامت او را هزار
قلاده نور مزین کند و هزار گناه او را عفو و هزار شهر باو عطا کنند و نیز از آنحضرت
مرویست که فرمودند یا ابا ذر ساعتی که نشستن در مجلسیکه در آن گفتگوی علم میباشد بهتر
است در نزد خدا و محبوبتر است بسوی او از بیداری هزار شب که در هر شبی هزار رکعت نماز
کرده شود و محبوبتر است از هزار دفعه جهاد در راه خدا و از دوازده هزار ختم قرآن و از
عبادت یکسال که روزهای او را روزه بگیرند و شبهای او را احیا نمایند و هر که از خانه خود
بیرون رود بقصد اخذ مسئله از مسائل علمیه بهر قدمیکه برمیدارد خداوند عالم
مینویسد از برای او ثواب پیغمبری از پیغمبران و ثواب هزار شهید از شهدای جنگ بدر و بهر
حرفی که از عالم میشنود یا مینویسد شهری در بهشت عطا فرماید باو و طالب علم را خدا دوست
میدارد و ملائکه و پیغمبران او را دوست میدارند و دوست ندارد علم را مگر اهل سعادت
پس فرمودند خوشا بحال طالبان علم و نظر کردن بروی عالم بهتر است از آزاد کردن هزار
بنده و هر که دوست دارد علم را بهشت از برای او واجبست و داخل صبح و شام میشود
با خشنودی خدا و از دنیا نمیرود مگر آنکه از شراب کوثر بنوشد و در قبر کرم بدن او را
نمیخورد و در بهشت رفیق خضر خواهد بود اما علم با عمل خوبست از حضرت امام
زین العابدین مرویست که علمیکه با آن عمل نباشد زیاد نمیکند از برای صاحبش مگر
کفر و دوری از خدا و حضرت پیغمبر فرمودند که اهل دوزخ متاذی میشوند از بوی
عالمیکه بعلم خود عمل نکرده باشد اللهم اهدنا من عندک یا ارحم الراحمین بمحمد و آله الطاهرین
وصلی الله علیهم اللهم وقنا عن الخطیئات والعثرات وارشدنا الی سبیل الهدایة والارشاد
والسداد بحق محمد و آله الاطهار الامجاد سوال کیفیت نماز جعفر طیار را بیان فرمایند جواب بدانکه
نماز جعفر طیار سنت مؤکد است و فضیلت آن بسیار است و مستحبست در هر روز بکند اگر

آداب نماز جعفر طیار

تواند و اگر نتواند در هر روز جمعه یا هر ماه یا هر سال و در حدیث صحیح است که آمرزیده
میشود از برای تو آنچه میان دو نماز است از گناه و آن چهار رکعتست به دو سلام و سنت
است که در رکعت اول بعد از حمد سوره اذا زلزلت بخواند و در رکعت دوم والعادیات
و در رکعت سیم اذا جاء نصر الله و در چهارم قل هو الله احد و در هر رکعت بعد از قرائت
پانزده دفعه بگوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر و در رکوع ده
مرتبه چون سر از رکوع برمیدارد ده مرتبه و در سجود اول ده مرتبه و بعد از سر
برداشتن ده مرتبه و در سجده دوم و سر برداشتن از آن مثل سجده اول و در سه
رکعت دیگر مثل این رکعت بکند و احوط ترک نمودن ذکر رکوع و سجود است بلکه اظهر
فرق نبودن میان نماز فریضه و این نماز است در این معنی و اذکار را بهتر است بعد از
ذکر رکوع و سجود بگوید و جایز است نماز را از نوافل رواتب و قضا آنها قرار دهد و جایز
است تسبیحات را بعد از فراغ از نماز بگوید هرگاه تعجیل داشته باشد و در نماز نتواند
بگوید چنانچه هرگاه امر ضروری او را روی دهد و دو رکعت آن را کرده باشد جایز
است عقب آن کار برود و بعد از آن دو رکعت دیگر را بکند و سنتست در سجده آخر
نماز بگوید یا من لبس العز والوقار یا من تعطف بالمجد و تکرم به یا من لا ینبغی التسبیح
الا له یا من احصی کل شیء علمه یا ذا النعمة والطول یا ذا المن والفضل یا ذا القدرة
والکرم اسئلک بمعاقد العز من عرشک و منتهی الرحمة من کتابک و باسمک الاعظم
الاعلی و کلماتک التامات ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تفعل بی کذا و کذا یا ارحم
الراحمین و حاجات خود را بجای کذا و کذا ذکر کند و بعض ادعیه سنتست بعد از
آن خوانده شود و آن در کتب مبسوطه ادعیه مذکور است و عمل بآنچه در آنها است
خوبست ۞ طریقه نماز حضرت امیر را بیان فرمائید ج علمای شیعه اثنی عشریه
از حضرت صادق روایت کرده اند که هر که چهار رکعت نماز حضرت امیر علیه السلام بگذارد

یعنی